

احوال و آثار

محمد بن جریر طبری

تألیف

شایسته
محمد



انتشارات

۲۳/۲



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

احوال و آثار محمد بن جریر طبری

تألیف دکتر علی اکبر شهابی

چاپ اول: ۱۳۳۵

چاپ چهارم: ۱۳۷۵

چاپ: دینا

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

فهرست موضوعات

صفحه	موضوع
از الف تا ز	۱- دیباجه
	بخش اول
۳-۱	۲- نام و نسب و مولد
۴-۳	۳- روش تحصیلی و زندگی علمی و اخلاق و رفتار طبری
۶-۴	۴- آغاز دوران تحصیلی و چگونگی فراگرفتن علوم و آداب
۹-۷	۵- فروتنی طبری و کوشش او در زیاد کردن معلومات
۱۰	۶- سفرهای تحصیلی طبری و.....
۱۳-۱۱	۷- ورود به بغداد - مسافرت به بصره و.....
۱۶-۱۴	۸- آغاز بر خورد و جدال با حنبلیان و.....
۱۸-۱۷	۹- مقام علمی و وسعت معلومات و اطلاعات طبری
۲۰-۱۹	۱۰- طبری در تمام علوم زمان خود دست داشت
۲۲-۲۱	۱۱- خوی و خلق شخصی و.....
۲۶-۲۳	۱۲- صفا و پاکیزگی تن و روان از راه.....
۲۸-۲۷	۱۳- شعر طبری
۲۹	۱۴- رعایت حفظ صحت و آداب غذا خوردن طبری
۳۲-۳۱-۳۰	۱۵- مذهب و معتقدات
۳۶-۳۳	۱۶- عقاید دیگران درباره مذهب و معتقدات طبری
	بخش دوم
۳۸-۳۷	۱۷- آثار علمی طبری
۳۹	۱۸- چگونگی پیدایش تاریخ در اسلام دانشمندان ایرانی نخستین....

صفحه	موضوع
۴۱-۴۰	۱۹- نخستین کسانی که سیره نبوی نوشتند. } پیدایش تواریخ درباره فتح شهرها. }
۴۴-۴۲	۲۰- آغاز پیدایش تواریخ عمومی در
۴۷-۴۴	۲۱- ارزش تواریخ طبری و
۴۷	۲۲- گفتار مورخان و دانشمندان درباره تواریخ طبری -
۴۸	۲۳- اهتمام دانشمندان اروپائی بطبع و نشر تواریخ طبری و
۵۰-۴۸	۲۴- ترجمه فارسی تواریخ طبری بوسیله ابوعلی بلخی .
۵۲-۵۰	۲۵- مروزان فرمانده ایرانی از جانب هرمزد برین
۵۵-۵۲	۲۶- وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و
۵۶-۵۵	۲۷- ذکر آن چیزها که ملک پرویز را بود .
۵۶	۲۸- گنج باد آورد .
۶۲-۵۸	۲۹- گریختن پرویز از مدائن
۶۳-۶۲	۳۰- تسلط حبشیان برین و کمک خواستن مردم ین از انوشیروان
۶۴-۶۳	۳۱- ورود سیف بن ذی یزن بیارگاه انوشیروان .
۶۵-۶۴	۳۲- وای زدن انوشیروان بامرزبانان درباره کلایم .
۶۶-۶۵	۳۳- پیاده شدن لشکر ایرانی در خاک ین .
۶۷-۶۶	۳۴- کشته شدن پسر فرمانده ایرانی بدست حبشیان
۶۸-۶۷	۳۵- آغاز جنگ ایرانیان با حبشیان و
۶۹- ۶۸	۳۶- کشته شدن فرمانده حبشیان به تیر فرمانده ایرانی
۷۰-۶۹	۳۷- شمرامیه بن ابی الصلت در وصف ایرانیان
۷۲-۷۱	۳۸- تفسیر بزرگ طبری و
۷۳-۷۲	۳۹- چگونگی تألیف تفسیر بزرگ
۷۵-۷۳	۴۰- ترجمه فارسی تفسیر طبری

صفحة	موضوع
٧٧-٧٥	٤١- كتاب اختلاف علماء الامصار
٧٧	٤٢- كتاب التخصيف في احكام شرائع الاسلام
٧٨-٧٧	٤٣- كتاب بسيط القول
٧٨	٤٤- كتاب تهذيب الآثار و
٧٨	٤٥- . . . ادب النفوس الجيده و
٧٩	٤٦- فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام
٨٠-٧٩	٤٧- رد بر صاحب اسفار
٨٠	٤٨- المسترشد في علوم الدين و
٨٠	٤٩- الموجز في الاصول
٨١	٥٠- مرآة دربارة طبري
٨٣	٥١- فهرست اعلام
٨٩	٥٢- فهرست كتب
٩٣	٥٣- فهرست مكانها

فهرست ماخذ و منابع

- ۱- مروج الذهب و معادن الجواهر تأليف مسعودی - چاپ پاریس .
- ۲- ارشاد الاريب الى معرفة الاديب معروف به معجم الادباء . مؤلف : ياقوت حموی - چاپ مصر جلد ششم .
- ۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانه مجلس شورای ملی .
- ۴- وفيات الاعيان - مؤلف ابن خلكان - جلد سوم - چاپ ايران .
- ۵- تلويخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .
- ۶- كامل التواريخ ابن اثير - جلد اول - چاپ مصر .
- ۷- مقدمة جزء اول تفسير طبري - چاپ مصر .
- ۸- تاريخ طبري . چاپ اروپا بوسيله مستشرق معروف د . خويه . G.D.Goez .
- ۹- . . . مصر .
- ۱۰- تفسير طبري . . .
- ۱۱- مرصد الاطلاع - مؤلف ياقوت حموی - چاپ ايران .
- ۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .
- ۱۳- دائرة المعارف بطرس بستاني چاپ مصر .
- ۱۴- المكتبة الازهرية . . .
- ۱۵- روضات الجنات چارسوئی چاپ ايران .
- ۱۶- كشف الظنون حاجي خليفة - چاپ ترکیه .
- ۱۷- سبك شناسی بهار چاپ ايران .
- ۱۸- اختلاف الفقهاء طبري چاپ لندن .
- ۱۹- الفهرست ابن النديم - چاپ مصر .
- ۲۰- تقريرات اصول آقاي شهابی چاپ ايران .
- ۲۱- Les Penseurs de l'islam Par : Barron Carra de Vaux .
- ۲۲- Encyclopedie de l'islam

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه

بسیاری از مردمان تاریخ را همچون داستان و افسانه و شرح احوال و تراجم دانشمندان و بزرگان را مانند سرگذشت و قصه می‌انگارند و جز سرگرمی آنی و حظ ولذت موقتی فایده دیگری بران مشرب نمیدانند. تا اندازه‌ای هم این عقیده نسبت به بیشتر تواریخ و تراجم احوال درست است زیرا نویسندگان تواریخ و تذکره‌های مذکور چون خود بخوبی بی‌حقیقت تاریخ و فلسفه آن نبرده‌اند؛ از نیرو و نگارش قضایا و حوادث تاریخی و بیان شرح احوال بزرگان و دانشمندان نتوانسته‌اند نتایج و نمره‌هایی را که باید از مجموعه حوادث تاریخی و یا سرگذشت زندگانی آنان بیرون آورند، در کتاب خود بیآورند. در نتیجه اغلب کتب تاریخ و تذکره دارای مطالب خشک و کم فایده و بی‌مانند افسانه و قصه شده و ارزش حقیقی خود را از دست داده است.

این نقیصه و نارسایی ناشی از خود تاریخ و تاریخ ادبیات، و تراجم احوال و شرح زندگانی بزرگان و دانشمندان - که قسمت سودمندتر و فصل شیرین‌تر و پرمعنی‌تر تاریخ است - نبیاشد بلکه نقیصه مذکور نتیجه نارسایی اندیشه نویسندگان تاریخ و ناهمگامی کتب آنان است و گرنه بیشک - چنانکه گفته‌اند - تاریخ آئینه عبرت است و چنانکه نویسنده این اوراق معتقد است: تاریخ ادبیات و شرح احوال و زندگانی بزرگان و دانشمندان و تاریخ گذشته راهنمای سعادت و سرمشق زندگی علمی و عملی آیندگان است.

میگوئیم تاریخ آئینه عبرت است زیرا تاریخ آئینه ایست صافی و شفاف و حقایق نما که نیکیها و زشتیهای مردمان پیشین در آن نمایان است. ترقی و انحطاط

ملل و امام گذشته در آن هویدا و عدالت و ستمکاری پادشاهان، امرا و فرمانروایان گذشته در آن آشکار و روشن است. علل و اسباب هر يك از امور مذکور نیز بر مرد هوشیار و خردمند از زوایا و خلال حوادث و قضایای تاریخی کاملاً پدیدار و راه وصول بخوشبختی و کامیابی و طریق اجتناب از شر و بدی بروی آشکار میشود.

حوادث و اموری که پیوسته و مسلسل از آغاز پیدایش جهان تا فرجام آن از کارخانه عظیم این چرخ گردنده سر میزند، متشابه و مانند یکدیگر هستند و در حقیقت امور جاری جهان جز مکرورات چیز دیگری نیست و ازینرو در اصطلاح فارسی برای تعبیر ازین حقیقت بهترین تعبیر یعنی کلمه (چرخ دوار) استعاره شده است (۱)

بنابراین مرد خردمند و فرزانه میتواند از مطالعه کتب تاریخ و بدست آوردن علل و اسباب حوادث و قضایای تاریخی راه و روش زندگی خود را منظم کند و خوشبختی و کامیابی را بدست آورد چه آنکه زندگی خصوصی وی مشابه و مانند زندگانی هزاران تن از مردمانی است که خود آنان صد و یا هزاران سال است که از میان رفته و اعمال و رفتار و وضع و روش زندگی و علل سعادت و شقاوت آنان در صفحات تاریخ ضبط شده و برای عبرت آیندگان بیادگار مانده است. هم چنین ملل و امام حاضر میتوانند از مطالعه تاریخ ملل و اقوام گذشته بدو جبات ترقی و انحطاط آنان کاملاً پی ببرند. چنانکه فی المثل در صفحات تاریخ ملل باستان خواننده گاهی از جهانگشایی و جهانداری پادشاهان و ترقیات علمی و اقتصادی و آسایش مردمان ایران و روم قدیم دچار اعجاب و شگفتی میشود و زمانی از شکستهای بی دریی و از دست دادن قطعات کشور و شیوع فقر و جهالت و هرج و مرج در میان مردمان همان

۱ - سعودی در مقدمه کتاب سروج الذهب در بیان فواید تاریخ مینویسد :

«... و از جمله فواید تاریخ آنست که برای انسان از خواندن کتب تاریخ تجارب بسیار و آشنائی بحوادث و نتایج آنها پیدا میشود زیرا در جهان هیچ امری واقع نمیشود مگر عین آن یا نظیر آن در گذشته بوقوع پیوسته است بنابراین از مطالعه قضایای تاریخی برخورداران افزوده میشود و شایسته آن میگردد که تجاربش مورد استفاده دیگران قرار گیرد...»

تقل ترجمه از کتاب سروج الذهب و معادن الجواهر، چاپ پاریس

کشورها دستخوش اندوه و تألم میگردد. آیا آن همه پیشرفت و ترقی در چندین قرن و باز آن همه انحطاط و بدبختی در قرون دیگر در یک کشور و در میان یک گروه از افراد بشر فقط نتیجه تصادف و اتفاق بوده است؛ قطعاً مرد خردمند و آگاه باین سؤال جواب منفی میدهد و هیچ عاقلی امور این جهان و تعالی و انحطاط افراد و ملل را ناشی از بخت و اتفاق نمیداند و برای هر معلول و اثری علت و مؤثر آن را جویا میشود. چنانکه مثلاً علل و اسباب ترقی و تعالی ایران و روم قدیم که مورد مثال بودند در یک زمان و انحطاط و عقب افتادگی آن دو کشور در زمان دیگر کاملاً بر کسیکه از روی بینش و بصیرت تاریخ قدیم آن دو کشور را مطالعه کند روشن میشود. هنگامی که مردمان کشوری پیروی از عقل و حقیقت کنند و کار کردن و درست بودن و راست گفتن شعار آنان باشد و پادشاهان و فرماندهان و بزرگان داد گستر و غمخوار مردمان باشند و مردمان نیز سنن و اصول دینی و قوانین و آداب مدنی را محترم و واجب الاطاعه بدانند و فرماندهان و فرمانبران همه با هم بفکر آبادی کشور و ترقی امور اجتماعی باشند بیشک نتیجه آن پیشرفت و تعالی در همه شئون خواهد بود و هر گاه مردمان کشوری اسیر شهوات و دچار فقر علمی و اخلاقی شوند و دروغ و رشوه خواری و نادرستی و خیانتکاری و جاسوسی در میان آنان رواج یابد و عدالت اجتماعی و رعایت قوانین مذهبی و مدنی از میان برود قطعاً آن ملت دچار انحطاط و شکست میشود و اگر علل مزبور قوت و دوام گیرد ممکن است آن ملت بکلی منقرض گردد و وجودش از صحیفه روزگار محو شود. چنانکه اغلب ملل و اممی که منقرض شده اند مقدمات و موجبات انقراض؛ شیوع فساد و بی دینی در میان آنان بوده است.

منتسکیو (۱) در کتاب «علل عظمت و انحطاط روم قدیم» درین موضوع بسط سخن داده و بزرگترین عامل ضعف و انحطاط قومی را رواج فساد اخلاق در

۱- Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵ میلادی) دانشمند اجتماعی بزرگ فرانسه و یکی

از پیشقدمان انقلاب فرانسه میباشد. کتب اجتماعی او از قبیل: نامه های ایرانی، روح القوانين و کتاب ناسبرده در متن هنوز در نزد محققان و دانشمندان کاملاً ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده است.

میان آنان دانسته است .

با ذکر مقدمه فوق روشن میشود که تعبیر «آئینه عبرت» برای تاریخ تعبیری است صحیح و موافق واقع و حقیقت بشرط آنکه نویسنده تاریخ در نگارش قضایا و حوادث تاریخی جنبه امانت و بیطرفی را حفظ کند و خواننده بتواند حقائق را از خلال مطالب بیرون آورد و نتایج را از مقدمات دریافت کند و آن گاه علل و اسباب خوشبختی و بدبختی ، بلندی و پستی ، غنا و فقر ، علم و جهل و هزاران امثال اینها را که در مردمان گذشته می بیند بر زندگی خود تطبیق کند تا بهره و حظ وافر از مطالعه تاریخ برسد . یعنی از علل و موجبات بدی و بدبختی دوری جوید و دنبال علل و اسباب خوشبختی و فیروزی و کامیابی رود تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد .

فایده بیشتر و نفع عمومی تر از آن قسمت تاریخ حاصل میشود که مخصوص شرح احوال و جزئیات زندگی یک طبقه از بزرگان گذشته (دانشمند ، فلاسفه ، شعرا ، نویسندگان ، هنرمندان و غیر آنان) میباشد . زیرا در این قسمت از تاریخ نظر خواننده از آغاز امر معطوف گزارش احوال و آثار و روش زندگی علمی و عادی یک تن از افراد نامی و بزرگ جهان است و احتیاج ندارد که علل و اسباب خوشبختی و بدبختی ، پیشرفت و عقب افتادگی را از خلال و زوایای تاریخ بیرون کشد . (چنانکه در تاریخ عمومی این احتیاج وجود دارد) .

این قسمت از تاریخ! جزئی از تاریخ ادبیات است که قدمای ما آنرا تند کرده و ترجمه احوال مینامیده اند .

گفتیم اسناد از نتایج تاریخی درین قسمت بیشتر و کاملتر است زیرا اگر انسان بدقت و از روی فهم و بصیرت فصول پر معنی و شیرین آن را بخواند و مطالب آن را در حافظه بسپارد و بر آن شود که رفتار و روش بزرگان و دانشمندان را که نام و شرح احوال آنان درین فصل از تاریخ نگارش یافته است ، سرمشق خود قرار دهد ، البته بدرجه ای نظیر و مشابه درجات علمی و فنی آنان نایل خواهد شد . چه آنکه بتجربه نویسنده این اوراق و اصول ابوعلی سیناها ، فارابیها ، ابوریحانها ، طبیبها ، غزالیها ،

خواجه نصیرها بدان مقامات شامخه علمی نه تنها در نتیجه هوش و استعداد خدادادی بوده بلکه بیشتر معلول راه و روش خاصی بوده است که در زندگی علمی خود انتخاب کرده بودند. شکی نیست که هر کس این راه و روش را در زندگی خود انتخاب کند و در زمان فرا گرفتن دانش و هنر آسایش و تن آسائی را از خود دور و کوشش و مراقبت در کار تحصیل را عادت خود قرار دهد، کم و بیش از نتایج سودمند آن برخوردار میشود و مانند بزرگان علمی و هنری گذشته به مقامات عالی میرسد.

در شرح حال و زندگی حکیم و دانشمند نامی شرق یعنی شیخ الرئیس ابوعلی سینا میخوانیم که بیاندترین درجات علمی رسید و کتب گوناگون در علوم مختلف تألیف کرد و شهرت دانش او جهانگیر شد چنانکه پس از هزار سال هنوز آثار علمی او مورد بحث و تحقیق و استفاده اهل دانش میباشد. شاید در آغاز امر عده ای چنان گمان کنند که تنها هوش و استعداد خدادادی ابوعلی علت اصلی رسیدن وی بدان درجه از حکمت و دانش بوده است ولی اگر صفحه دیگر از تاریخ زندگی او را بدقت مطالعه کنند و ببینند که ابوعلی در زمان کسب علوم چگونه زحمت میکشیده و شبها را تا صبح بیدار بوده و چنانکه خودش میگوید برای فهمیدن عقیده ارسطو در باره نفس کتاب او را صدبار از اول تا با آخر مطالعه کرده است و برای تحقیق فلان مسئله علمی چه اندازه رنج سفر کشیده و چه راههای درازی پیموده تا استاد و دانشمندی یافته است، آن وقت متوجه میشوند که تنها استعداد طبیعی و هوش و ذوق خدادادی او را بدان درجه علمی نرسانده است بلکه چگونگی دوران تحصیل و کوشش و زحمتی که در راه فرا گرفتن علوم از خود نشان داده، تأثیر فراوانی در رسیدن بدان مقام داشته است.

در شرح زندگی عالم و مورخ و فقیه بزرگ محمد بن جریر طبری میخوانیم که شاگردانش پس از مرگ استاد ایام زندگی او را از هنگام بلوغ (۱۵ سالگی) تا زمان مرگ (در ۸۶ سالگی) حساب کردند و آن گاه صفحات و اوراق مصنفات و مؤلفاتش را برشمرده و برست عمرش تقسیم کردند بهر روز چهارده ورق رسیدند!

بسیار تعجب میکنیم که چگونه بکشتن توفیق نوشتن این همه کتب - آن هم کتب علمی و تاریخی که هر یک در نوع خود بی نظیر است - یافته است. میخوانیم که یکی از دانشمندان در حق طبری میگوید: «بر روی صفحه پهنای زمین مردی دانشمندتر از پسر جریر نشان ندارم.» (۱) باز هم شاید گمان کنیم که تنها علت پیروزی و کامیابی طبری در رسیدن به مقامات عالیه علمی هوش و استعداد خدادادی باشد ولی اگر شرح زندگانی علمی و کیفیت مسافرتها دور و دراز او را برای فرا گرفتن مسائل علمی و حتی یک خبر و یک روایت بدقت مطالعه کنیم خواهیم فهمید که راه و روش تحصیلی؛ طبری را بدان مقام رسانده است و هر کس در زندگانی تحصیلی چنان روشی اتخاذ کند به مقامی نظیر مقام طبری در علم خواهد رسید.

نویسنده این اوراق نیز مانند بیشتر از مردم تا مدتها برین عقیده بود که تنها علت رسیدن مردمان نامی و بزرگ دنیا بدرجات شامخ علمی و هنری همانا هوش و استعداد اضافی آنان نسبت ب دیگران بوده است. ولی پس از تحقیق و مطالعه در احوال و زندگانی تحصیلی و علمی دانشمندان و آگاهی یافتن از چگونگی راه و روش آنان در دوران دانش اندوزی بی بردم که گمانم درین موضوع بر خطا و اندیشه ام نادرست بوده است. زیرا با اذعان این حقیقت که تا اندازه ای هوش و استعداد طبیعی مردمان دخالت در پیشرفت آنان دارد معینا باید قبول کنیم که آنچه بیشتر مؤثر است راه و روش خاصی است که مردمان در راه کسب علوم و آداب و صنایع برای خود انتخاب میکنند.

از کسانی که بهترین روش و اسلوب را در زندگانی خود اختیار کرده و در تمام شئون زندگی ازان پیروی مینموده است محمد بن جریر طبری است که یکی از ستارگان درخشان آسمان دانش و فرهنگ ایران و یکی از مردان بزرگ اسلام و نوابغ روزگار شمرده میشود، از پیرو نگارنده این سطور بران شد که رساله ای در احوال و اخلاق و سیرت و روش تحصیلی و آثار و مؤلفات گرانبها و نفیس وی فراهم آورد

۱- معجم الادباء با نقوش حموی و انساب سمعی نقل از قول ابوبکر محمد بن خزیمه

تا هم کمکی بشناساندن این دانشمند و مورخ بزرگ ایرانی شود و هم کیفیت و روش تحصیلی او برای طلاب علوم و دانشجویان سرمشق قرار گیرد.

این رساله شامل دو بخش است که در یکی از زندگانی علمی و احوال و رفتار طبری بحث شده و در دیگری آثار و مؤلفات وی مورد تحقیق قرار گرفته است. در نوشتن این رساله بیشتر با اخلاق و رفتار و روش طبری در تحصیل که مورد استفاده دانشجویان است پرداخته شده و از ذکر اختلافات و مناقشات لا طائل در باره روز و ماه و سال تولد و وفات - که متداول برخی از نویسندگان است - خودداری شده است.

آنچه درباره زندگانی طبری تکاوش یافته است با مستند بگفته خود طبری و شاگرد وی و با نقل از مورخان و نویسندگان نزدیک بزمان او میباشد. امید است این رساله کوچک مورد استفاده اهل دانش قرار گیرد و اگر نغزش و اشتباهی در آن دیده شود مورد عفو و اغماش قرار گیرد. از خداوند توفیق در ادامه اینگونه خدمات علمی را خواهیم.

تهران شهریورماه ۱۳۶۴

نجدید نظر اردیبهشت ماه ۱۳۳۴

علی اکبر شهابی -

پنجشخصین

زندگانی طبری

سمانی در کتاب الانساب در ذیل کلمه طبری کنیه و نام طبری
و اجدادش را بدینگونه نوشته است. ابو جعفر محمد بن جریر بن
یزید بن کثیر بن غالب الطبری - مؤلفان و مورخان دیگر نیز در

نام و نسب
مولد و مدفن

نام و کنیه خود او و نیاکانش اختلافی نکرده اند طبری بکنیه و نام و نسبت هر سه
مشهور است. در کتب فارسی و مخصوصاً در ترجمه تاریخ طبری که بوسیله ابوعلی
بلعمی از عربی به فارسی ترجمه شد، است از طبری به پسر جریر نیز تعبیر شده است گویند
روزی کسی از نسب او سؤال کرد. طبری در جواب گفت: «محمد بن جریر» سائل
درخواست کرد که بیش از این در نسب خود سخن گویند. طبری در پاسخ این شعر
رؤیه را خواند.

قد رفع العجاج ذکرى فادعنى باسمى إذا الانساب طالت يكتفى

(مفاد آن به فارسی آنست که: آوازه نام من بلند شده است و چون شمردن

نسبتها طولانی میشود کافی است که مرا بنام بخوانی).

ولادت طبری در آخر سال ۲۲۴ و یا اول سال ۲۲۵ هجری در آمل مازندران (۱)

اتفاق افتاده است. این کامل قاضی که از شاگردان طبری بوده و قسمتی از احوال و

شرح زندگانی استاد را نوشته است گویند: از ابن جریر پرسیدم که چرا این تردید

در سال تولد واقع شده است، در پاسخ گفت:

مردمان شهر ما چنان عادت دارند که منشأ تواریخ خود را حوادث و اتفاقات قرار می‌دهند نه سنوالت (عربها نیز قبل از اسلام تلویخ ثابت نداشتند و حوادث و وقایع اتفاقیه را مبدأ تلویخ خود قرار می‌دادند و چون حادثه دیگری پیش می‌آمد باز مبدأ تلویخ را از آن هنگام شروع می‌کردند مانند عام الفیل و عام الجذب و غیرها) و تلویخ ولادت من معاصف بوده است باینکه از حوادث جاریه پس از آنکه بزرگ شدم، از حادثه مزبور جو یا شدم، پیر مردان و وریش سفیدان اختلاف کردند، برخی گفتند حادثه نامبرده در آخر سال ۲۲۴ بوده است و جمعی دیگر عقیده داشتند که آن واقعه در اول سال ۲۲۵ اتفاق افتاده است.

طبری منسوب است به طبرستان که در زمان ما بنام قدیمی دیگرش مازندران شهرت دارد. علماء دانشمندی که در دوره اسلامی از مازندران برخاسته و شهرت طبری داشته‌اند بسیار می‌باشند که در کتب تواریخ و تراجم احوال نام آنان دیده میشود.

طبری در وجه تسمیه طبرستان چنین گفته است که: در نزد ابو حاتم سجستانی که از دانشمندان علم حدیث و خبر و فقه بود، برای فرا گرفتن علم حدیث حاضر شدم از من پرسید که از کدام شهر هستم. گفتم از طبرستان. گفت طبرستان را چرا طبرستان نامیده‌اند. گفتم نمیدانم. آن گاه خود استاد چنین بیان کرد: چون طبرستان گشوده شد بر آبادی آن آغاز گردید، زمینی بود پراز درخت و جنگل از یزید فاتحان ابرازی طلب کردند که بدان درختان را قطع کنند. مردمان آنجا به‌رای این کار طبر (تبر) آوردند که با آن درختان را می‌بریدند، از یزید و سرزمین مذکور بنام طبرستان (تبرستان) خوانده شد (۱).

(۱) شاید این وجه تسمیه در نزد اساتید و دانشمندی که بزبانهای اوستایی و پهلوی آشنائی دارند چندان مقرون بصحت نباشد ولی نویسنده در کتب مقدمان و متأخران بوجه دیگری که برای تسمیه طبرستان ذکر شده باشد بر نخوردم. اگر مانند جمعی از فضل‌فروشان و نویسندگان علم و ادب خود را ملزم تکلیف که هر لغت و کلمه ای را از معنی متداول ظاهری دور کنیم و تأویل و تفسیر مصنوعی و دور از ذهن برای آن بیاوریم، این وجه تسمیه که طبری از استادش نقل کرده است دور از عقل و برخلاف دستور زبان نیست و العلم عند الله.

وفات طبری مطابق اصح احوال و نقل اکثر مورخان در روز شنبه ۲۵ شوال و دفنش در یکشنبه ۲۶ سنه ۳۶۰ هجری در بغداد اتفاق افتاد (۱) و در خانه خودش بخاک سپرده شد. هنگام مرگ ۸۴ سال داشت و هنوز بیشتر موهای ریش و سرش سیاه بود ۱

طبری مردی گندم گون کشیده قامت ، لاغر اندام و سیاه چشم بود و زبان فصیح و بیانی شیوا و گیرنده داشت.

در میان دانشمندان اسلامی کمتر کسی سراغ داریم که باندازه
 ابوجعفر طبری در علوم و فنون گوناگون تصرف و مهارت
 داشته و در هر یک از آنها آثار نفیسی از خود یادگار گذاشته
 باشد. شاید مؤلفات برخی دیگر از دانشمندان بزرگ ایرانی
 از جهت اهمیت موضوع و مسائل برتری بر بعضی از مؤلفات

روش تحصیلی

وزندگانی علمی

و اخلاق و رفتار طبری

طبری داشته باشد ولی بیقین مجموعه آثار و مؤلفات طبری از نفیس ترین و پرازش
 ترین آثار علمای ایران در دوره اسلام میباشد و همچنین شماره و مقدار تألیفات کمتر
 مؤلفی باندازه کتب و رسائل طبری در علوم گوناگون بوده است.

این کامیابی و پیروزی در راه علم و عمل و رسیدن بدان مقام عالی از فضیلت
 و تقوی که برای طبری پیدا شده ، سبب و علتی نداشته است مگر روش تحصیلی
 وی و نداشتن غرض و هدفی از فرا گرفتن علوم و آداب ، جز عشق و علاقه بخود علوم
 فضل و ادب و کوشش و رنج فراوان در راه تحصیل علم و تحمل زحمات و مشقات بسیار

(۱) یاقوت حموی در ارشاد الارباب الی معرفة الادیب معروف به معجم الادیاب میتویسد

که بعضی وفات طبری را در ۳۱۱ و برخی دیگر در ۳۱۶ نوشته اند و همگی این سنوات در

ایام خلافت العتدر بالله عباسی (مقول در ۳۲) بوده است. لکن چنانکه نوشتیم وفات طبری

در ۳۱ تقریباً اتفاقی و اجماعی مؤرخان و تذکره نویسان است و علاوه بر اینکه سمعانی و دیگر

تذکره نویسان و مورخان وفات او را در سال مذکور نوشته اند شاگرد طبری و پسر او که یاقوت

شرح حال طبری را از گفته و نوشته آن دو به تحصیل نقل کرده است، وفات او را در سال مذکور دانسته اند.

و مسافر نهایی گوناگون برای کسب علوم و فنون متداول عصر. شکی نیست که هر طالب علم و فضیلتی که روش طبری را سرمشق قرار دهد و مانند طبری و هزاران تن دیگر از دانشمندان جهان هدف و غرض خود را در تحصیل علم، عشق و علاقه بخود علوم و ادبیات قرار دهد و در راه فراگرفتن دانش و فرهنگ از کوشش و زحمت دریغ ندارد و از زحمات و مشقات نهراسد، بمقام و مرتبه‌ای نظیر مقام و درجه طبری و سایر بزرگان دانش و ادب خواهد رسید و از مزایای بی‌شمار علم و هنر بهره‌مند خواهد شد.

خوشبختانه بافاصله بسیاری که بین عصر ما با زمان طبری دو میان است، معیناً ماخذ و منابعی در دست داریم که بطور مشروح و مبسوط شرح زندگانی علمی و کیفیت دوران تحصیل و چگونگی اخلاق و رفتار طبری و قضایا و حوادثی که در روزگار تحصیلی برای وی پیش آمده است و همچنین مسافرت‌های او را برای ذوق محضر اساتید و استماع احادیث و اخبار و آثار و مؤلفات او را ضبط کرده و برای سرمشق طالبان علم و ادب و دانشجویان در دسترس گذارده است.

یاقوت حموی در کتاب «ارشاد الاریب الی معرفة الادیب» معروف به «معجم الادیب» شرحی مستمع و جامع درباره زندگانی طبری و مقام علمی و آثار و تألیفات و سیره و اخلاق وی نوشته است. اهمیت و اعتبار مطالب این کتاب از آن جهت است که بیشتر آنها منقول از گفته پسر طبری بنام عبدالعزیز بن محمد طبری (۱) و یکی از شاگردان او بنام ابوبکر بن کامل است. ماخذ عمده نویسنده این اوراق نیز در آوردن این رساله کتاب یاقوت میباشد.

ابوبکر بن کامل شاگرد طبری حکایتی نقل میکند که طبری	
در آن آغاز تحصیل خود و چگونگی آنرا بیان کرده است.	آغاز دوران تحصیلی
چون این حکایت مشتمل است بر نخستین دوره تحصیل طبری،	و چگونگی فراگرفتن
و فراگرفتن وی پاره ای از مقدمات را در سنین کودکی و	علوم و آداب
توجه و علاقه ای که مردمان در آن زمان بتعلیم و تهذیب	

(۱) بگفته یاقوت حموی: عبدالعزیز بن محمد طبری کتابی مخصوص در سیرت و اخلاق

پدرش تألیف کرده و نیز ابوبکر بن کامل کتابی در احوال و اخبار طبری نوشته بوده است.

ماخذ یاقوت دو کتاب نامبرده بوده و از آنها استفاده کرده است.

کودکان و جوانان داشته‌اند از نیرو ذکر آن در اینجا خالی از فایده نیست.

این کامل چنین گفته است که : « پیش از غروب آفتاب بنزد طبری رفتم و سرم ابو رفاعه نیز یامن بود چون بر ابو جعفر وارد شدم از من پرسید که این پسر فرزند تو میباشد؛ گفتم: بلی گفت چه نام دارد؛ گفتم عبدالغنی . گفت : خدا او را بی نیاز کند. کنیه او چیست؟ (۱) گفتم ابو رفاعه گفت خدا او را بلند کند آیا جز او فرزند دیگری نیز داری؟ گفتم آری، کوچکتر از او. گفت نامش چیست؛ گفتم: عبدالوهاب ابو یعلی. گفت خدا او را بزرگ کند نامها و کنیه‌های خوبی برگزیده ای. آنگاه پرسید که این چند سال دارد؛ گفتم نه سال. گفت چرا او را وادار نکردی که از من حدیث و خبر بشنود و چیزی بیاموزد. گفتم بواسطه کمی سن و قلت ادبش خودداری کردم. پس از این گفتگو طبری چنین گفت که: من قرآن را در هفت سالگی از پدرم و در هشت سالگی با مردم در نماز جماعت حاضر شدم و در نه سالگی شروع بنوشتن حدیث کردم. پدرم در خواب دیده بود که من در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم و با من فلاخنی است پراز سنکریزه و من آنها را در فلاخن میگردانم و پرتاب میکنم از معبر تعبیر خواب را پرسید . معبر پدرم گفت که این کودک اگر بزرگ شود، در دین پیغمبر عالمی نامی و خدمتگزار خواهد شد و از شریعت و دین روی حمایت خواهد کرد. پس پدرم از همان زمان کودک کی و صغیر سن من، بکمک من در طلب و تحصیل علم کوشید و از هیچگونه همراهی و تهیه و سایل خودداری نکرد.»

آغاز اشتغال طبری بفرآ گرفتن و نوشتن علم حدیث. بگفته این کامل - درری

(۱) در میان مسلمانان رسم وست چنان بوده است که غالباً برای فرزندان خود نامی و کنیه‌ای انتخاب میکردند. کنیه در مردان بکلمه «اب» یا این و در زنان بکلمه «ام» یا بنت آغاز میشده است مانند: ابوالقاسم ابوعلی، ابو جعفر وام کلثوم، ام عانی، ام البنین و غیرها. غیر از اسم و کنیه عموماً مردمان مشهور ریز بزرگ دارای لقبی هم بوده‌اند از قبیل: نظام الملک شیخ رئیس، صدرالدین شمس المعانی و غیرها. بعضی از دانشمندان و بزرگان بنام و برخی بکنیه و عده‌ای بلقب و جمعی بهره شهرت یافته‌اند مانند: محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا و خواجه نظام الملک و حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی.

و نواحی نزدیک آن بوده و بیشتر علوم خود را در آنجا از محمد بن حمید رازی (۱) فرا گرفته بوده است. خود طبری روش تحصیل و چگونگی حاضر شدن در مجلس درس استاد را درری بدینگونه نوشته است: نزد محمد بن حمید رازی کتابت حدیث میکردیم و او در شب چندین بار بنزد ما می آمد و از آنچه در روز نوشته بودیم سؤال میکرد و باز آنها را بر ما فرامیخواند. همچنین رهسپار مجلس درس احمد بن حماد (۲) دولابی (۳) میشدیم و وی در یکی از دهات ری ساکن بود که مسافتی تا شهر فاصله داشت پس از فرا گرفتن درس او باز میگشتیم و در راه همچون دیوانگان میدویدیم تا خود را بمجلس درس ابن حمید در سمرقند برسانیم.

نوشته اند که طبری متجاوز از صد هزار حدیث (۴) از ابن حمید فرا گرفت و آنها را نوشت.

(۱) و (۲) هر دو از علما و فقهای بزرگ بوده اند ولی ترجمه زندگی آنان بنظر نرسید. ابن اندیم در کتاب الفهرست از محمد بن حمید رازی نام میرد و او را از شیوخ و اساتید بزرگ طبری میداند از آنچه در همین رساله نیز بطور اختصار ذکر شده است جلالت قدر آن دو روشن میشود.

(۳) دولاب نام چندین محل بوده است از آن جمله تریه ای است که نزدیک شهر قدیمی ری قرار داشته و تا کنون به همین نام باقی مانده است. فعلا در داخل تهران در قسمت شرقی شهر قرار دارد. علما و بزرگان زیادی از دولاب برخاسته اند که در تاریخ بنام دولابی مشهور شده اند.

(۴) شاید بعضی از طلاب علم و دانشجویان امروز این موضوع را که تن صد هزار حدیث نوشته باشد و یا در همین حدود احادیثی با ذکر سند و تعیین اساس روایان از برداشته باشد دور از عادت و طبیعت بدانند ولی وقتی بتراجم و شرح احوال دانشمندان و فقهای سابق مراجعه شود بتواتر نظیر این موضوع در شرح احوال آنان دیده میشود.

چنانکه امروز بیشتر اعتماد و اطمینان دانشمندان و دانشجویان پوسطی از قبیل یادداشت کردن مطالب و استتساخ و چاپ کردن آنهاست، در قدیم چون این وسائل در دست نبود تمام اعتماد و توجه بتوفیق حافظه بود. ازینرو شعرای درجه اول برای خود راوی داشتند که تمام اشعار آنان را از بر میخواند. بسیاری از مردم خطبه ها با فصیده های طولانی را که در مجلس خوانده میشد در همان باز اول حفظ میکردند.

فروتنی طبری با مقام شامخی که
 داشت و کوشش دائمی او در زیاد
 کردن معلومات خود

طبری با مقام بلندی که در میان دانشمندان معاصر
 خود پیدا کرده بود و با احاطه و استیلائی که
 بر علوم و فنون متداول زمان خود داشت معینا
 هرگز خودبینی و غروری از وی دیده نمیشد و
 هیچ سوء ادب و بی احترامی از وی نسبت

بدیگران سرنمیزد. چه بسیار اتفاق افتاد که بایکی از علمای فقه و حدیث و یادانشمندان
 دیگر مباحثه کرد و پرو چیره شد ولی کوچکترین حرکتی از وی ظاهر نشد که دلیل
 خودپسندی و غروری و حقارت و نادانی طرف گردد. حتی گاهی شاگردان و اصحابش
 میخواستند که حریف و رقیب استاد را اهانت کنند و او شدیداً آنان را منع میکرد.
 اگر کسی از مسئله ای میپرسید که نمیدانست بانتهایت صراحت و سادگی جهل خود
 را نسبت بان مسئله میگفت و اگر مسئله مذکور متوقف بر فرا گرفتن علم باقی بود
 که وی تا آن هنگام نتوانده بود از سائل مهلت میخواست و آنگاه بیدرنگ در صدد
 تحصیل آن علم برمی آمد و از برای فرو نمی نشست تا آن فن یا علم را فرا میگرفت.
 حکایات و قضایای زیادی درین زمینه در تاریخ زندگانی علمی و تحصیلی طبری نوشته
 اند و ما در اینجا برای نمونه و عبرت دانش پژوهان یکی دو داستان را نقل میکنیم.

نوشته اند هنگامیکه طبری برای حضور در مجالس درس و بحث علما و فقهای
 مصر بدان دیار کوچ کرد، ویرا بایکی از علمای معروف شافعی آنجا بنام اسمعیل بن
 ابراهیم مزنی اتفاق مباحثه و مذاکره افتاد و درباره مسائل زیادی گفتگو شد از آن
 جمله در مسئله اجماع (۱) که طبری خود در آن مسئله رای و مذهب خاصی داشت و
 در آن اجتهاد کرده بود. ابوبکر بن کامل شاگرد طبری گفته است که: طبری را با
 مزنی اتفاق ملاقات و مباحثه علمی افتاد و پس از بحث و جدال زیاد بطور آشکار طبری
 بر مزنی فائق شد و در مجلس مباحثه شافعیون حضور داشتند و مباحثه آن دو را
 می شنیدند. این کامل از آنچه بین طبری و مزنی گذشته چیزی ذکر نکرده است گویند

۱- اجماع یکی از دلائل چهارگانه است که موضوع علم اصول فقه از آنها تشکیل میشود.

از ابو جعفر طبری پرسیدم که در چه مسئله ای بازمزی مناظره کردی؟ ولی وی جوابی نداد زیرا طبری بالاتر از آن بود که خوبستن را بستاید و چگونگی تفوق خود را بر حریف در مسئله ای بیان کند. طبری همواره از مزی بخوبی یاد میکرد و مقامات علمی و فضلی او را بیان مینمود و زهد و دینداری و پرا میستود.

مناظره و مباحثه طبری با داود بن علی اصفهانی که شرح آن در بخش دوم این رساله ایراد خواهد شد و همچنین با محمد پسر داود بخوبی حسن اخلاق و فروتنی او را میرساند.

ابو کریب یکی از بزرگان و نامداران اصحاب حدیث بود و خلقی تند و ناستوده داشت. ابو جعفر گوید که: «با اصحاب حدیث بدرخانه او حاضر شدم و او سر خود را از پنجره خانه بیرون کرده بود و اصحاب حدیث التماس دخول میکردند و قریب دو همه را داشتند. پس وی روی حاضران کرد و گفت کدام یک از شما همگی حدیثهایی را که از من شنیده است حفظ دارد؟ جمعیت بهمدیگر نگاه کردند و هیچکدام یارای پاسخ نداشتند. آنگاه بجانب من نظر کردند و گفتند: تو آنچه را که نوشته ای حفظ داری؟ گفتم: آری. پس مرا بوی نشان دادند و گفتند از وی سؤال کن. آنگاه بار گفتم: در فلان مسئله چنان گفتمی و در فلان روز بفلان حدیث ما را آگاه کردی. گفته است ابو کریب پیوسته از ما سؤال میکرد و من پاسخ میدادم تا اینکه من در نظرش بزرگ نمودم و مرا اجازه دخول داد».

از آن پس طبری با کمی سن در نزد ابو کریب، موز و محترم شد و مقام و قدرش معلوم گردید و ابو کریب سلسله احادیث خود را بر او فراخواند. گفته اند طبری بیش از صد هزار حدیث از ابو کریب شنید و آنها را فرا گرفت.

و نیز از جمله حکایاتی که کوشش و همت ضبری را در فرا گرفتن علوم میرساند حکایت ذیل است: طبری گفته است که: «چون داخل مصر شدم کسی از دانشمندان باقی نماند که بملاقات من نیاید. همگی دسته دسته نزد من می آمدند و مرا در علوم می که خود در آنها تبحر و مهارت داشتند می آزمودند تا آنکه روزی مردی نزد من آمد و مسئله ای

از علم عروض سؤال کرد و من پیش از آن روز بعلم عروض میل و توجهی نداشتم. پس بدان مرد گفتم: با خود قرار گذارده‌ام که امروز در علم عروض سخنی نرانم، چون فردا شود نزد من آی. آنگاه کتاب عروض خلیل بن احمد (۱) را از یکی از دوستان خود گرفتم و در تمام شب بمطالعه آن پرداختم. پس روز را بشب آوردم در حالیکه از عروض بی‌خبر بودم و شب را بروز آوردم در حالیکه یک‌تن عالم عروضی بودم.

روزی محمد بن جریر از اصحابش پرسید که آیا از تفسیر قرآن لذت می‌برید؟ پرسیدند: اوراق آن چه مقدار خواهد بود؟ گفت: سی هزار ورق. گفتند این مقدار عمر انسان را پایان می‌رساند پیش از آنکه خود پایان رسد. پس طبری آنرا در سه هزار ورق مختصر کرد. پس از آن پرسید که آیا از تاریخ عالم از زمان آدم تا عصر ما لذت می‌برید؟ گفتند: اوراقش چه اندازه خواهد بود. طبری آنچه را برای تفسیر گفته بود برای تاریخ نیز گفت و آنان نیز همان پاسخ را که پیش داده بودند، باز گفتند. ابو جعفر گفت: در بیغ که هم‌تھا مرده است، پس از آن تاریخ را نیز باندازه تفسیر مختصر کرد (۲)

حکایت شده است که محمد بن جریر در مدت چهل سال از عمرش هر روز چهل ورق مینوشت و نیز فرغانی صاحب کتاب صله بالمدنیل (۳) نوشته است که جمعی از شاگردان طبری مدت زندگی استاد را از هنگام بلوغ تا زمان مرگ (۶۸ سالگی) حساب کردند، پس از آن اوراق مصنفاتش را برایام حیاتش قسمت کردند بهر روزی ۱۴ ورق رسید (۴)

(۱) خلیل بن احمد اصفش از قبیلۀ ازد بوده است و نخستین کسی است که علم عروض را برای شعر عرب وضع کرد و نیز اول کسی است که کتابی بنام التعمین در لغت عرب تألیف نمود و فات او در بصره بسال ۱۷۰ واقع شد.
- انساب سماعی و معجم الادباء .

۳- ابو محمد انفرغانی از شاگردان طبری بوده است که بر کتاب طبری ذیلی نوشته است

بنام التمدین یا صله که از بین رفته است. Encyclopedie de l'islam.

۴- معجم الادباء .

ازین پیش گفته شد که طبری در آملی مازندران متولد شد و چون بنقل خود طبری پدرش خوانی دیده بود از همان زمان کودکی طبری، بتعلیم و تربیت وی همت گماشت و از همراهی بفرزند در راه تحصیل علوم و آداب هیچ دریغ نکرد. طبری مقدمات علمی را در همان آمل نزد فضلی آنجا

سفرهای تحصیلی طبری
و مباحثات و مناظرات او با علماء
و حوادثی که برای او در
مسافرتها رخ داده است

فرا گرفت و پس از آن بگردش و مسافرت در داخل و خارج ایران پرداخت و در هر جا عالم و فقیه و محدثی سراغ داشت بدانجا رهسپار میشد و فقه و حدیث و ادبیات و دیگر علوم متداول آن عصر را از آنان فرا میگرفت تا بدان پایه رسید که بر اغلب دانشمندان معاصرش پیشی گرفت و شهرت و آوازه علمیش در شهرهای بزرگ اسلامی آن زمان پراکنده شد چنانکه بهر شهری وارد میشد دانشمندان و دانش پژوهان آنجا گردش را فرا میگرفتند و از محضر و مجلس درس و بحث او بهره میگرفتند و درک صحبتش را غنیمت میشمردند. تا آخر الامر، بغداد، مرکز خلافت و علوم و دانشگاههای اسلامی و بزرگترین شهر آباد و پر جمعیت آن عصر را محل اقامت خود قرار داد و بتعلیم و تدریس و تألیف و تصنیف پرداخت.

نخستین سفری که طبری برای فرا گرفتن و نوشتن علم حدیث

مسافرت بری

کرد، بسوی ری بود. در آن عصر علم حدیث از مهمترین و رائجترین علوم اسلامی بود و شهر ری نیز یکی از مراکز علمی و محل رفت و آمد دانشمندان و دانش پژوهان بود. طبری در ری صحبت و محضر اغلب فقها و اساتید را درک کرد و در آنجا علوم و احادیث بسیاری فرا گرفت. از اساتید مشهور وی در ری یکی محمد بن حمید رازی و دیگری منشی بن ابراهیم ابلی (۱) است. طبری بیشتر علوم خود را در ری از آن دو تن فرا گرفت چنانکه نوشته اند که طبری افزون از صد

(۱) ابلی بنسب یه ابله بضم اول و دوم و تشدید سوم نام شهری بوده است نزدیک

بصره و در نزد قضا یکی از جنات سه گانه شمرده میشده است.

هزار حدیث از ابن حمید نوشت چگونگی تحصیل طبری دوری و دولاب قبلاً بیان شد.

پس از آن طبری رخت سفر بغداد که در آن زمان مشهور به ورود بغداد مدینه السلام بود بست و بران اندیشه بود که مجلس درس ابو عبدالله احمد بن حنبل (۱) را درک نماید و از وی حدیث بشنود و بنویسد ولی بدین مقصود نرسید زیرا ابن حنبل اندکی پیش از ورود طبری بغداد از جهان رخت بر بسته بود. طبری در بغداد بخدمت اکثر اساتید و دانشمندان رسید و از علمای فقه و حدیث اخبار و احادیث زیاد نوشت و مدتی در آن شهر اقامت گزید.

طبری پس از توقف مدتی در بغداد و استفاده از مجلس درس مسافرت بصره و کوفه دانشمندان آنجا بسوی بصره که در آن زمان یکی از مراکز علم و ادب بود، رهسپار شد و در بین راه از علمای فقه و حدیث شهر واسط (۲) احادیث بسیاری فرا گرفت و نوشت. پس از آن وارد بصره گردید و در آنجا بی مجلس درس و بحث علمای معروف و بزرگ راه یافت و از آنان احادیث و اخبار زیادی فرا گرفت و نوشت. اسامی اساتید و شیوخ طبری را در بصره یا قوت حموی بتفصیل ذکر کرده است و چون در اینجا فایده‌ای بردانستن آنها مترتب نبود از ذکر آنها خودداری شد.

چون از محضر درس علمای بصره استفاده خود را کامل کرد، بجانب کوفه رهسپار شد و از فقها و علمای آنجا احادیث زیادی شنید و نوشت. از معارف استادان او در بصره، ابو کریب محمد بن علاء همدانی بوده که از

(۱) ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل مروزی یکی از ثلثه اربعه اهل سنت است و پیروان او بنام حنبلی معروف میباشند. احمد بن حنبل احادیث بسیاری میدانست و کتابهایی نوشت کتاب معروف او بنام مسند است که در آن افزون از چهل هزار حدیث آورده شده است. وفاتش در ۲۴۱ هجری قمری اتفاق افتاد.

(۲) واسط نام چندین شهر بوده است و مقصود از آن در اینجا شهری است که میان بصره و کوفه قرار داشته است.

بزرگان اصحاب حدیث بشمار میرفته است و ازین پیش داستان او را با طبری ذکر کردیم. چون مدتی در بصره و کوفه اقامت کرد بغداد بازگشت و بازگشت بغداد شروع بنوشتن احادیث کرد و مدتی درانجا اقامت گزید و بتحصیل و تکمیل علوم فقه و قرآن پرداخت.

پس از آنکه طبری در شهرهای شرقی ممالک اسلامی باندازه مسافرت بمصر و شام کافی گردش کرد و از محضر علما و اساتید برخوردار شد، تصمیم گرفت که شهرهای غربی مملکت اسلامی نیز سفری بکند و محضر درس اساتید آن بلاد را درک کند. ازینرو عزیمت سفر مصر کرد. مصر از همان آغاز صدر اسلام و در دوره خلفای عباسی و فاطمی همیشه یکی از مراکز بزرگان و نامداران علوم اسلامی بود. در بین راه طبری هر جا یکی از علما و اساتید بر میخورد بحضورش میشتافت و ازو حدیث میپرسید و مینوشت و همواره در تحقیق و بحث و فرا گرفتن علوم و احادیث بود. چنانکه از فقها و مشایخ نواحی شام و سواحل و سرحدات احادیث بسیاری شنید و نوشت تا آنکه بسال ۲۵۳ وارد مصر شد و هنوز درانجا جمع بسیاری از مشایخ و علمای فقه و حدیث باقی بودند و مجامع و مجالس درس و بحث دایرورایج بود. طبری در مصر احادیث زیادی از مالک (۱) و شافعی (۲) و ابن وهب و غیر ایشان نوشت و آنگاه بسوی شام رفت و پس از توقف کمی بصره بازگشت.

هنگامی که طبری در مصر اقامت داشت، یکی از علمای متبحر و نامدار بنام: ابوالحسن علی بن سراج مصری درانجا زمامدار علم و ادب بود و خود در علوم

(۱) مالک بن انس بن ابی عامر از قبیله قریش و یکی از چهار امام اهل سنت میباشد. در زمان خود از زهاد و فتیای بزرگ حجاز بشمار میرفت. کتاب معروفش بنام موطاء میباشد. وفاتش بسال ۱۷۹ در مدینه اتفاق افتاد.

(۲) ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی نیز از قبیله قریش و یکی دیگر از ائمه اربعه اهل سنت است. شافعی معروف بنشیخ و محبت حضرت علی علیه السلام بوده و اشعاری در مدح آن بزرگوار بوی نسبت داده شده است. کتاب معروفش در فقه بنام مبسوط است. وفاتش بسال ۲۰۴ در مصر اتفاق افتاد.

و آداب مهارتی بسزا داشت چنانکه هر کس از دانشمندان و فضلا وارد مصر میشد بدیدن او میرفت ، و از محضر او استفاده میکرد . چون طبری وارد مصر شد و با علما و فقهای آنجا آشنا گردید بزودی شهرت فضل و دانشش بالا گرفت و تبحر او در قرآن و حدیث و فقه و لغت و نحو و شعر آشکار گردید . ابوالحسن سراج ببلاقات او رفت و ویرا در هر علم و فنی مردی دانشمند و با اطلاع یافت چنانکه هر سئوالی از او میکرد ، جواب وافق و درست در یافت میداشت تا اینکه سخن از شعر و ادب بمیان آمد و سراج درین قسمت نیز طبری را ادیب و سخنوری بی بدیل و فاضل و دانشمندی کم نظیر دید . آنگاه از شعر طرماع پرسید و در آن هنگام در مصر کسی نبود که از شعر طرماع آگاه باشد ، طبری اشعار طرماع را بر او فرو خواند . پس ابوالحسن از طبری خواهش کرد که قسمتی از احادیث خود را بر او بخواند تا بنویسد و طبری خواهش او را پذیرفت . یاقوت در معجم الادب ، حکایتی از ابتدای ورود طبری بمصر آورده است که نقل آن در اینجا خالی از فایده نیست . نوشته است که : « چنان اتفاق افتاد که محمد بن جریر طبری و محمد بن اسحق بن خزیمه و محمد بن نصر مروزی و محمد بن هرون روپانی (۱) در مصر با هم در يك زمان جمع شدند و پس از مدتی اندوخته و پولشان تمام شد و بی زاد و توشه شدند چنانکه دیگر برای امرار معاش چیزی نداشتند .

پس يك شب در خانه ای که سکونت داشتند گرد هم نشستند و قرار گذاشتند که قرعه بکشند بنام هر کس اصابت کند ، از خانه بیرون رود و از مردم برای یاران خوراکی طلب کند . قرعه بنام محمد بن اسحق بن خزیمه بیرون آمد . وی از یاران مهلت خواست که وضو بگیرد و نماز حاجت بخواند . یاران موافقت کردند و او مشغول نماز شد . در این وقت ناگهان شمعیهای بسیاری بدست خادمی نمایان گردید که از جانب والی مصر آمده بود . پس از اینکه خادم داخل خانه شد ، گفت : کدام يك از شما محمد بن نصر است ؟ او را بوی نشان دادند . وی کیسه ای که در آن پنجاه دینار بود بیرون آورد و به پسر نصر داد و باز پرسید : که کدام يك از شما محمد بن جریر است ؟

(۱) روپانی منسوب به رویان شهر بزرگی در قسمت کوهستان بازقدران بوده است .

و چون او را نشان دادند کیسه‌ای بمثل کیسهٔ نخستین بوی داد. باز پرسید: کدام يك محمد بن هرون است؟ او را نشان دادند، پنجاه دینار نیز بوی داد و باز پرسید: کدام يك محمد بن اسحق بن خزیمه است؟ گفتند آنستکه نماز میخواند. چون از نماز فارغ شد کیسه‌ای که در آن پنجاه دینار بود بوی داد، آن گاه گفت: امیر در خواب بود در عالم رؤیا چنان بر وی ظاهر شد که کسی میگوید: محمدها (محمد) در سختی افتاده‌اند؛ پس این کیسه‌ها را فرستاد و شما را سوگند میدهد که هر گاه اینها تمام شود، کسی را بسوی وی گسیل دارید تا باز مبلغی افزوتر ازینها فرستد.

طبری پس از آنکه چندی در مصر اقامت گزید و بتحقیق و مطالعه و مباحثه مشغول بود، بغداد باز گشت و در آنجا مشغول نوشتن گردید توقف در بغداد درین دقهه زیاد بطول نیانجامید

باز گشت بغداد
و باز ندران

و پس از مدت کمی بسوی طبرستان مولد و موطن اصلی خود باز گشت. پس از بیرون آمدن از طبرستان بقصد تحصیل علم و نوشتن احادیث و اخبار، این نخستین سفر وی بود بطبرستان و سفر دوم در سال ۲۹۰ اتفاق افتاد. درمازندران مدتی توقف کرد و آنگاه باردیگر رهسپار شهر بغداد گردید و در محلهٔ قنطرة البردان ساکن شد و آوازهٔ دانش و فضلش بالا گرفت و احاطهٔ اش بر علوم و تفوقش بر دانشمندان عصر بر همه مسلم گردید.

در رجوع بغداد از طبرستان، پیش آمد ناگواری برای طبری اتفاق افتاد. در آن عصر باز از جنگ و جدال مذهب و عقیده و تعصبات شدید و ناشایست عامیانه بین اصحاب فرق مختلفهٔ اسلامی سخت

آغاز بر خورد و جدال طبری
با حنبلیان و آزاری که از
آنان بوی رسید

رواج داشت. مجالس و محاضر علماء و فقها بیشتر بستیز و جدال و مناظره دربارهٔ حقانیت مذهب و عقیدهٔ خود و ابطال مذاهب و عقاید دیگران بر گذار میشد. ازینرو علم کلام و منطق در آن عصر رواج بسزا یافت. از جمله ابتلاآت و اشکالات بزرگی که برای علماء و عقلا پیدا شده بود کثرت نفوذ پیروان احمد بن حنبل (۱) که یکی از ائمهٔ اربعهٔ

(۱) ترجمهٔ احمد بن حنبل پیش ازین در پاورقی ذکر شد.

اهل سنت است بود . حبلیان مردمی متعصب و جامد بودند و عقل و برهان را در امور مذهبی بکار نمیبردند و در تمام مواضع و مسائل حتی در مرتبه توحید و اثبات صفات وجودی و عدمی خداوند - که باید فقط متکی بدلیل عقل باشد و تعبد و تقلید در آن راه نیابد - تعبد صرف را رویه خود قرار داده بودند . و چون در اثبات عقاید سخیفه خود و ابطال عقاید دیگران پافشاری و سماجت داشتند از بیرو سخت موی دماغ و مزاحم فلاسفه و خردمندان و علما و فقهای سایر مذاهب اسلامی شده بودند و از هیچگونه آزار و اذیت در باره مخالفان مذهب و عقیده خود فروگذار نمیکردند . کم کم خلفای عباسی و زمامداران امور نیز کم و بیش بمقتضای سیاست وقت گاهی آنان را برای خرد کردن و از بین بردن مخالفان خود دستاویز قرار میدادند ، و همه نوع فشار و شکنجه بحکما و فلاسفه و مخالفان وارد میساختند .

از جنبه عقاید سخیفی که حبلیان داشتند یکی عقیده بقدمت قرآن بود و دیگری نشستن خداوند بر عرش . چون هیچیک از عقلا و دانشمندان اسلامی حاضر نبودند عقاید سخیفه مذکور و مانند آنها را او مخصوصاً گمان ناشایست «جلوس بر عرش» را بپذیرند از بیرو در معرض اذیت و آزار حسابله قرار می گرفتند . طبری نیز که خود از خردمندان و دانشمندان اسلامی بود هرگز زیر بار عقاید مذکور نمیرفت و در نتیجه با ابن حنبل و پیروان قشری او میانه خوبی نداشت .

هنگامیکه از سفر دوش بطبرستان ، بازگشت و وارد بغداد گردید ، گروهی از متعصبان جاهل حنبلی از قبیل : ابو عبدالله جصاص و جعفر بن عرفه و یاضی آهنک وی کردند و روز جمعه در مسجد جامع نزد او آمدند و درباره احمد بن حنبل و حدیث «جلوس بر عرش» از وی سؤال کردند ابو جعفر طبری در پاسخ آنان با کمال آزادی و شجاعت گفت : «اما احمد بن حنبل پس خلاف او اعتباری ندارد . و من تا کنون ندیده ام که از حدیثی روایت شده باشد و ندیده ام برای او اصحاب و پیروانی که بسخنان آنان اعتماد و اعتباری باشد . و اما حدیث «جلوس بر عرش» پس محال است ، آنگاه این شعر را خواند :

سبحان من ليس له انيس
و لاله في عرشه جليس

منزه و بياك است خداوندی که یار و همدمی ندارد و نه در عرش او جلیسی وجود دارد ، حنا بله و اصحاب حدیث چون گفتار او را شنیدند پروتاختند و دواتهای خود را که افزون از هزار بود بسوی او پرتاب کردند . ابو جعفر از میان آن گروه متعصب نادان برخاست و داخل خانه اش شد . مردم نادان دور خانه اش را غرا گرفتند و از گوشه و کنار آنجا را سنگباران کردند ، چنانکه بر در خانه اش توده انبوهی از سنگ فراهم شد . نوین موقع نازوك صاحب شرطه بغداد با جمعی کثیر از لشکریان سوار شد و مردم را از دور خانه دور کرد و خود يك روز و يك شب برای محافظت این جریر و خانه وی از تعرض حنبلیان نادان در پیرامون خانه پاس میداد و دستور داد که سنگها را از دو خانه بردارند . طبری بریشانی خانه خود شعر سابق الذکر ، سبحان من ليس له انيس ... را نوشته بود ، نازوك فرمان داد که آن را بياك کردند و بجای آن اشعار ذیل را که در مدح احمد بن حنبل بود و اشعار بجلوس بر عرش داشت نوشتند :

لا حمد منزل لا شك عال	اذا وافى الى الرحمن واقف
فیدنیه و یقعه کریماً	علی رغم لهم فی الف حاسد
علی عرش یغلفه بطیب	علی الا کباد من باغ و عانده
له هـذا المقام الفرد حقا	کذاک رواه لیث عن مجاهد

ابن خزیمه که از معاصران طبری است گفته است ، حنبلیان در باره طبری ظلم کردند و نمیکنار دند هیچکس نزد طبری آید ، از وحدیث بشنود .

طبری پس از آنکه سفرهای بسیاری برای طلب علم کرد و از علما و فقهای هر شهری علمی فرا گرفت و احادیثی نوشت ، آخر الامر در بغداد - مرکز خلافت اسلامی - اقامت گزید و در آن شهر مشغول تعلیم و تألیف و کارهای علمی بود تا آنکه سرانجام در شوال ۳۱۰ هجری وفات یافت و در خانه خودش مدفون شد .

چنانکه ازین پیش گفتیم ، در میان دانشمندان
 بزرگ ایرانی و نوابغ مشهور اسلامی ، در دوره
 اسلام کمتر دانشمندی از جهت توسعه دایره معلومات

مقام علمی و وسعت معلومات
 و اطلاعات طبری

و تبحر در هر يك از آنها مانند طبری بر خاسته است . طبری با اینکه در اغلب علوم
 متداول عصر خود سرشته داشت در هر يك نیز تبحر و تخصص داشت و با کثرت تألیفات .
 که سابقه و لاحقۀ ندارد . هر يك از کتب او در نهایت اتقان و استحکام است . تمام
 دانشمندان اسلامی اذعان دارند که کمتر کتابی بصحت و استحکام تاریخ بزرگ طبری
 (در تاریخ عالم) و تفسیر بزرگ او نوشته شده است .

ابو محمد عبیدالمزیز پسر طبری که خود از دانشمندان بوده گفته است :

« طبری از حیث فضل و دانش و هوش دارای مقامی بود که هر کس ویرا
 دیده و شناخته بود منکر آن نمیشد ، زیرا وی چندان از علوم اسلامی جمع کرده
 بود که هیچکس دیگر پیایۀ او در بن قسمت نرسیده است و نیز بانندازه ای کتب و رسالات
 نوشته است که از هیچیک از علما و فقهای اسلامی آن اندازه کتب نوشته و منتشر نشده
 است . طبری در علوم قرآن و قرآت مختلف و علم تاریخ پیغمبران ، خلفا و پادشاهان
 و همچنین از اختلاف فقهاء با ذکر روایت (چنانکه در کتب: بسط و تهذیب و احکام
 قرآت دیده میشود) تبحری بسزا و مهارتی کامل داشت . در روایات کتابهای مذکور
 بسختیانی که در میان مردم رد و بدل میشد و با جزاتی که از علما بکسانی داده میشد
 اعتماد نمیکرد بلکه بعین اسناد مشهور استناد مینمود . طبری در علم لغت و نحو هم
 فضل و اطلاع کامل داشت چنانکه این قسمت را در کتاب تفسیر و کتاب تهذیب که
 در آن شرح حالش را نوشته تذکر داده است همچنین در علم جدل مهارتی بسزا
 داشت . نقضهایی که وی بر مخالفانش کرده و در کتبش نوشته است خود بهترین دلیل
 است که او ازین علم نیز بهره کافی و وافق داشته است . »

ابو جعفر طبری با اینکه عالمی متبحر و فقیهی جامع و محدثی بی بدیل بود ،
 از علوم ادب و شعر و لغت نیز حظی وافر و اطلاعاتی کامل داشت . ثعلب که یکی از علمای

معروف ادب است ، گوید : « پیش از آنکه مردم برای فرا گرفتن علوم ادب و اشعار نزد من آیند ، ابو جعفر طبری شعرشعرا را نزد من میخواند .

ابوالعباس نحوی که از معاریف علوم ادبیه است روزی از اصحاب خود پرسید چه کسی از علمای نحو در جانب شرقی بغداد باقیمانده است؟ گفتند هیچکس باقی نمانده است ، تمام شیوخ و اساتید از میان رفتند آنگاه ابوالعباس بمخاطب خود گفت : حتی جانب شما هم از بزرگان و دانشمندان نحو خالی شده است ؛ جواب داد : آری مگر اینکه طبری فقیه را جز ، علمای نحو هم حساب کنیم . ابوالعباس پرسید : پس جریر ؛ جواب شنید : آری آنگاه گفت که وی از علمای متبحر و بصیر در نحو مکتب کوفین ، میباشد . گفته اند این سخن از ابوالعباس غریب است زیرا وی مردی تندخو و مغرور بود و برای هیچکس شهادت به حفاقت و تبحر در علمی نمیداد ، و از اینکه درباره طبری از علمی که خود در آن یگانه بود اینگونه شهادت داده است ، دلیل روشنی بر انحطاط و اطلاع کامل طبری از علم نحو میباشد . داستان ملاقات طبری را با ابوالحسن سراج مصری که از نامداران و مشاهیر علمای شعروادب بوده است و مذاکره و مباحثه آن دورا در علوم شعروادب ازین پیش ذکر کردیم .

چنانکه اشاره شد طبری در اغلب علوم متداول
 عصر خود از: حدیث، فقه، تفسیر، تاریخ، قرابت
 خود دست داشت
 قرآن، نحو، لغت، عروض، شعر، حساب، هندسه،
 جبر و مقابله، منطق، جدل، طب، مهارت و تبحر داشت و از استادان محسوب میشد.
 نکته قابل توجه آنست که طبری در بیشتر علوم مذکوره تألیفات نفیس دارد و هر یک
 از مؤلفات او در قسمت خود از جهت استحکام و صحت مطالب کم نظیر میباشد. طبری
 باینکه يك تن فقیه و محدث و آشنا بعلوم قرآن و قرآات مختلف آن بود، در عین حال
 از علم طب نیز بهره وافق و اطلاع کافی داشت و اینگونه وسعت اطلاعات و تخصص
 و تبحر در علوم گوناگون برای کمتر کسی از دانشمندان اسلامی بلکه از مردم جهان
 اتفاق افتاده است.

در باره تبحر و تخصص طبری در یکی یکی از علوم مختلفی که فرا گرفته بود
 چنین نوشته اند:

« طبری مانند يك تن عالم بعلوم قرآن بود و چنان مینمود که از هیچ علمی
 بهره ای ندارد مگر از قرآن و چون يك تن محدث بود که جز حدیث علم دیگری
 نمیداند. و همچون فقیهی بود که بنیر از فقه از علوم دیگر آگاهی ندارد و مثل عالم
 نحوی بود که بجز نحو چیز دیگری نمیشناسد، و چون حسابدانی بود که فقط علم ریاضی
 و حساب میداند.»

بنابراین طبری همچون ذوقنونی بود که در هر يك از علوم و فنون مانند يك تن
 ذی فن تبحر و تخصص داشت چنانکه هر ذی فنی که با وی در مباحثه و مناظره
 روبرو میشد چنان گمان میکرد که طبری فقط در همان علم و فن تخصص دارد. (۱)
 در نتیجه این وسعت اطلاعات و تبحر در علوم گوناگون بود که این خزیمه یکی
 از دانشمندان همعصر طبری در باره او گفت: « بر روی سطح پهناور زمین مردی دانایتر

۱- طبری از جهت ذوقنونی و ذوقنی صدق شعر نظامی بوده است؛
 چو هر ذوقنونی بفرهنگ و عروش
 بسا بک فنان را که مالیده گوش

از پسر جریر نیشناسم . هر گاه یکی یکی از آثار علمی طبری را با یکی یکی از کتب و مؤلفات علمای دیگر جمع کنند و آنها را با یکدیگر مقایسه و موازنه نمایند ، آنگاه فضل و رجحان کتب وی بر کتب سایر علما - چه از نظر کیفیت و چه از نظر کمیت - معلوم خواهد شد . سماعی درباره طبری چنین نوشته است (۱)

« ... یکی از بزرگان و پیشوایان علمی در مسائل بعقیده طبری فتوی و حکم میداد و در مواقع اختلاف با راه و عقاید او رجوع میکرد زیرا او را عالم تر و متبحر تر میدانست . طبری آن اندازه از علوم جمع کرده بود که هیچک از دانشمندان عصرش پیایه او نرسیدند . طبری حافظ قرآن و آشنا بقراآت مختلف و بصیر بمعانی و احکام آن بود هم چنین در فقه و حدیث مهارت تمام داشت و باقوال صحابه و تابعان و کسانی که بعد از آنان بودند محیط بود . در علم تاریخ و آشنائی با اخبار مردمان گذشته نیز اطلاع کامل داشت ... »

ابن خلکان در تاریخ خود نوشته است : (۲)

« ... و طبری را مصنفات گرانبھائی است که در فنون عدیده نوشته شده و دلالت دارد بر وسعت علم و بسیاری فضل او . طبری از ائمه مجتهدین بود که از هیچکس تقلید نکرد . ابوالفرج نهر وانی معروف بابن طرار در مذهب پیرو او بود ... »

۱ - الانساب خطی - کتابخانه مجلس شورای ملی .

۲ - وفیات الاعیان - ج ۲ - چاپ ایران .

طبری نه تنها از جهت وسعت معلومات و بسیاری خوی و خلق شخصی و روش تألیفات و تبحر در انواع علوم و فنون عصر خود و رفتار اجتماعی طبری کم نظیر بوده است ، بلکه از حیث خوی و روش زندگی و تهذیب اخلاق و مناعت طبع و بلندی همت و مراعات اصول و قوانین مربوط بشکلیل مراتب نفسانی و حفظ صحت جسمانی ، نیز از دانشندان کم نظیر بوده است . خوی و خلق شخصی و روش و رفتار علمی و اجتماعی طبری شایسته است که سرمشق طالبان دانش و ادب قرار گیرد تا آنان را براه نیکبختی و رستگاری رهبری کند . چنانکه بزرگان و پیشوایان دین دستور داده اند که انسان معتدل آنست که هم در تهذیب و تکمیل قوای نفسانی و عقلانی بکوشد و هم مراقبت در صحت و سلامت تن و قوای جسمانی داشته باشد ، طبری نیز کمال مراقبت و رعایت را در باره تن و روان خود داشت . تکمیل قوای روحانی و فکری همان فرا گرفتن علوم و فنون گوناگون و اشتغال دائمی ب مطالعه و مباحثه و نوشتن کتب و رسائل و عمل کردن بمعلومات خود و انجام دادن تمام تکالیف و وظایف دینی و اخلاقی بود مراقبت و توجه ب بدن و قوای جسمانی ، رعایت بهداشت واقعی و اعتدال در خواب و خوراک و سایر امور مربوط بصحت و سلامت بدن بود . بهترین دلیل این مطلب طول عمر وی توأم با صحت کامل و سلامت تمام اعضا و قوای جسمانی و فکری او میباشد ، چنانکه در سن ۸۶ سالگی که وفات یافت هنوز بیشتر موهای سر و رویش سیاه و قوایش سالم بود و تا همان نزدیک مرگ بتعلیم و تدریس و تألیف و تصنیف اشتغال داشت . با این وصف اگر بگوئیم پیروی از روش و رفتار طبری در زندگی تحصیلی و علمی و در زندگی گانه اجتماعی و دانشجویان و طالبان مقامات علمی و اجتماعی را بسم منزل مقصود رهبری میکنند ، سخنی بگزارف و دور از حقیقت نگفته ایم .

ازین پیش پیاره ای از محاسن اخلاق طبری اشاره کردیم ، اینک نیز برای تمجید فایده و تکمیل مطالب سابق مختصری از اخلاق و عادات او را ذکر میکنیم :

ابوجعفر طبری از جهت رعایت امور منہمی ، مردی پرهیزگار و پارسا بود و

با نچه علم و عقیده داشت عمل میکرد. در اظهار عقاید دینی و علمی خود کمال صراحت لهجه و شجاعت داشت و پیروی از دستور قرآن کریم : لا ینخالون فی الله ثومة لائم ، در مقابل بیان حق و حقیقت از هیچگونه سرزنش و ملامتی ترس و واهمه نداشت چنانکه در داستان مباحثه او با پیروان احمد بن حنبل این حقیقت کاملاً آشکار میشود .

طبری در امانت‌داری و خلوص اعمال و صدق و صفای نیت و پاکیزگی و طهارت نفس و حسن عقیدت از مردان کم نظیر بود . بهترین گواه و شاهد این معنی کتابی است که وی در « آداب نفوس » تألیف کرده است . کتاب مذکور بخوبی مرتبه دینداری و پاکیزگی اخلاق او را نشان میدهد . طبری با آنکه بیشتر اوقات خود را مصروف کارهای علمی از تألیف و تصنیف و املاء احادیث و مباحثه و تدریس میکرد ، از بیجا آوردن اعمال مذهبی و عبادات روحانی اندکی غفلت نمیورزید . گفته‌اند : در هر شب ربعی از قرآن و گاهی مقدار بسیاری قرائت میکرد .

شکی نیست که تمسک با اعمال روحانی و عبادات مذهبی که از روی بصیرت و فهم باشد برای خردمندان و دانشجویان و دانشمندان بهترین راهی است برای رسیدن به حقائق و درک مشکلات و معضلات علمی و پاک شدن نفس از آلودگیها و پلیدیها و ارتقاء آن به لوازم ملکوتی و نیل به مقامات عالیة انسانی .

بزرگان علم و ادب کسانی بوده‌اند که در تکمیل و تهذیب قوای نفسانی و پرورش فکر و ذوق از راه عبادات بی‌ریا و خالص و خشوع و خضوع در مقابل ذات واجب الوجود ، اقدام کرده‌اند . در شرح حال بزرگترین فیلسوف و دانشمند اسلامی ، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا ، نوشته‌اند که در مواقع بر خورد بمسائل غامض و لاینحل فلسفه ، نخست تن خود را از آلودگیهای ظاهری پاک میکرد ، خود را شست و شومیداد و وضو میگرفت و آنگاه برای تصفیه روح با کمال خلوص و عجز روی بدر گاه آفریننده جهان می‌آورد و بنام می‌ایستاد و ازین راه آئینه فکر و خرد را از گرد و غبار و آلائشهای طبیعی صیقلی میکرد و صفا و جلا میداد ، پس از آن بفهم و درک قضایا و مسائل علمی و فلسفی - که در ابتدا لاینحل مینمود - توفیق می‌یافت .

در اینجا بی‌مناسبت نیست اندکی درین موضوع
بسط سخن داده شود. چون در عصری که ما
زندگی میکنیم، ماده و افکار مادیگری زیاد
توجه و نظر مردمان جهان را بخود معطوف داشته

صفا و پاکیزگی تن و روان از
راه عمل کردن بدستورات
دینی پیدا میشود

است و تمام امور و شئون زندگی را از نظر مادیگری نگاه میکنند ازین جهت شاید
اینگونه حقایق در ابتدای امر بنظر غریب و برخلاف اصول علمی جلوه کند زیرا
کسانی که در چهار دیوار تنگ مادیگری فرورفته‌اند نمیتوانند اندیشه و خرد خود را
از تنگنای ماده، و مادیگری خارج سازند و آثار شگرف روح و صفای آن را
درک کنند.

بعقیده نویسندگان این اوراق، یکی از بزرگترین علل موفقیت علما و بزرگان
پیشین و رسیدن آنان به مدارج عالی علمی و مقامات شامخ روحانی پاکیزگی روح و
جسم آنان از آلودگیها و پلیدیها بوده است. این پاکیزگی تن و صفای روح پیدا
نیشود مگر از راه تهذیب نفس و تزکیه اخلاق و کشتن هوی و هوسهای شیطانی
و غلبه دادن عقل خود را بر احساسات و تمایلات نفسانی راه راست و آسان برای رسیدن
باین نتیجه پیروی از دستورات بزرگان و پیشوایان دین و انجام دادن وظایف و تکالیف
دینی است مخصوصاً عبادات که اگر با خلوص نیت و صفای عقیدت و با جمع بودن
شرایط انجام شود بیشک موجب پاکیزگی و نورانیت روح و خرد آدمی میشود.
در اینجا نمیخواهم فقط از راه تعب و حدیث و خیر فواید ایمان و دینداری را بیان کنم
بلکه چون بحث و گفتگوی مادر باره علل رسیدن دانشمندان پیشین به مقامات عالی
علمی است، این موضوع را نیز از راه علمی تجزیه و تحلیل میکنم.

معلوم است که علوم و فنون از نوع معقولات و
معنویات است و مفاهیم و معنویات مستقیماً با عقل
و روح انسان سروکار دارند، پس هر چند روح
آدمی صافی تر و عقل و خردش کمتر آلوده

با تن سالم و روح پاک بهتر
میتوان بدرجات عالی
علمی رسید

بآلایشهای مادی و پلیدیهای طبیعی باشد بمعقولات نزدیکتر میشود و برای درك آنها مهیاتر میگردد. و هر چند فرورفتگی در امور مادی زیادتر باشد و تن و قوای جسمانی اش آلوده بناخوشیها و پلیدیهای طبیعی و روح و عقلش آلوده بناخوشیهای معنوی و هووی و هوس و آرزو و آلودگیهای دیگر باشد از معقولات و امور معنوی دورتر می افتد. آن کس که فراغ خاطر و صفای روح و پاکیزگی جسم داشته باشد بدان مقام میرسد که حقایق بی پرده برومکشوف و مشکلات و معضلات بی وساطت اسباب و علل مادی بوی اشراق و الهام میشوند. در نتیجه آن فرد شاخص و یگانه ای که صفای روح و سلامت عقلش از همه بیشتر است یعنی مـولای متعبیان و سرور پرهیزکاران حضرت علی علیه السلام بدان درجه میرسد که میگوید و حق میگوید: *لو كنت الفطاء ما ازددت يقينا* (اگر پرده هائی که میان ما و حقایق فاصله است از میان برود بر علم و یقین من چیزی افزوده نخواهد شد).

باری از موضوع دور نیفتیم، امید است از همین نشرده و خلاصه ای که ذکر شد طالبان حقیقت و دانش را بهره و سودی حاصل گردد و راه رسیدن بقصود و هم آهنگ کردن تن و روح خود را با علوم و فنون بر آنان آشکار و نمایان گردد. اینک برگردیم بشرح حال و رفتار طبری که از همین راه بدان درجه علمی و زهد و تقوی رسید که شمه ای از آن بیان و باره دیگر بیان میشود.

عبدالعزیز پسر محمد طبری گفته است: *و ابو جعفر، ظاهری ظریف و نظیف و باطنی پاکیزه و مصفی داشت. در معاشرت دارای خلق و خوئی نیکو بود و همواره از حال جمیع اصحاب و معاشرانش جو یا میشد. در خوراك و پوشاك و رفتار و گفتار دارای ادب نيك و پسندیده بود. با همگی دوستان و یارانش با دوستی گشاده و چهره متبسم سخن میگفت و گاهی با نیکوترین وجهی با آنان بشوخی و مزاح میپرداخت و لطائف و ظرائف ذوقی و ادبی میگفت.*

بسا اتفاق می افتاد که میوه ای برای او هدیه می آوردند و او سخنان بسیار در باره آن میوه میگفت که از هیچیک از مسائل علمی و فقهی خارج نبود.

از عادات و اخلاق طبری آن بود که هر گاه کسی برای او هدیه‌ای میفرستاد، اگر می‌توانست عوض آن را بفرستد و جبران احسان بشماید، آن را می‌پذیرفت و تلافی می‌کرد و در غیر این صورت از قبول آن خودداری می‌کرد و از هدیه فرستنده بوجه نیکویی پوزش می‌خواست.

یکی از ثروتمندان آن زمان بنام ابوالهیجاء پسر حمدان سه هزار دینار برای طبری فرستاد، چون طبری را بران نظر افتاد در شکفت شد و گفت: آنچه را که بسکافات و جبران آن توانایی ندارم نپذیرم. کجا مرا توانائی است که ازین مبلغ زیاد جبران کنم؟ بوی گفتند که غرض از اهداء این دینارها نزدیکی بخداوند و تحصیل اجر و ثواب است، ولی طبری خودداری از قبول کرد و آن را برای صاحبش باز پس فرستاد.

ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب نزد ابوجعفر طبری آمد و شد داشت و کتابهای خود را پیش او قرائت می‌کرد، روزی ابوجعفر از وی خواست که برای ایوان کوچکی بوریائی بیافد ابوالفرج اندازه ایوان را گرفت و پس از چند روز بوریای را ساخت و محض تقرب و ارادت تقدیم ابوجعفر کرد. چون از خانه بیرون شد، ابوجعفر بر خود را خواند و چهار دینار بوی داد که بابت بهای بوریای با ابوالفرج دهد. ابوالفرج از گرفتن پول خودداری کرد، طبری نیز از قبول حصیر امتناع ورزید مگر اینکه ابوالفرج دینارها را بگیرد.

دیگر از حکایاتی که دلالت بر مناعت و بزرگواری طبری دارد، حکایت ذیل است که یکی از معاصران طبری نقل کرده است.

ابوعلی محمد بن عیبه‌الله وزیر، اناری بعنوان هدیه نزد طبری فرستاد. طبری آن را قبول کرد و در میان همسایگان خود بخش نمود. چون زمانی ازین واقعه گذشت، وزیر مذکور، زنیلی که در آن کیسه‌ای بود و در میان کیسه ده هزار درهم بود بسوی طبری گسیل داشت و با آن رقه‌ای فرستاد که در آن درخواست کرده بود که طبری هدیه مذکور را بپذیرد. سلیمان واسطه هدیه گفته است که وزیر بن

گفت: «اگر طبری خود هدیه را بپذیرد چه بهتر والا از تو درخواست کنید که آن را در میان یاران و دوستانش که استحقاق دارند قسمت کند، سلیمان گوید: کیسه را برداشتم و بدرخانه طبری رفتم و در را کوبیدم، و طبری از پیش با من آشنا و مانوس بود و چنان عادت داشت که هر گاه بعد از مجلس درس بدرون خانه میرفت هیچکس نمیتوانست برو وارد شود مگر برای کار فوری و ضروری، زیرا اوقاتش مستغرق در تصنیف و تالیف و مطالعه بود گفت است: بوی پیغام دادم که از جانب وزیر برسانت آمده ام از بیرون اذن دخول داد، پس نامه وزیر را بوی دادم، نامه را گرفت ولی از گرفتن درهما خودداری کرد و گفت: «خدا او را و ما را بیمارزد، بوی سلام رسان و بگو برای ما همان ازار را بازفرست. گفتم: درهما را در میان یارانت بکسانی که مستحق میباشند بخش کن و در هدیه وزیر مکن. گفت: وزیر بهتر از من بحال مردمان آشناست. اگر میخواهد بحتاجان بخششی کند خود میتواند.»

طبری گاهی اشعاری میخوانده است که از مضامین شعر طبری

آنها نیز میتوان بکارم اخلاق و مناعت نفس و غضب و پاکیزگی اخلاق او پی برد. مورخان و نویسندگان معین نکرده اند که اشعار از خود طبری است و یا از دیگری زیرا بکلمه «انشاء» که احتمال هر دو وجه را میدهد تمیز کرده اند. دور نیست که اشعار از خود طبری باشد، زیرا چنانکه از این پیش در مقام علمی طبری، بحث کردیم، طبری در علوم ادبیه نیز مهارت و حذاقت داشت و از اشعار شعرای عرب چه از دوره جاهلیت و چه از عصر اسلام با اندازه کافی حفظ داشت.

در نكوهش از نعوت و تكبر ثروتمندان و اظهار زبونی و مذلت فقیران این دو بیت را میخوانده است :

خلقان لارضی طریقهما تبه الغنی و مدله الفقر
فاذا غنیت فلا تكن بطراً و اذا افتقرت فته علی الدهر
« دو خوی مرا ناپسندیده است : یکی تکبر در هنگام بی نیازی و دیگری اظهار بیچارگی در موقع نیازمندی،

« پس هر گاه بی نیاز شوی متکبر و سرکش شو و چون فقیر گردی در مقابل روزگار سر بلند بایست،

در بزرگواری طبع و مناعت نفس این اشعار را میخوانده است :

اذا اعرت لم اعلم رفیقی و استغنی فیستغنی صدیقی
حیاتی حافظی ماء وجهی و رفقی فی مطالبتی رفیقی
ولوانی سمحت بیدل وجهی لکنتم الی الغنی سهل الطریق (۱)
« هر گاه تنگدست گردم، دوستم را آگاه نیکنم، من اظهار بی نیازی میکنم و دوستم بی نیاز میشود.

« شرم نگه دارنده آبروی من است، و رفیق و ترمی که در خواستن میکنم بهترین رفیق میباشد اگر من هم آبروی خود را برای بدست آوردن پول از دست میدادم بزودی پولدار میشوم.»

(۱) ابن خلکان نوشته است : در مجموعه ای این اشعار بطبری نسبت داده شده است .

وفیات الاعیان .

طبری خود گفته است که احمد بن عیسی علوی مکتوبی برای او فرستاده بود که در آن این اندامار نوشته شده بوده است : (۱)

الإ ان اخوان الثقة قليل
فهل لي الي ذلك القليل سبيل ؟
سل الناس تعرف عنهم عن سمينهم
فكل عليه شاهد و دليل
« همانا دوستان امین و استوار کم هستند . آیا برای من به این کم ، راهی ،
« هست ، از مردمان جو یا شو تا خوب بد آنان را بشناسی ، همگی دلیل و شاهد این مدعی
میباشند »

طبری در پاسخ او این اشعار را نوشته است :

يسيني اميري الظن في جهد جاهد
فهل لي بحسن الظن منه - سبيل ؟
تأمل اميري ما ظننت و قاتته
فان جميل القول منك جميل
« امیر من در باره کوشش کوشش کننده سوء ظن دارد ، آیا برای من راهی بحسن
ظن او هست ؟

بیندیش ، امیر من ، در آنچه گمان کردی و گفتی زیرا گفتار نیک از تو نیکوست .»

ابو بکر بن کامل که از شاگردان و اصحاب

طبری بوده است، شرحی مبسوط درباره آداب
غذا خوردن طبری و نظافت و پاکیزگی و

رعایت حفظ صحت و

آداب غذا خوردن طبری

رعایت امور بهداشتی او نقل کرده است که چون خالی از فایده نیست، در اینجا بنقل
مختصری از آن قناعت میکنیم. گفته است: من هیچکس را نظیفتر و پاکیزه‌تر در
غذا خوردن از ابو جعفر ندیدم. هرگز در مجلسی صدای دماغ وی شنیده نشد و هرگز
کسی آب دهان و بینی او را ندید و نیز کسی ندید که ابو جعفر قسم بخورد و یا غلطی بر
زبانش جاری گردد. طبری از خوردن چربی خودداری میکرد و گوشت خالص قرمز
را میخورد و همیشه آنرا با کشش می‌پخت. از خوردن کنجد و عدس خودداری
میکرد و میگفت آن دو معده را فاسد و دهان را بدبو میکنند و نیز میگفت خرما
خشک معده را فاسد و چشم را کم‌نور و دندانها را ضایع میکند. کسی بوی گند من در
تمام مدت عمرم از آن میخورم و جز خوبی از آن چیزی ندیده‌ام. طبری گفت خرما
درباره تو هیچ فروگذار نکرده است. چه می‌خواهی درباره تو بکنند بیشتر از آنچه
کرده است؟ گفته‌اند کسی که این سخن را بطبری گفت دندانهایش ریخته و چشمش
کم‌نور و جسمش لاغر و رنگش زرد شده بود.

یاقوت حموی نیز بنفصیل چگونگی غذا خوردن طبری را نوشته و مطالبی

بیان کرده است که دلالت بر اطلاع کامل طبری از مبانی و مبادی علم طب دارد و نیز
حاکمی از آنست که وی بقواعد و دستورات طبی و حفظ الصحة عمل میکرد و معالجات
سودمندی درباره خود و دیگران کرده و نتیجه مطلوب گرفته بوده است. هم چنین
یاقوت شرح داده است که طبری از چه غذاهایی دوری میکرد و زبانهای آنها را این
مینمود و بچه نوع غذا رغبت داشت و چگونه غذا را ترتیب میداد. برای آگاهی بیشتری
مراجعه شود بکتاب ارشاد الاریب الی معرفة الادیب (معجم الادباء)

این اندازه مسلم است که طبری در زمان حیات متهم
 مذهب و معتقدات
 بشیع و دوستی حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار بوده
 محمد بن جریر طبری
 است. در نتیجه همین اتهام پس از مرگش، از ترس عوام و
 متعصبان اهل سنت و جماعت، او را در شب دفن کردند (۱). آنچه تأیید میکند تمایل
 او را بشیع آنستکه مردم طبرستان و گیلان از همان اوایل کسبه بدین مقدس اسلام
 در آمدند اکثر آنان شیعی مذهب بودند و بدوستی اهل بیت شهرت داشتند از نیرو
 یکی از پناهگاههای شیعیان و سادات علوی در زمانهایی که خلفای اموی و عباسی در
 صدد آزار و افتاء آنان بودند، جبال طبرستان و گیلان بود. سلاطین آل بویه نیز
 که خود شیعه پاک اعتقاد بودند و از مذهب شیعه اثنی عشری ترویج میکردند از گیلان
 برخاسته بودند.

در عصری که طبری نشو و نما یافت مردم طبرستان عموماً پیرو حضرت علی علیه
 السلام و اولاد بزرگوار او بودند. از مجموع این قرائن میتوان استنباط کرد که طبری
 نیز از جهت تأثیر محیط و خانواده و پرورش ابتدائی فعلاً شیعه و با تمایل بشیع
 بوده است ولی معلوم نیست که بر فرض تشیع طبری و با تمایل او بشیع، معتقدات وی
 درباره صحابه و خلفای راشدین همچون معتقدات شیعه‌های دوازده امامی بوده است؛
 از حکایات و قضایایی که در تاریخ زندگانی وی دیده میشود چنان برمی آید که اگر
 هم تمایل بمذهب شیعه داشته است، نسبت بخلفای راشدین و صحابه حضرت رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله نیز بدین نبوده و آنان را گرامی میداشته است. مگر اینکه
 بگوئیم تجلیل وی از خلفا و صحابه از راه تقیه بوده است و این گمان در باره ای از
 موارد چندین دور از حقیقت نمی نماید زیرا چنانکه معلوم است شیوع مذهب تسنن در زمان
 طبری آنهم در مرکز خلافت اسلامی و در دربار خلیفه در نهایت شدت بود و مخالفان
 آن مذهب بویژه شیعیان دوازده امامی هیچگونه آزادی اظهار عقاید و عمل نمودن
 با آداب و مراسم مذهبی خود نداشتند و از نیرو برخی از علمای آن عصر که محققاً
 شیعه بوده‌اند، بظاهر خود را هم رنگ دیگران میکردند و از تقیه خودداری نمینمودند.

ممکن است طبری نیز که محل اقامتش بغداد، مرکز خلافت اسلامی و اجتماع علما و مفتیان بزرگ اهل سنت و مدارس و مجامع تدریس و تدریس بر وفق مذهب اهل سنت بود، خواهی نخواهی بظاهر خود را هرنگ هموم قرار داده بوده است.

نویسنده این اوراق در باره طبری و کسانی که مانند وی در نظر ما مشتبه هستند و از شرح احوال و عقاید آنان بطور قطع و مسلم نمیتوانیم مذهب و معتقدات آنان را بدست بیاوریم ولی در گوشه و کنار تاریخ زندگی آنان اشارات و کنایاتی دیده میشود که حاکی از تمایل آنان ب مذهب تشیع است، چنان عقیده دارد که قطعاً طرف تشیع آنان رجحان دارد زیرا اگر کسی فی الحقیقه معتقد باین مذهب نباشد هیچ دلیل منطقی و عقلانی وجود ندارد که در عصری که همه مردمان برخلاف مذهب مذکور هستند و تمایل و تظاهر بدان مذهب موجب ضررها و خسارات مالی و جانی و اعتباری است معیناً کسی که معناً و باطناً معتقد و متمایل بآن مذهب نیست، اظهار میل به آن مذهب کند و جسته و گریخته و با اشاره و تلویح حقانیت آن مذهب و علاقه و تمایل خود را بدان برساند و یا بطرزی سخن گوید که در آن ابهام و ابهام باشد چه آنکه اگر در حقیقت اینگونه کسی معتقد ب مذهب تسنن باشد، هیچ ترس و راهی از اظهار عقیده باطنی خود ندارد بلکه آنرا موجب سرافرازی و افتخار مبداند ولی در غیر این صورت ناگزیر است که سخن در پرده گوید و از راه اشاره و ابهام گاهی معتقدات باطن خود را بیان کند.

از اینگونه کلمات و سخنان دوپهل و ابهام دار در گفتار اغلب کسانی که مشتبه هستند از قبیل: طبری، رضای، سعدی و غیر ایشان زیاد دیده میشود.

اینک پس از ذکر این مقدمه مختصر، مطالب و قضایائی را که مورخان و محققان درباره مذهب و معتقدات او نوشته اند در اینجا نقل و داوری را بنسوق سلیم خوانندگان و اگذار میکنیم: تذکر این نکته در اینجا لازم است که طبری در فروع احکام و مسائل فقهی خود مذهب خاصی داشت که از مجموع احادیث و اخبار و کلمات فقها و محدثان استنباط کرده و در فروع از هیچیک از ائمه لریبه اهل سنت که مدار

احکام و مسائل در مذهب اهل سنت بستگی بگفته آنان دارد پیروی نمی‌کرد و چنانکه در سابق اشاره کردیم، در زمان طبری و بعد از او جمعی از علماء که بنام «جر بریه» معروف شده‌اند در فروع و مسائل فقه از طبری پیروی می‌کردند.

عبدالمعز بن محمد طبری گفته است : (۱)
 نقل عقاید دیگران در باره
 آراء خود بران راه میرفت که پیشینیان و علما
 هذهب و معتقدات طبری

بران راه رفته بودند . وی کاملاً با آداب و سنن دینی عمل میکرد و از مخالفت پیشینیان
 شدیداً احتراز مینمود و درین روش هرگز از ملامت و سرزنش مردم باکی نداشت و
 دست از عقیده خود برنیداشت ... و نیز بامتنزه در عقایدی که آنان برخلاف جماعت
 داشتند مخالف بود ...

در موضوع جبر و اختیار و اعمال و افعال بندگان چنین عقیده داشت که :

... هر چه در عالم از افعال بندگان وجود دارد مخلوق خداست و آنچه را
 که خداوند باهل ایسان از استطاعت و توفیق بر کارهای نیک عطا کرده است غیر از
 آن است که باهل کفر از عقل داده است ، و خداوند بر قلوب بندگانی که کافر شده اند
 مهر نهاده است تا مجازات کفر آنان داده شود . باقوت حموی پس از ذکر این عقیده
 بطبری شدیداً اعتراض کرده و چنین گفته است : « این عقیده طبری جداً نادرست
 و غلط است زیرا اگر خداوند قبل از کفر کفار بر دل آنان مهر نهاده باشد ، کاری
 ظالمانه انجام یافته است و اگر بعد از کفر ختم کرده باشد پس ختم بر مختوم است
 (یعنی تعدیل حاصل لازم می آید) و چنین قولی راهیچکس از اهل سنت و جماعت
 نگفته است و این قول را فضیایان (شیعه انتمی عسری) و معتزله است فبحم ان الله »

نویسنده این اوراق گوید ، اعتراض باقوت حموی بر طبری بیشتر ناشی از جنبه
 تهذب خشک مذهبی است که باقوت حموی بدان متصف بوده است زیرا چنانکه مورخان و
 محققان در شرح حال باقوت نوشته اند و شواهد زیادی از کتب خود او در دست است ، باقوت
 با آن مرتبه فضل و احاطه بر تاریخ عمومی و تاریخ و جاک و بزرگان و جغرافیای مسالک
 و مسالک مهمتاً مردی بوده است متعصب و جامد و چون از کوچکی عقاید خاصی در
 وی تزریق شده بوده با همان عقاید نشوونما یافته است از اینرو هر عقیده ای که مخالف
 عقاید خود میدیده است جداً انکار میکرد و در صدور و اعتراض بر می آمده است

(۱) این قسمت و مطالب بعد از این از کتاب معجم الادباء نقل شده است .

چنانکه نسبت به طبری نیز همین عمل را کرده است. از لایحه و لحن وی مشهور است که تعمق زیاد در اصل گفتار طبری نگردیده بلکه چون عقیده مذکور را منتسب بر افضیان و معتزله میدانسته است و با رافضیان بر اثر همان پرورش ابتدائی کمال عداوت داشته و حتی این عداوت را بجائی رسانده که نسبت به ولای متقیان و امیر - مؤمنان نیز شهرت بیغض و عداوت پیدا کرده است. ازین جهت از همان آغاز امر دامن همت برای رد آن بر کمر بسته و با آوردن عبارت رکیک و ردئی یعنی زشت و در اول و نفرین و فحش آنکه در آخر چماق تکفیر را بر سر طبری و روافض و معتزله فرو کوبیده است. این روش و اخلاق آمیخته به مصب جاهلانیه بهیچوجه شایسته دانشمندان و دانش پژوهان نباشد و بزرگترین آفت تحقیق میباشد.

طبری در اظهار عقیده بیان شده امری واقعی و حقیقتی ثابت را خواسته است روشن سازد - و از نظر واقع بینی و حقیقت پژوهی طبری درین عقیده مصاب است. آیا با قوت حوی میتواند انکار کند که بکثرت بودائی، هندو، بت پرست، گاو پرست، ستاره پرست و هزاران کسان دیگر که در نظر او کافر محسوب میشوند و شقی و اهل دوزخ بشمار می آیند از همان آغاز وجود و ابتدای رشد و شعور بر دین بود ایا هندو و یابست پرستی و غیره بزرگ میشوند و فکر و عقیده بودائی و بت پرستی در سرشت آنان رسوخ می باید و بکثرت مسلمان شیعی یاسنی از همان آغاز امر برخلاف کفار پرورش می یابد و بزرگ میشود، کلام مأثور در میان شیعیان که با اصول روانشناسی و علم پزشکی امروز مطابقت دارد یعنی حدیث مشهور: الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه نیز حکایت از همین معنی و عقیده دارد.

طبری عقاید در باره قضا و قدر و جبر و اختیار بیشتر متوجه جبر و قدر میباشد. و هر عاقل و متفکری نیز پس از تفکر و تأمل و تجربه و ممارست در امور و شئون این جهان بهمین نتیجه میرسد. وی چنان عقیده داشت که آنچه را خطا کرده است نمیتوانسته است در آن براه صواب برود و در آن چه براه راست و درست رفته است نمیتوانسته است در آن خطا کند و چنانکه آنچه در عالم کون و فساد جریان دارد باراده و مشیت آفریدگار جهان است . . .

ابوعلی گفته است: «طبری در مسئله امامت معتقد با امامت ابوبکر، عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) بود و در موضوع تفضیل» (۱) پیروی از اصحاب حدیث داشت و هر کس را از هر مذهبی که مخالف او بود تکفیر میکرد و اخبار و شهادت آنان را قبول نمینمود و این عقیده خود را در کتاب شهادت و در کتاب رساله و در اول ذیل المذیل ذکر کرده است (۲)

در باب ارث نیز رای خاصی داشت. در آنجا که قول حضرت رسول اکرم را ذکر کرده است که: «مسلم ارثش بکافر و کافر ارثش بمسلم نمیرسد و نیز مردمان دو مذهب مختلف از یکدیگر ارث نمگیرند» (۳) چنین گفته است که دو کافر از یک دین که دارای دو مذهب باشند نیز از یکدیگر ارث نمگیرند بنابراین پیروان مذهب یعقوبی از دین نصاری از پیروان مذهب ملکی از همان دین ارث نمگیرند و همچنین ملکی از نسطوری و نیز پیروان مذهب شمعنی از دین یهود از پیروان مذهب سامری از همان دین ارث نمگیرند و هم چنین پیروان مذهب عنانی از پیروان مذهب شمعنی - بنابراین وقتی پیروان کلیساها و کنیسه‌های مسیحی و یهودی از حیث مذهب و مسلک اختلاف داشته باشند از یکدیگر ارث نمگیرند. درین عقیده اوزاعی نیز از طبری پیروی کرده است.

در باره مذهب طبری این بحث را خاتمه میدهیم بنقل قول مرحوم سید محمد باقر چهارسویی اصفهانی اعلی الله مقامه صاحب کتاب نفیس روایات الجنات. وی در ضمن

(۱) عده‌ای از اهل سنت با آنکه معتقد بتقدم ابوبکر و عمر و عثمان در خلافت ظاهری بر حضرت علی علیه السلام میباشند ولی از نظر فضل و علم و تقوی و نزدیکی بحضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی ع را افضل و اعلم و از هد میدانند و این طایفه معروف به «مفضله» میباشند.

(۲) کتابهای مذکور در دست نیست که بتوان از آنها معتقدات و مذهب طبری را بطور قطع و یقین بدست آورد کتاب ذیل المذیل نیز که در دست است باز مورد حاجت را نمیتوان از آن استفاده کرد زیرا آنچه از آن در ذیل تاریخ طبری چاپ شده است منتخبی بیش نیست و قسمت اول آن چاپ نشده است.

(۳) لا یورث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم ولا یتوارث اهل ملتین شتی

شرح احوال طبری دربارهٔ مذهب او چنین مینویسد :

«... ولی دریش من شبههٔ بزرگی است دربارهٔ مذهب ابو جعفر طبری بلکه بودن او از اهل مذهب حق (یعنی شیعه) نزد من رجحان دارد بدلائل ذیل :

اول - طبری از شهری بوده است که مردمان آنجا از قدیم معروف بتشیع بوده‌اند و درین مذهب کمال تعلق و تعصب داشته‌اند بویژه در زمان پادشاهان آل بویه .

دوم - اقدام وی بتألیف کتابی دربارهٔ حدیث و غدیر خم، در صورتیکه عموم اهل سنت و مخصوصاً متعصبان این طایفه بهیچوجه راضی بنوشتن اینگونه کتب نیستند.

سوم - پیروی نکردن طبری در فروع از هیچیک از مذاهب چهار گانه اهل سنت که تمام سنیان پیروی از آن مذاهب میباشند و غیر از طبری هیچکس را از اهل سنت سراغ ندلویم که پیروی از مذاهب چهار گانه نباشد . با این وصف هیچگونه دلیل و باعنی برای این امور وجود ندارد مگر اینکه بگوئیم که طبری هر چند بظاهر از نظر رعایت جانب خلفاء و بزرگان دولت که همگی مذهب اهل تسنن داشتند ، تظاهر بمذهب اهل سنت داشته است ولی در باطن از پیروان مذهب تشیع بوده است...» (۱)



بخش دوم

آثار علمی طبری

کتابه انجم لها زاهرات

مؤذنات رسومها بالذئور

(ابن اعرابی در مرتبه طبری)

ازین پیش گفتیم در میان علمای ایران و اسلام کمتر کسی باندازه ابو جعفر طبری در زمینه های گوناگون کتب و رسالات تألیف و تصنیف کرده است. در میان آثار علمی طبری دو کتاب از همه مشهورتر است و بعد از طبری همواره در میان ارباب فضل و دانش مورد استقاده بوده است و بمطالب آن استناد میجسته اند. این دو کتاب گذشته از جهت امتیازات و اختصاصات معانی و مطالب، از حیث کمیت و مقدار نیز بر سایر مؤلفات طبری برتری دارند. دو کتاب مذکور عبارتند از:

۱- التاريخ الكبير بتاريخ بزرگ مسمی به «تاریخ الرسل والملوک و اخبارهم

ومن كان في زمن كل واحد منهم»

۲- تفسیر بزرگ مسمی به «جامع البیان عن تأویل القرآن».

درین بخش ازین رساله درباره دو کتاب مذکور - تا آنجا که در خود این

رساله است - بتفصیل سخن میرانیم و درباره دیگر کتب و رسالات و مؤلفات طبری

نسبت با اهمیت موضوعات درباره بعضی توضیح و شرح مختصری ایراد و درباره بعضی

فقط بذکر نام و عنوان قناعت میکنیم.

پیش از آنکه بشرح و بیان اختصاصات و مزایای کتاب

مذکور بپردازیم، چون کتاب نامبرده از کتب اولیه ای است

۱- تاریخ بزرگ

که در تاریخ عمومی دنیا از ابتدای خلقت تا زمانی که مؤلف میزیسته است برشته تحریر

در آمده است ، شایسته است مختصری دربارهٔ پیدایش فن تاریخ نویسی در میان مسلمانان و مصادر و مآخذ تواریخ اسلامی و انواع و طبقات تواریخ متداول در میان مورخان و تذکره نویسان اسلام ، نگارش دهیم .

عربها پیش از اسلام چنانکه همه مورخان گفته‌اند از جهت
 چگونگی پیدایش تمدن و سیاست و شوکت و اقتدار و ثروت و نیز از حیث علوم
 تاریخ در اسلام و فنون و صنایع فقیرترین و ضعیف‌ترین ملل و امم بودند.
 طبعاً در فن تاریخ نویسی که خود یکی از علوم سودمند است نیز دستی نداشتند و
 اثری از خود بیادگار نگذاشتند.

چون اسلام ظاهر گردید، در نتیجه تعالیم عالیه پیشوای بزرگوار اسلام عربها
 در مدت کمی از آن مقام پست بیرون آمدند و بدرجات شامخ تمدن نایل شدند و با
 قوی‌ترین و متمکن‌ترین ملل آن زمان یعنی ایران و روم بنای جنگ و مبارزه را
 گذاشتند و در اندک مدتی آن دو کشور بزرگ را زیر سیطره و نفوذ اسلام درآوردند.
 شهرهای بزرگ و آباد ایران و روم یکی پس از دیگری بدست مسلمانان گشوده شد
 و طولی نکشید که مردم آن شهرها مسلمان و خود شهرها رنگ اسلام بخود گرفت.
 این جهانگشایی و گشودن شهرها و بسط و توسعه تمدن و علوم اسلامی در
 میان سایر ملل موجب آن شد که مسلمانان نیاز خود را بعلم تاریخ - مانند سایر علوم
 درک کنند و برای نوشتن شرح حال بزرگان دین و تعیین ایام و سنواتی که در آنها
 حوادث و قضایائی مربوط باسلام واقع شده و نیز تاریخ صدور احکام و نظایر اینها در
 صد نوشتن تاریخ و نشر آن برآیند.

چنانکه مترجمان و نویسندگان اغلب علوم و
 دانشمندان ایرانی نخستین
 آداب اسلامی از میان دانشمندان ایرانی بوده‌اند،
 پیشقدمان تاریخ نویسی در اسلام نیز ایرانیان
 مورخان اسلام بودند

بوده‌اند (۱)

عربهای صدر اسلام بیشتر علاقه و توجهشان بمشاعل کشوری و لشکری بود و از
 اشتغال بعلوم و ادبیات و فنون جمیله خودداری میکردند و رغبتی بکارهای علمی
 نداشتند.

علل شیوع و رواج علم تاریخ و پیداشدن مورخان زیاد در میان مسلمانان امور

(۱) جز، سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

زیادی بوده است از آن جمله آنکه چون مسلمین اشتغال بجمع قرآن و احادیث و نوشتن تأویل و تفسیر قرآن داشتند محتاج شدند بتحقیق اماکن و حالات کسانی که در آیات یا احادیث بدانها اشاره شده بود ازینرو در صدد برآمدند که نخست و سیرت نبوی، را جمع کنند زیرا بانوشتن سیرت نبی اکرم این مقصود بعمل می آمد (۱)

نخستین کسانی که سیرة نبوی نوشتند
محمد بن اسحاق (وفات ۱۵۱ هجری) بود که کتاب خود را
برای منصور تألیف کرد (۲) حاجی خلیفه صاحب کتاب
کشف الظنون نوشته است که محمد بن مسلم زهری (وفات ۱۲۴) کتابی دروغنازی
چنگها، تدوین کرده بوده است بنا برین تألیف وی پیش از ابن اسحاق خواهد بود
زیرا او پیش از ابن اسحاق به بیست سال وانندی وفات یافته بوده است.

قدیمترین کتاب جامع و مشروحی که در سیرة نبی اکرم نوشته شده و در دست
است کتاب سیرة عبدالمذک بن هشام (۲۱۳ هجری) معروف به سیرة ابن هشام، است.
مطالب این کتاب بیشتر نقل از ابن اسحاق است و تا کنون چندین بار در کشورهای
عربی چاپ شده است.

پیدايش تواریخ در باره فتح شهرها
پس از آنکه مسامین شهرهائی گشودند و خراج و مالیات
مطابق احکام اسلامی بر مردمان آن شهرها نهادند اختلافی
در کیفیت فتح باره ای از شهرها پیدا شد که بزور گشوده
شده است یا صلح یا بزهار - و مطابق فقه اسلام خراج گرفتن از ملل غیر مسلم که
شهرهای آنان بدست مسلمانان گشوده شده است در هر يك از احوال مذکور اختلاف
دارد و در هر مورد حکم و دستور خاصی برای گرفتن خراج رسیده است - ازینرو
مسلمانان ناگزیر شدند که درباره چگونگی فتح هر يك از شهرها بحث و تحقیق

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زندان

(۲) ابن الندیم در کتاب الفهرست ابن اسحاق را غیر موثق میدانند، مینویسد که کتاب
او در نزد علمای حدیث اعتباری ندارد و در مطالب کتاب بیشتر بگفته علمای یهود و نصاری
اعتماد کرده است.

کنند و نتیجه تحقیقات خود را در کتب و رسالانی تدوین نمایند. در نتیجه کتب بسیاری درباره فتح هر شهری نوشته شد از قبیل فتوح الشام و فتوح العراق ابو مخنف لوط بن یحیی و ابو عبد الله محمد بن عمرو اقدسی (۲۰۷ - ۱۳۰ هجری) و کتاب فتوح مصر و مغرب تدوین عبدالحکم (وفات ۲۵۷ هجری) و فتوح بیت المقدس و فتوح خراسان و کتاب خبر بصره و فتح آن تألیف ابوالحسن علی بن محمد معروف به مدائنی (۲۱۵-۱۳۵ هجری) (۱) پس از آن بتدریج دامنه تألیف کتب تاریخی رو به توسعه گذارد و موضوعات بزرگتر شد چنانکه کم کم فتوح ممالک و کشورها در یک کتاب نوشته شد مانند کتاب فتوح البلدان یا فتح الامصار تألیف بلاذری (وفات ۲۷۹ هجری) که از بهترین و مؤثق ترین کتب تاریخ درباره فتح شهرها بدست مسلمانان میباشد.

هر چند تمدن و حضارت اسلام رو به فزونی مینهاد و وسعت ممالک اسلامی بیشتر میشد و علوم و فنون و ادبیات بسط و توسعه می یافت احتیاج مسلمین به علم تاریخ و شعب و انواع آن که عبارت از تذکره و تراجم احوال بزرگان و دانشمندان از هر طبقه باشد زیادتر میشد زیرا بواسطه تحقیق در مسائل قرآن و حدیث و نحو و صرف و دیگر علوم که در میان مسلمین رشد و نمو می یافت و رو به توسعه و رواج میگذاورد و همچنین بحث و تحقیق در سندهای احادیث و جدا کردن احادیث صحیح از ضعیف مجبور شدند که تحقیق در حال روایات سندهای حدیث کنند و مقام و مرتبه آنان را از حیث تفه و مورد اعتماد بودن یا ضعیف بودن معین کنند ازین جهت راویان عرفی را بطبقاتی تقسیم کردند و برای هر طبقه تراجم و تذکره احوال نوشتند از قبیل:

طبقات الشعراء - طبقات النحویین - طبقات الفقهاء - طبقات الفرسان - طبقات المحدثین - طبقات المفسرین - طبقات اللغویین - طبقات المتکلمین - طبقات النسائین
طبقات الاطباء - طبقات النما، و غیرها.

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که در مدت کمی علم تاریخ و شعب آن در میان مسلمانان توسعه و رواج بسیار گرفت و نگارش تراجم احوال و تذکره دانشمندان از هر صنف و طبقه در بین مسلمین از سایر ملل بیشتر معمول و متداول گردید.

آغاز پیدایش تاریخ عمومی
در میان مسلمانان

قرن دوم هجری و نیمه اول قرن سوم سپری
گردید و هنوز کتب تاریخ مسلمانان منحصراً
بهمان «سیره» و «فتوح» و «مغازی» و
«طبقات» بود.

پیدایش تواریخ عمومی و تاریخ عالم از قبیل : تواریخ امم جهان و تاریخ شهرها
و کشورها چه از امم و ملل قدیمه و چه از ملل جدیده بعد ازین تاریخ در میان مسلمانان
رواج یافت.

نخستین کسیکه در «تاریخ عمومی» کتب تدوین کرد ابن واضح مشهور به
«یعقوبی» است و کتب تاریخ او نیز شهرت به «تاریخ یعقوبی» دارد. این کتاب در دو
جزء چاپ شده است : یک جزء در تاریخ امم و ملل قدیم مانند : ایران ، روم ، هندو ،
یونان و غیرایشان . جزء دیگر در تاریخ اسلام از آغاز ظهور پیغمبر اکرم تا روزگار
خلافت معتد عباسی که در ۲۵۶ بخلافت نشست .

بعد از تاریخ یعقوبی ، «تاریخ بزرگ» تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر
و مورخ شهر که مورد بحث و تحقیق ترین رساله میباشد نوشته شد که از آغاز خلقت
تا حوادث سال ۳۰۲ هجری را دربر دارد .

بعد از دو تاریخ مذکور ، کتاب تاریخ مروج الذهب مسعودی (وفات ۳۴۶
هجری) تألیف گردید که در آن علاوه بر ذکر تاریخ عالم ، توصیف بلاد و بحار و
حیوانات و جبال و جزائر شده و بر حسب دولتها و امتهای مرتب گشته است . این کتاب
چاپ شده و در دسترس میباشد .

تا قرن هفتم هجری چندان ترقی محسوسی در نوشتن کتب تاریخ عمومی در
میان مسلمانان پیدا نشد و بر تواریخ مدونه پیش مطلب قابل ذکر و اعتنائی افزوده
نگردید تا آنکه کم کم دول اسلامی عرب دو گوشه و کنار رو با تقراض گنارند .
دولت و خلافت عباسی در عراق ، دولت فاطمیین در مصر و دولت امویین در اندلس
از میان رفت و دول ترک و بربر و کرد و مغول جانشین آنان گردید و مردم ممالک

اسلامی داخل دوره و عصری جدید شدند از نیروی تصدّد تدوین اخبار و حوادث اعصار و قرون گذشته برآمدند و از کتب و نوشته‌های دانشمندان و مورخان قرون اولیه اسلام برای پایه گذاری کتب مفصل تاریخ استفاده بردند و آنها را مرتب و مبوب کردند چنانکه مطالب زائد و سلسله اسناد و اسامی روات را حذف نمودند و آنچه از قضایا و حوادث تاریخی مربوط به عالم که در آنها ذکر نشده بود بر آنها افزودند و در نتیجه کتابهای بزرگ و مشروح در تاریخ اسلام و در تاریخ عمومی جهان بوسیله دانشمندان اسلامی نوشته شد.

از کتب مشهور و مفصل در تاریخ یکی کتاب کامل التواریخ تألیف شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزیری (وفات ۶۳۰ هجری) است. این کتاب مشتمل است بر مطالب تاریخ طبری بحذف اسناد و اختصار نصوص مطول. پس از ذکر مطالب کتاب تاریخ طبری رشته تاریخ و بیان حوادث را تا قرن هفتم هجری که خودش زندگی میکرده کشیده است و نیز مطالبی در باره خلفای اموی که در غرب و اندلس سلطنت میکرده اند و طبری در تاریخ خود از آنان یاد نکرده بود، در تاریخ خود اضافه کرده است.

این کتاب دارای ۱۳ مجلد است و چندین بار بچاپ رسیده و از ما خندمهم تاریخ در نظر دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی میباشد. (۱)
 بعد از ابن اثیر، ابوالفداء (وفات ۷۳۲ هجری) کتاب کامل را مختصر کرد و بسیاری از اخبار ادب و علما و اخبار عرب جاهلیت را بر آن افزود (۲)



(۱) بگفته کاتب چلبی مؤلف کتاب نفیس کشف الظنوب، کتاب کامل التواریخ بوسیله مولانا نجم الدین طارمی که از اعیان دولت میرزا میرانشاه بسرامیر تیمور گورگانی وده است، با اشاره آن پادشاه بفرسی ترجمه شده بوده است
 (۲) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان.

اینک که مختصری در باره چگونگی پیدایش علم تاریخ در میان مسلمانان و انواع و شعب تاریخ ذکر شد، برمیگردیم بشرح و بیان کتاب تاریخ طبری و نقل عقاید و گفته دانشندان و مورخان بزرگ درباره این کتاب:

کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار سودمند است
ارزش تاریخ طبری و چگونگی
جمع آوری مطالب آن
 که در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام
 نوشته شده است. این کتاب از نظر صحت و

اتقان مطالب در تمام قرون اسلامی، پس از مؤلف، مورد استناد و استفاده مورخان و مرجع افاضل و دانشندان بوده است. تاریخ طبری مشتمل است بر اخبار و حوادث پادشاهان و پیغمبران سلف و وقایع ایام و روزگار آنان از ابتدای این جهان تا سال ۳۰۲ هجری (۱)

در حوادث و وقایع قبل از اسلام، شرحی مبسوط و مستع درباره سلسله پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ ایران و ذکر تاریخ هریک از سلسله‌ها و نام هریک از پادشاهان مطابق کتب سیرالملوک یا شاهنامه ایراد کرده است. درباره سلسله ساسانیان که نزدیکتر بزمان مؤلف بوده‌اند و مآخذ و روایات بیشتری درباره آنان در دست بوده است، مفصل‌تر بحث کرده و مطالب این قسمت روشن‌تر و سودمندتر است.

مصنف در آغاز کتاب پس از ذکر خطبه و ستایش آفریدگار دو جهان و مدح خاتم پیغمبران و خاندان و اصحاب و جانشینان آن بزرگوار چنین گفته است:
 «خواننده این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب می‌آوریم بروایات و اسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری، به ما رسیده و من نیز خود از آنان روایت میکنم و یا سند روایت را بابشان میرسانم نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف کتاب کمال امانت و صداقت را از خود نشان میدهد و نسبت بتاریخ امم و ملل قدیمه که جز نقل سینه بسینه از گذشتگان بایندگان

(۳) در کشف الظنون تا سال ۳۰۹ یعنی یک سال قبل از وفات طبری نوشته

و حفظ کردن نسلهای بعدی آنچه را از نسلهای قبلی شنیده اند راه دیگری برای ضبط قضایا و حوادث تاریخی نبوده، خودش باین موضوع تصریح کرده است، و نیز چون در روایات و اخبار تاریخ قدیم بسیاری مطالب غریب و دور از ذهن و خارج از موازین طبیعی دیده میشود ازینرو مؤلف کتاب نیز چون خود متوجه این معنی بوده است در مقام اعتذار از ذکر این مطالب چنین میگوید :

« اگر ناظران و شنوندگان اخبار این کتاب بسخنی داستانها و قصه ها برخوردند که عقل و جود آنها را انکار کند و سامعه از شنیدن آنها تنفر حاصل نماید، نباید بمن خرده گیری و عیبجویی کنند چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده اند و مانیز آنها را چنانکه شنیده ایم در کتاب خود آوردیم ».

مؤلف در ابتدای کتاب شرحی مفید در خصوص کیفیت و کسیت زمان و تعریف آن ذکر کرده پس از آن بیان حادث بودن زمان پرداخته و ثابت کرده که محدث آن خداوند میباشد، سپس درباره نخستین مخلوق بر وفق احادیث و اخبار که قلم است سخن گفته و داستان حضرت آدم و حوا و چگونگی فریب دادن ابلیس آنان را بیان کرده است. بعد بذکر قصص و تاریخ یکی یکی از پیغمبران اولوالعزم و غیر اولوالعزم و پادشاهان ایران و روم و ملوک الطوائف پرداخته تا آنکه رشته تاریخ را بمولد و مبعث حضرت رسول اکرم و نبی خاتم الانبیا رسانده است. پس از آن تاریخ حیات حضرت پیغمبر اکرم و نسبت شریف آن بزرگوار و ازواج و اولاد و جنگها و حوادث و قضایای زمان آن حضرت و سیره آن بزرگوار و خلفا و صحابه و تاریخ اسلام را بتفصیل تا سال ۳۰۲ هجری قمری شرح داده است (۱) دوش تاریخ طبری در ذکر حوادث و وقایع بعد از اسلام سال بسال است از روی تاریخ هجری .

طبری خود کتاب منذ کور را تا حوادث سال ۲۹۴ برای شاگردان و اصحابش تدریس کرده و بآنان اجازه نقل داده است .

ابن جوزی - بنقل صاحب کشف الظنون - گفته است : « تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده و آنچه بسیار سیده است مختصری از مفصل است ».

(۱) معجم الادباء یا قوت حموی.

چنانکه ازین پیش نیز اشاره شده طبری هر يك از تفسیر و تاریخ بزرگ را نعتست درسی هزار ورق نوشته بود و چون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند و خواستار اختصار شدند هر يك از آن دو کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد. باقوت حموی در کتاب معجم الادباء گفته است: «... این کتاب از جهت شرف و بزرگی در دنیا بی نظیر است و درین کتاب بسیاری از علوم دین و دنیا فراهم شده است و اوراق آن نزدیک به پنج هزار میباشد.»

طبری کتاب دیگری در تاریخ تألیف کرده و نام آن را ذیل‌المنذیل گذارده است، این کتاب در حقیقت دنباله کتاب تاریخ بزرگ او و جزء اخیر آن کتاب محسوب میگردد. کتاب اخیر درباره شرح حال اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در حال حیات آن حضرت یا بعد از آن و اوقات یافته و یا بقتل رسیده‌اند بعد از آنکه تا جان و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند پرداخته است تا میرسد یا سائید و شیوخی که خود از آنان حدیث و روایت شنیده است. درباره هر يك مختصری از اخبار و عقاید و مذاهب آنان نیز آورده است و از ارباب فضل و دانش که بندهب و عقیده ناشایستی منسوب شده‌اند و در واقع از آن عقیده و مذهب بری میباشند از قبیل حسن بصری، قتاده و عکرمه و غیر آنان دفاع کرده است. طبری در سال ۳۰۰ هجری از نوشتن این کتاب فراغ یافته است.

بگفته باقوت حموی، ذیل‌المنذیل بهترین و سودمندترین کتابی است که در نوع خود نوشته شده است و طلاب و افاضل اهل علم در آن میل و رغبت زیاد دارند و عدد اوراق آن به هزار ورق میرسد.

گفتار مورخان و دانشمندان
در باره تاریخ طبری
کتاب تاریخ طبری از جمله کتب پر ارزش و
سودمندی است که از زمان تألیف تاکنون
همواره ارزش و مقام خود را حفظ کرده و مورد

توجه و استناد و استشهد دانشمندان و مورخان بوده است. مورخان اسلام و غیر
اسلام در تمام این مدت که متجاوز از هزار سال میشود از کتاب مذکور استفاده
نموده و آن را مرجع و مأخذ خود قرار داده‌اند.

مسعودی در مقدمه کتاب نفیس و بر ارزش خود بنام مروج الذهب پس از نام
بردن جمع بسیاری از مورخان و شمردن کتب هر یک از آنان با ذکر مزایا و اختصاصات
آنها چنین مینویسد:

«... و اما تاریخ ابوجعفر طبری که برتری بر کتب دیگر تاریخ دارد و افزونتر
از آنهاست، جامع انواع خبرها و آثار و حاوی اقسام فنون و علوم میباشد.
این کتاب دارای محسنات و فواید زیاد است و نفعش بتمام طالبان و پژوهندگان
تاریخ و آثار گذشتگان میرسد. مؤلف این کتاب فقیه عصر و زاهد و پرهیزکار زمان
خود بوده است و علوم فقها، و دانشمندان شهرها و اخبار محققان سیر و آثار بوی منتهی
گردیده بوده است...» (۱) مورخ علامه ابوالحسن علی بن ابوالکرم معروف به ابن
اثیر جزری در مقدمه کامل التواریخ خود نوشته است:

«... و ابتدا کردم بتاریخ بزرگ تألیف امام ابوجعفر طبری زیرا کتاب
مذکور در نزد عموم محققان مورد اعتماد و در موارد اختلاف محل رجوع میباشد...
و من از میان همگی مورخان بطبری اعتماد کردم زیرا وی از روی حق و صواب درین
فنی پیشوا و از روی حقیقت و واقع جامع علوم و فنون میباشد...» (۲)

(۱) مروج الذهب مسعودی چاپ پاریس

(۲) کامل التواریخ ابن اثیر جلد اول چاپ مصر

شهرت و رواج کتاب تاریخ طبری تنها در میان مسلمانان و استفاده از آن منحصر بآنان نبوده است بلکه از زمانی که غربیان علوم و فرهنگ و آثار درخشان اسلامی و شرقی آشنا شدند و در

اهتمام دانشمندان اروپا
بطبع و نشر تاریخ طبری
و استفاده از آن

صدد کسب و اقتباس برآمدند کتاب مذکور نیز مورد استفاده آنان فرار گرفت و برای بحث و تحقیق از تاریخ عالم و تاریخ اسلام بدان کتاب مراجعه کردند. گروهی از مستشرقین کتاب تاریخ طبری را بزبانهای اروپائی ترجمه و تلخیص کردند تا دانشمندان و محققان کشورهای آنان بیشتر از آن استفاده کنند. مستشرق معروف دخویه M. D. Goeje با جمعی از محققان و علمای هلاند در سال ۱۸۷۹ میلادی بطبع و نشر این اثر بزرگ پرداختند و در سال ۱۹۰۱ میلادی چاپ آن در مجلد بیابان رسید. جلد دهم مشتمل بر مدخل و حواشی و نسخه بدلها و تصحیحات و تطبیقات میباشد. در همین تاریخ مستشرق دانشمند دیگر نوید که M. Noldeke از کتاب مذکور دست مربوط بتاریخ ایران قبل از اسلام یعنی سلسله ساسانیان را استخراج کرد و ترجمه نمود. ترجمه مذکور خود کنایی سودمند میباشد. (۱)

کتاب تاریخ طبری را ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی در سال ۳۵۲ که هنوز نیم قرن از وفات طبری نگذشته بوده

ترجمه فارسی تاریخ طبری
بوسیله ابوعلی بلعمی

است بفارسی ترجمه و تلخیص کرده است (۲)

این کتاب چنانکه در مقدمه آن اشاره شده است بفارسی هر چه نیکوتر ترجمه شده است و تمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر آنکه نام روایات و اسناد

۱- کتاب: متفکران اسلام تألیف بارون کاررای فرانسوی - Les Penseurs de l'islam - Par: Barron Carra de Vaau

۲- نویسنده این رساله در باره «خاندان بلعمیان» رساله جداگانه نوشته و در آن راجع بنزایا و اختصاصات ترجمه تاریخ طبری که بوسیله وزیر دانشمند ابوعلی بلعمی بفارسی ترجمه شده بتفصیل بحث کرده است.

پایبندی از آن افکنده شده است و از ذکر روایات مختلف در بیک مورد که در اصل عربی ذکر شده مترجم احتراز کرده و از اختلاف روایتها، بربیک روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح بنظر رسیده اکتفا جسته است و نیز هر جا که روایتی ناقص یافته است آن را از مأخذهای دیگر دو متن کتاب نقل کرده و اشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیآورده بود و ما آن را آوردیم مانند مقدمه مفصلی از بسو تاریخ سا داستان بهرام چوین در سلطنت هرمز و نظایر اینها ... (۱)

از آن چه گفته شد روشن گردید که ابوعلی بلعمی وزیر دانشمند در حقیقت بترجمه خشک و مفید اکتفا نکرده و برخی فصول را نسبت باصل کتاب مقدم و مؤخر قرار داده است هم چنین بتعبیر خود گاهی «بیرون از کتاب پسر جریر» اخبار و تاویلات فلسفی و حکایات و قصصی درباره پیغمبران آورده است.

ترجمه فارسی تاریخ طبری مأخذ و مرجع بسیاری از ترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه بترکی و ترجمه عبری شده است زیرا بواسطه اطناب و تفصیل تاریخ طبری و زیادی حجم آن و اختصار و شیوایی ترجمه بلعمی اولی موجب زحمت و عسرت استنساخ و کسالت و ملالت خوانندگان و دومی سهل‌التناول برای نوشتن و شیرین و شیوا برای خواننده است.

یکی از مستشرقان فرانسوی بنام دو بو Dubaux بر آن شد که ترجمه بوعلی را بفرانسه ترجمه کند و این کار را شروع کرد و مستشرق دیگر فرانسوی بنام زوتامیرک M. Zotenberg کار ناتمام او را دنبال کرد و بانجام رسانید (۲)

مؤلف کتاب متفکران اسلام درباره ارزش این کتاب چنین نوشته است :

« عبارات کتاب ترجمه تاریخ طبری فصیح تر و شیوانه از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس شرق قدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی در مجلد اول و قسمتی از مجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای بحوادث و قضایای تاریخی صورت داستان و قصه

۱ - جلد دوم سبک شناسی تألیف ملک الشعراء بهار .

۲ - متفکران اسلام

داده است و ازین رو خواننده با کمال میل و رغبت بخواندن آن میبردازد. باقی مجلدات شامل مطالب تاریخی و حواری فوائد مهمی است.

درینجا بحث و تحقیق درباره تاریخ طبری را خاتمه میدهیم و برای اینک که خواننده این رساله تا اندازه ای از چگونگی مطالب تاریخ طبری آگاه شود و نیز در پاره ای موارد که ابوعلی بلعمی در ترجمه خود اضافاتی آورده است ترجمه را با اصل مقایسه کند، چند قسمت از مجلد اول را که شامل تاریخ قبل از اسلام است بغارسی ترجمه میکنیم و چند مورد از ترجمه ابوعلی را نیز عیناً درینجا نقل و خودمانیز همان مورد را از تاریخ طبری ترجمه میکنیم:

در جزء دوم تاریخ طبری که بیشتر از پادشاهان ایران از کیانیان و اشکانیان و ساسانیان بحث کرده است، شرح مبسوط و سودمندی درباره والیان و فرماندهانیکه از جانب شاهنشاه ایران در خاک حیره (عراق عرب) و خاک حمیر (یمن) حکومت کرده اند نوشته است از آن جمله درباره حاکم یمن در زمان خسرو پرویز چنین مینویسد:

مروزان فرمانده ایرانی
از جانب هر مزد در یمن
از هاشام بن محمد شنودم که : هر مز پسر
اثو شیروان ، زین ، را که حاکم یمن بود عزل
کرد و مروزان را بجای او برگزید . مروزان ،

زمان درازی در یمن فرمانروا بود چنانکه دارای فرزندان شد و فرزندانش بسن رشد و بلوغ رسیدند. یمن دارای ناحیه کوه - تانی بود بنام مصانع ، در زمان مروزان ، مردمان آن ناحیه بنای سرکشی و مخالفت گذاردند و از دادن مالیات و خراج خودداری کردند. در مدخل دژ محکم مصانع کوه بلندی وجود داشت که صعود بدان ممنوع بود نزدیک آن کوه ، کوه مرتفع دیگری بود که میان آن دو بریدگی و دره عمیقی وجود داشت که عبور از آن نیز مشکل بود و بخاطر کسی نمیرسید که بتواند از آن تنگه بگذرد. مروزان برای سرکوبی مردم مصانع بدان ناحیه لشکر کشید چون بدانجا رسید و وضع طبعی آنجا را دید دریافت که جز از یک دروازه بدان دژ راهی نیست و آن دروازه را نیز همیشه یک تن نگهبانی میکند مروزان برای دست یافتن بآن دژ محکم بر کوهی که برابر دژ بود بر شد و تنگترین فاصله میان دو کوه را در نظر گرفت

وتنها راه رسیدن بدژ را در عبور از آن قلعه مرتفع که تا زمین فاصله زیادی داشت دید پس بلشکریانش فرمان داد که در دو صف قرار گرفتند. آن گاه فرمان او همه يك باره فریاد بر کشیدند و خود همبیز بر اسب زد و اسب را از آن تنگه جهانید، و بر روی دژ قرار گرفت. مردم حیر یعنی ساکنان دژ که این کار شگفت و دلآوری مروزان و ادیدند بزبان حیر می گفتند این شیطان است. پس مروزان دژ را گشود و مردمان آنجا را سر کوبی و کوشالی سخت داد. فرمان او مردم دژ بازوهای یکدیگر را بستند آن گاه آنان را از دژ فرود آورد و گروهی را کشت و جمعی را اسیر کرد. پس نامه ای بخسرو پروز شاهنشاه ایران نوشت و داستان سر کوبی مردم مصانع را گزارش داد. خسرو از تدبیر و شجاعت او در شگفت شد و فرمان داد هر که را خواسته باشد درین بجای خود بگمارد و خود بیایتخت رهسپار گردد.

مروزان دو پسر داشت که یکی از آن دو بشعر و ادب عرب علاقه و میل فراوان داشت و اشعار عرب را حفظ میکرد و میخواند و نامش «خُرْخُسْرَه» بود و دیگری از اسواران (۱) بود که بیارسی سخن میگفت و چون ایرانیان و دهقانان لباس میپوشید (۲). مروزان خره خره را که از پسر دیگرش بیشتر دوست میداشت بجانشینی خود برگزید و بسوی پایتخت روانه شد لیکن در بین راه اجلش فرا رسید و در یکی از بلاد عرب در گذشت. جنازه او را در تابوتی گذاردند و نزد خسرو فرستادند خسرو فرمان داد تابوت را در دخمه ای نهادند و بر روی آن نام مروزان و داستان شجاعت و تدابیر او را در گرفته تن دژ مصانع بر آن ثبت کردند.

پس از آن بخسرو آگاهی رسید که خره خره بزی عرب در آمده و بفرهنگ و ادب و شعر عرب توجه و علاقه دارد از این رو ویرا عزل کرد و باذان را بجای او برگزید و باذان آخرین کسی است که از طرف شاهنشاهان ایران برین فرماندهی داشته است ...

(۱) ایرانیانی که درین ساکن شده بودند، در کتب سیر و تواریخ عربی بنام اساوره

خوانده شده اند این کلمه جمع اسوار است که اکنون سوار میگوئیم.

(۲) در کتب قدیمی فارسی و عربی دهقان بموسم ایرانیان و مخصوصاً به نجبا و بزرگان

ایرانی گفته میشده است.

طبری پس از ذکر این قسمت از تاریخ مینویسد که خسرو پرویز در آخر سلطنتش بنای بدر فزاری و ستمکاری با مردم گذارد و در نتیجه زیادی اموال و جواهر و مناهای نفیس که در خزانه جمع کرده و شهرهای بسیاری که گشوده بود تکبر و نخوت و حرص پیدا کرد و اموال مردم را زور از آنان میگرفت که همین امور موجب شورش ایرانیان و بر تخت نشاندن شیرویه و ازین بردن پرویز گردید .

در باره وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و بسیاری تجملات و شکوه در باره خسرو طبری شرح مبسوطی مینویسد که در اینجا ترجمه قسمتی از آن آورده میشود .

و از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز
وسعت کشور ایران در زمان
چندان سیم و زر در خزانه انباشته بود که در
خسرو پرویز و شکوه و جلال در بار
خزانه هیچیک از شاهان دیگر آن اندازه مال و
او و سبب زوال سلطنتش
متاع فراهم نشده بود .

لشکر بایان خسرو تا قسطنطنیه و افریقه پیش
رفته بودند . وی زمستانها در کاخهای مدائن بسر میبرد و تابستانها در شهرهای بین
مدائن و همدان .

گفته اند که در شبستان او دوازده هزار دزن و کنیزك و در اصطبلش تهصد و نود و نه
فیل وجود داشت و بی علاقه بسیاری بجواهر گرانبها و ظروف نفیس و اشیاء تجلی
داشت . برخی دیگر از مورخان گفته اند در شبستان او هزار دزن عقده و هزاران کنیزك و
پرستار برای خدمت و خوانندگی و خنیاگری وجود داشته است . سه هزار مرد نیز
کارهای خصوصی او را انجام و تمشیت میدادند . . .

فرمان خسرو در شهرها آتشکده ها ساختند و دوازده هزاره میرید در آتشکدهها
براسم مذهبی و زمزمه (۱) میپرداختند .

خسرو در هجدهمین سال پادشاهیش فرمان داد که آمار گران آنچه خراج و مالیات
و سایر درآمدها از شهرهای ایران و کشورهای تابعه جمع آوری شده است شعارش
کنند و باو گزارش دهند . آمار گران بعرض شاهنشاه رسانیدند که در آن سال چهار
صد و بیست میلیون درهم جمع آوری و بخزانه تحویل شده است . . .

(۱) زمزمه در میان زرتشتیان عبارت بوده است از کلماتی که در هنگام ستایش آتش
و غذا خوردن موبدان و پیربدان آهسته بر زبان میرانده اند .

فرمان پرویز در شهر تیسفون خزانه‌ای برای مالیات و خراج و سایر اموال بنا نهادند و نام آن را «بهار خسرو» گذارد و تمام سیم و زر و سایر اموال را بدان خزانه انتقال دادند... در خزانه خسرو باندازه‌ای سیم و زر و جواهر و جامه های نفیس و سایر اشیاء قیمتی فراهم شده بود که جز خدا کسی شماره آن را نمیدانست.

خسرو مردم را حقیر و خوار می‌شمرد و این سزاوار پادشاه خردمند و دوراندیش نیست. از جمله کارهای زشت و ناپسند او که گستاخی در برابر خداوند شمرده میشد آن بود که بر رئیس پاسبانان کاخ پادشاهی که «زادان فرخ» نام داشت فرمان قتل عام زندانیان را داد. زندانیان را شماره کردند، تعداد آنان به سی و شش هزار تن رسید. زادان فرخ از کشتن آنان خودداری کرد و برای تأخیر در اجرای فرمان دلیلهائی نزد پرویز آورد. خسرو با رفتارهای بد و ناشایست دشمنی مردم کشور خود را بی جهت متوجه خود ساخت.

نخستین رفتار بدش آن بود که مردمان را خوار و بزرگان را حقیر شمرد. دوم آنکه «فرخان زاد» را که مردی ناپاک و پست بود بر مردم مسلط کرد. سوم آنکه فرمان قتل عام زندانیان را داد. چهارم آنکه فرمان داد جمعی را که از زنده رقل امپراطور روم فرار کرده و بایران پناه آورده بودند، بقتل رسانند.

این سو، رفتار و ستمکاریهای پرویز سبب شد که جمعی از بزرگان بجانب بابل رفتند و در آن هنگام شیرویه پسر پرویز با برادرانش در آنجا بودند و گروهی از مریبان بدستور پرویز بتعلیم و تربیت او میپرداختند... مردمی که از پایتخت آمده بودند رو بسوی شیرویه آوردند و شیرویه در شب وارد شهر «بهرسیر» (۱) شد و زندانیان آنجا را آزاد ساخت. زندانیان آزاد شده و مردمی که از روم فرار کرده و خسرو فرمان قتل آنان را داده بود همگی در پیرامون شیرویه جمع شدند و فریاد زدند: «شاهنشاه قباد» (۲) از آنجا بسوی پایتخت روانه شدند و چون نزدیک کاخ شاهی رسیدند پاسبانان و دربانان همگی گریختند و پرویز را تنها گذاردند. پرویز از ترس بیابانی که نزدیک قصر بود و «باغ

(۱) بهرسیر چنانکه از تاریخ طبری برمی آید شهری بوده است نزدیک مدائن.

(۲) نام نخستین شیرویه قباد بوده است.

هندوان، نامیده میشد پناه برد. عده‌ای دردنبالش بجهتجو پرداختند تا آنکه در ماه آخر و روز آخر (۱) باو دست یافتند و بزندانش انداختند. شیرویه داخل پابتخت شد و بزندگان دود او جمع شدند و او را بتخت شاهی نشاندند. شیرویه کسی نزد پدر فرستاد و او را از کارهای زشت و ناستوده‌اش توبیخ و سرزنش کرد.

و نیز از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز دارای هجده پسر بود و بزرگترین آنان شهریار نام داشت که شیرین، او را بفرزندگی پذیرفته بود. منجمان پرویز گفته بودند که بزودی یکی از فرزندان او دارای پسری خواهد شد که نقصی در تن خواهد داشت و انقراض شاهنشاهی ساسانی بدست او و در زمان او خواهد بود. ازینرو پرویز پسران خود را از نزدیک شدن بزنان منع کرده بود مدتی سپری شد و هیچک از پسران او اجازه نزدیکی بزنان نداشتند تا اینکه شهریار بشیرین شکایت کرد و میل و علاقه خود را بزین اظهار داشت و اجازه خواست که زنی با اختیار او گذارند و الا خود را هلاک خواهد کرد. شیرین بوی پیغام داد که نمیتواند زنی در اختیار او گذارد مگر زنی باشد که از زشتی و پستی کسی میل نزدیکی باو نکند. شهریار پاسخ داد هر زنی که باشد برای او بکسان است. پس شیرین کنیزی را که حجامتش میکرد نزد شهریار فرستاد گفته اند این کنیز از اشراف زادگان و نجیب بوده است ولی چون شیرین برو خشم گرفته بود او را جزء زنان حجلم قرارداد. چون کنیز بر شهریار داخل شد شهریار باو نزدیکی کرد و کنیز از او به «بز دجرد» باردار شد. شیرین او را در جامی پنهان کرد تا بز دجرد از او متولد شد. مدت پنج سال نیز تولد او را پنهان داشت. پس از آن چون دید که پرویز بکودکان اظهار علاقه و میل میکند باو گفت آیا خشنود میشود از اینکه یکی از فرزندان او را به بیند باینکه از این امر کراهت داشته است؛ خسرو اجازه داد او را نزد وی بیاورند. شیرین دستور داد تا کودک را خوشبو کردند و جامه نیکو برپوشانند و او را نزد خسرو بردند. آن گاه شیرین گفت این کودک بز دجرد پسر شهریار است.

(۱) ایرانیان قدیم برای هر يك از سی روز ماه نام جداگانه داشتند و بسیاری از نامهای روزها با نامهای ماهها یکی بود چنانکه متلامهرو آذر هم نام ماه بوده است و هم نام یکی از روزهای ماه.

خسرو كودك را در آغوش گرفت و نوازش كرد و علاقه زیادی باو پیدا كرد چنانكه او را نزد خود نگاهداشت . در یکی از روزها كه كودك در پیش خسرو بازی میکرد، خسرو بیاد گفته منجمان افتاد . از اینرو كودك را نزد خود خواند و جامه از تن او در آورد و در اندام و اعضا، او بدقت نگریت ناگهان چشمش بر ران او افتاد كه دارای نقصی بود، پس خشمگین گردید و اراده كرد كودك را هلاك سازد. شیرین بخسرو در آویخت و او را از كشتن كودك بازداشت و گفت اگر خواست و تقدیر خدای توانا بر آن قرار گرفته باشد كه این پادشاهی از میان برود کسی نمیتواند از آن جلو گیرد. خسرو گفت، این پسر همان مشومی است كه منجمان از او خبر داده اند . او را بیرون برید و هرگز در نزد من نیاورید . پس كودك را ب سیستان و بگفته ای یکی از دهات عراق نزد دایه اش بردند درین هنگام مردم ایران بر خسرو پرویز شوریدند و بكمك فرزندش شیرویه پسر مریم رومی او را كشتند. پرویز مدت سی و هشت سال پادشاهی كرد و چون از سلطنت وی سی و دو سال و پنج ماه سپری شده بود حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مكه بدین مهاجرت فرمود .

چنانكه قبلاباد آوری گردید، بلعی در ترجمه تاریخ طبری خود را مقید نکرده است كه هر چه پسر جریر در كتابش آورده است پیرسی برگرداند بلکه گذشته از تلخیص مطالب ، در بسیاری از موارد زیاده و نقصان نسبت باصل مطالب در ترجمه دیده میشود اینك برای نمونه ، ترجمه بلعی را درباره وسعت كشور خسرو پرویز و بسیاری اموال و خزائن او در بنجا میآوریم تا با مقایسه آنچه ما از اصل تاریخ طبری ترجمه و نقل کردیم معلوم شود چه اندازه ترجمه بلعی با اصل تاریخ اختلاف دارد . اینك ترجمه بلعی :

و پرویز پس از كشته شدن بهرام سی و هشت سال
بزیست اندر پادشاهی و چندان خواسته برگرد
وی جمع شده بود كه شرح نداشت . نخستین

ذكر آن چیزها كه ملك
پرویز را بود

چیزویرا تختی زرین بود و چهار پایه او از یاقوت سرخ كه هیچ ملك را آن نبود در
تاج او صدانه مروارید بود هر يك چندان بیضه گنجشکی واسی داشت شبدر نام كه

هیچ پادشاه را نبود. هر طعامی که پرویز خوردی آن اسب را دادی. چون اسب بمرداو را کفنی ساخت و در گور نهاد و نقش آن اسب بر سنگ کرده بود که هر گاه آرزوی آن اسب داشتی بر آن نقش نظر کردی و کنیز کی داشت نام او شیرین که در روم ازو نیکوتر کسی نبود (۱) پرویز فرمود که او را نیز تصویر بر بدن سنگ کردند و چون آن کنیزک بمرد بروم کس فرستاد تا چنان کنیز کی بیاورند عدیل او نیافتند و این آن زن بود که فرهاد (۲) عاشق او شده بود. پرویز فرهاد را عقوبت کرد و بکوه گیلان فرستاد.

و دیگره گنج باد آورده بود که ملک الروم بحیثه
فرستاده بود هزار کشتی زرو مروارید و سیم که ملک

الروم از دشمن همی آرسید آن خواسته همه بحیثه

فرستاده بود و باد آن کشتیها برگرفت و بمان افکنند و بدست پرویز افتاد و آن گنج را و باد آورده نام کرد. و او را پنجاه هزار اسب بود و استرو و خرو از آن جمله هشت هزار مرکب او را بود خاصه و او را هزار پیل بود و دوازده هزار زن آزاد و پرستار و دیگر چیزها بود که هیچ ملک را نبوده. (۳)

(۱) در کتب دیگر مورخان و افسانه سرایان شیرین را از ارمستان دانسته اند ولی از

عبارت بلعی دوینجا چنان معلوم میشود که او را از روم دانسته است.

(۲) نام فرهاد در تاریخ طبری درین مورد وجود ندارد و آنچه بلعی درین قسمت

و در باره ای از موارد دیگر از خود اضافه کرده است گویا مستند بمآخذ و مدار کی از تاریخ قدیم ایران بوده است که وی در دست داشته و از آنها استفاده کرده است.

(۳) بلعی خود در آغاز کتاب اشاره ای دارد که از خود نیز مطالبی بر کتاب طبری

افزوده و در حقیقت بخود او نیز همچون مورخی بوده است که بنوشتن تاریخ پرداخته است.

در مقدمه کتاب گفته است: «اما بعد بدانکه این تاریخ نامه بزرگ است که گرد آورده

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله علیه که در شهر خراسان ابو صالح منصور بن

نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی بن محمد بلعی را که این نامه تاریخ محمد بن

جریر که عربی است پارسی گردان هر چه نیکوتر چنانکه اندروی قصصان نیفتد. پس گوید

که چون اندروی نگاه کردم علمها دیدم و بسیار حاجتها و آیتهای قرآن و اشعار نیکو و امثال

خوب و سرگذشتهای پیغمبران و ملوک ماضی و دروی فواید بسیار دیدم، پس رنج بردم و

جهد بر خود نهادم و پارسی گردانیدم بقوت خدای عزوجل و ما خواستیم که تاریخ روزگار

بجایه حایه در حقیقت

در داستان بهرام چوین و خسرو پرویز نیز بلعی در ترجمه مطالب زیادی که در اصل وجود ندارد از خود آورده است. طبری درباره گریختن پرویز از مدائن و رفتن او بجانب روم چنین نوشته است :

«... پرویز و یاران بسوی فرات رفتند و از آب گذشتند و راه بیابان را بر اهنمائی مردی بنام «خرشیدان» گرفتند تا اینکه نزدیک «عمار» بدیری رسیدند و در آنجا برای آسایش فرود آمدند. هنوز چیزی نگذشته بود که سپاهیان بهرام چوین پسر کردگی بهرام پسر سیاوش اطراف دیر را فرا گرفتند. بنسویه پرویز را از خواب بیدار کرد و باو گفت: برای خودت چاره‌ای کن زیرا سپاهیان بهرام ما را فرا گرفته‌اند. پرویز گفت من چاره‌ای نمیدانم. بنسویه پرویز را مطمئن ساخت و گفت او خود در اندای پرویز میکند. پس پرویز گفت که جامه و نشانه‌های شاهي را از تن در آورد و به بنسویه دهد و بایاران او دیر خارج گردد.

پرویز بگفته بنسویه رفتار کرد و از دیر بیرون شد. بهرام سیاوش با سپاهیان بسوی دیر هجوم آوردند و آنجا را در میان گرفتند. بنسویه از یام دیر در جامه پرویز خود را نشان داد و بنام اینکه پرویز است از بهرام سیاوش خواهش کرد که او را نافر دامت دهد. فردا تسلیم خواهد شد. بهرام پذیرفت و از هجوم بدیر خودداری کرد ولی بزودی از حیلۀ بنسویه آگاه شد و او را گرفت و با خود نزد بهرام چوین برد و بهرام چوین بنسویه را در نزد بهرام سیاوش زندانی کرد... گفته‌اند بهرام سیاوش با بنسویه توطئه کشتن بهرام چوین کردند و بهرام چوین ازین خبر آگاه شد و بهرام سیاوش را کشت و بنسویه خود را از بند نجات داد و بجانب آذربایجان گریخت... بلعی

«حقیقه حاشیه از صفحه قبل»

عالم دروی پیدا کنیم آنچه هر کس گفته از اهل نجوم و مسلمان و غیر و جهود هر گروه آنچه گفته‌اند یاد کنیم درین کتاب بتوفیق خدای عزوجل و از روزگار آدم علیه السلام تا گاه دستخیز که چند بودند.

در کتاب محمد بن جریر ابن حدیث نبود و ما اندروی باز نمودیم که هر که نگردد تا سانی در باید « از جملات اخیر مقدمه بخوبی روشن میشود که ابوعلی بلعی غیر از ترجمه تاریخ طبری که در مطالب آن نیز از خود تصرفاتی کرده است، اصولاً خود مانند مؤلفی در صدد بوده است که ترجمه اش از هر جهت کامل باشد.

این مختصر را تفصیل زیاد داده و مطالبی بر اصل افزوده است که شاید پاره‌ای از آنها فقط نتیجهٔ فلم‌رسانی و داستان‌رانی خود بلعی است و قسمتی از آنها مستند بدارک و مآخذی از تاریخ قدیم ایران بوده که بلعی بدانها دست داشته است .
اینک ترجمهٔ بلعی :

« و پرویز برفت بایاران تا سه روز از عراق بیرون شدند و در ریختن پرویز از روز و شب همی تاختند تا بعد شام برسیدند این شدند ، و از دور صومعه‌ای دیدند ، راهی انجا . بدان صومعه شدند و فروذ آمدند . راهب لختی نان خشکار آورد و خود ایشان را شناخت . پس آن نان بآب تر کردند و بخوردند ، پرویز را خواب گرفت کی سه روز بود تا نخفته بود سر بر کنار بندوی نهاد و بخت و هر کس همچنان بختند ، و بهرام شوین سداین آمد ... پس بهرام سیاوشان را بخواند و چهار هزار مرد بوی داد و گفت از پس پرویز برو برین اسبان آسوده بناختن ، و هر کجا او را بیابی جا باران باز گردان و پرویز را باران اندر صومعه راهب خفته بود . آن راهب بانگ کرد کی چه خریدید که سپاه آمد گفتند کجاست . گفت بردو فرسنگ همی بینم . ایشان هم بر جای بدست و پای بردند و دانستند کی بطلب ایشان آمدند . دل بزرگ بنهادند . پرویز گفت چه کنیم ، مشورتی بکنید که خداوند عقل را چون متحیر شود هر چند کاری بزرگ بر او آید ناچار عقل باویست .

بندوی گفت : من یکی حیلتم دانم کردن که ترا بر شام و خود اندر مانم و کشته

شوم .

پرویز گفت : یا خدای باشد که نشوی کی جان بحکم خداست و اگر تو کشته

شوی و من ترهم ترا خود این فخرس است تا جاودان ، و اگر تو برهی ترا این عز بیش باشد .

بندوی گفت : همه جامه‌های شاهانهٔ خویش بیرون کن و مراده ، و خود با باران

بر نشین و برو و مرا با این لشکر بگذار . برو بر جامه‌های شاهانه از تن بیرون کرد و

بندوی را داد همه از سر تا پای و خود با بسطام و یاران بر رفت .

بندوی آن جامه پرویزاندر پوشید و راهب را گفت : اگر این سخن بگویی بکشت راهب گفت هر چه خواهی کن .

بندوی جامه‌ها را اندر پوشید زربفت ، و عصابه با گوهرها بر بست و بر نام صومعه بایستاد و در صومعه بیست تا سپاه فراز رسید . بنگریستند او را بدیدند با آن جامه‌ها و گوهرها کی همی بتافت بافتاب اندر ، چون چراغ ، شك نکردند کی وی ملك است . سپاه گرد آن صومعه فروذ آمدند . پس بندوی از بام فرو شد و جامه خویش اندر پوشید و بر بام آمد و بانك کرد مرسیاه را کی منم بندوی ، امیرتان را بگوئید تا ایند فراز آید تا پیغامی از کسری بوی دهم کی فرمانی فرماید . بهرام سیاوشان از میان لشکر بیرون آمد و فراز صومعه شد و بندوی او را سلام کرد و سلام پرویز بناد . گفتا کسری پرویز ترا سلام کند و همی گوید کی الحمدالله که تو آمنی از بس ما . بهرام او را بشناخت ، بروی سلام کرد و گفت : من دهی پرویزم .

بندوی گفت : پرویز ایندون همی گوید کی امروز سه روز است تا من همی تازم و غین شده‌ام ، و دانم که با تو بیاید آمد ، و خویشان را بقضای خدای سپردن ، اگر بینی يك امروز فروذ آئی تاشبانگاه ، تا ما بیاسایم ، و تو نیز با مردمان خویش بیاسای چون شب اندر آمد برویم .

بهرام سیاوشان گفت : نعمة و کرامت ، کمترین چیزی که ملك پرویز از من درخواست این است ، آن روز بگذشت ، چون آفتاب فرو شد بندوی بسردیوار صومعه بر آمد و بهرام را بخواند و گفت پرویز همی ایندون گوید که تو امروز با ما نیکوئی کردی و صبر کردی تا شب اندر آمد و تاریك شد و باید کی امشب نیز صبر کنی تا بامداد بگه رویم .

بهرام گفتا : روا باشد ، سپاه را بگرد صومعه اندر ، فراز آورد و چون سپیده دم بود بهرام سپاه بر شانده و بندوی را آواز کرد کی بیاید رفتن .

بندوی گفت : اینك بیرون آید ، و همی بودند تا آفتاب فراخ بر آمد و خواست

که تیم روز شود، بهرام تنگ دلی کرد، بندوی در صومعه بگشاؤ و بیرون آمد و گفت: اینرمنم تنها و پرویز ازدی باز برفته است و همی تازند، و من خواستم تا شمارا يك شبانروز بدارم تا وی دور بشود، اکنون اگر شما برابر و باذن بشینید او را در نیاید و هر چه بامن خواهید کنید.

بهرام سیاوشان متعجب بماند، بندوی را برگرفت و سوی بهرام برد، بهرام او را گفت: با فاسق آن نه بس بود که ملک هر مزرا بکشتی کی این حرامزاده را نیز از دست من برهائیدی، من ترا کشتی کنم پیش همه خلق تا از تو عبرت گیرند و لیکن آن گاه کنم که بسطام و پرویز را گرفته باشم، پس همه تان بیکجای بکشم. بهرام بندوی را بدست بهرام سیاوشان اندر نهاد، و گفتا این را بزندان اندر همی دار، بتنگ تراجائی، تا خدای ایشان را بدست من باز آرد.

بهرام سیاوشان بندوی را بدست خویش بخانه برد و آنجا باز داشتش و نیکوهی داشت، بروز بخانه اندر داشنی و شب باوی بیجلس شراب بنشستی و می خوردندی و تا روز حدیثها همی کردندی براو میدانکه مگر روزی پرویز باز رسد و او را نیکو دارد.

پس چون ماهی بر آمد و بهرام بملکک همی بود، هر مزرا پسری بوذخرد، نام وی شهریار، بهرام، ملک خویش را دعوی نکرد گفت: من این ملک بر شهریار بن هر مز همی نکامدارم، تا وی بزرگ شود آن گاه بوی سپارم. پس چون سه چهار ماه بگذشت يك شب بندوی با بهرام سیاوشان شراب همی خوردند و حدیث کردند، بندوی گفت: من یقین دانم که این ملک بر بهرام نیاید و راست نه ایستد که وی ستمکار است و نخوت بسیار گرفتست و خدای عزوجل داد پرویز از وی بستاند.

بهرام سیاوشان گفت: من نیز دانم آنکه تودانی و خدای او را عقوبت کند، و من او میدوارم کی اگر خدای مرا نیرو دهد تا آن کار بکنم

بندوی گفت: چه نیت داری؟

گفت نیت آن کی روزی اندر میدان بایستم بیپناه چو گان زدن، و چون

بهرام بیرون آید ، از کوشک ، من اودا بکشم ، و پرویز را باز آدم و بطلک بنشانم .

بندوی گفت : بس این کار کی خواهی کردن ؟

گفت : گاه کی وقت باشد و راه یابم .

گفت : فردا وقت است .

گفتا : راست گویی و بر این بنهادند کی این کار فردا راست کنند .

دیگر روز بهرام سیاوشان بر خاست و زره اندر پوشید و بر زره صدره چو گانی

اندر پوشید ، و چو گان بر گرفت کی بیدان شود .

بندوی گفت : اگر این کار بخواهی کردن نخست بندازمین بردار و اسپ و سلاح

بن ده کی من ترا بکار آیم ، اگر ت کاری افتد .

بهرام بندازوی برداشت و اسپ و سلاح داشت ، و خود بر نشست و برفت با

چو گان بندوی بخانه بهرام سیاوشان همی بود ، و خواهرزاده بهرام شوین زن بهرام

سیاوشان بود ، این زن کس فرستاد سوی بهرام شوین که شوی من امروز جامه

چو گان زدن اندر پوشید و با چو گان بیرون شد . و بزیر صدره اندر زره دارد ، ندانم

این چیست ؟ خویشان را ازوی بر حذر دار ...

بهرام شوین بر رسید پنداشت که بهرام سیاوشان با همه سپاه بیعت کردست بر کشتن

وی ، بر نشست و چو گان بدست و برد در میدان بایستاد و هر که بوی برگذشت چو گانی

بر پشت وی زدی نرم نرم ، با هیچکس زره نیافت ، دانست که این تدبیر وی تنها

ساختست ، شمشیر بر میان داشت ، چون بهرام سیاوشان اندر آمد ، چو گانی بر پشت

وی زد ، آواز زره آمد گفت : هی ! بیدان و چو گان زدن زره چرا داری ؟ شمشیر برد

و سرش بینداخت .

چون خبر بهرام سیاوشان سوی بندوی شد کی ویرا کشتند ، بر اسپ نشست و

برفت و با آنر بایگان شد ؛ و بهرام دیگر روز بندوی را طلب کرد ، گفتند بگریخت .

بهرام دریغ بسیار خورد بنا کشتن او . (۱)

۱- جلد دوم سبک شناسی، در نقل داستان بهرام چوین و خسرو پرویز از ترجمه بلعمی،

رسم الخط آن زمان رعایت گردیده است چنانکه مثلا بجای «که» «کی» و بجای «بود» «بوده» نوشته شده است .

طبری در شرح حوادث و قضایای تاریخی ایران گاهی قصه‌ها و داستانهای تاریخی از کشور گشائی و سیاست و تدبیر شاهنشاهان ایران و دلاوری و شجاعت فرماندهان و سربازان ایرانی ذکر میکند که بهترین سند افتخار و مجدی و بزرگترین شاهد تمدن و عظمت ایران باستان میباشد. اینگونه داستانها و مطالب سودمند در تاریخ ساسانیان بیشتر دیده میشود زیرا غیر از مآخذ و منابع که از سیر اللوک و تاریخهای قدیمی ایران در دسترس طبری بوده است، نسبت به دوره ساسانیان، از جهت اینکه دو سرزمین مهم عرب نشین یعنی کشور حیره (عراق) و یمن در آن زمان زیر نفوذ و فرمان شاهنشاهان ساسانی بوده است، از مآخذ عربی نیز که سینه بسینه نقل میشده، روایات و اخبار زیادی در دسترس طبری بوده و از آنها در تاریخ بزرگ خود استفاده بسیار کرده است.

آنچه بیشتر ارزش این قسمت از تاریخ طبری را تأیید میکند استشهاد طبری است با شماری از شمرای نامی عرب که درباره پاره‌ای از حوادث و قضایای تاریخی مربوط بایران سروده‌اند و در آن اشعار ب عظمت و جلال و شکوه ایران و سیاست و تدبیر شاهان و شجاعت و مبین دوستی فرماندهان ایران در خاک عربستان اشاره کرده‌اند

در اینجا داستانی را که مربوط بزمان پادشاهی انوشیروان و تسلط حبشیان بر یمن و کمک خواستن مردم یمن از شاهنشاه ایران است و در آن کمک شجاعت و فداکاری فرمانده ایرانی در یمن و سربازان او نمایان است بطور خلاصه نقل و ترجمه میشود این داستان و نظایر آن را که در تاریخ طبری راجع به دوره‌های مجید و عظمت ایران زیاد دیده میشود شایسته است که همه مردم ایران بخوانند و سر مشق خود قرار دهند

یکی از فرماندهان حبشه بنام ابرهه بر یمن حمله برد و آنجا را بنصرف در آورد. پس از او پسرش بنام یکسوم جانشین پدر شد و در زمان او حبشیان انواع ستم و تجاوز را از کشتن مردان و اسیر و بی ناموس کردن زنان و غارت کردن اموال

تسلط حبشیان بر یمن و کمک خواستن مردم یمن از انوشیروان

در باره مردم یمن رواداشتند چون یکسوم هلاک شد بر اثرش مسروق جانشین او گردید و در دوره فرماندهی او ظلم و تعدی حبشیان نسبت به مردم بیچاره یمن بعد اعلی رسید. از نیرو سیف بن ذی یزن که یکی از اشراف و بزرگان یمن بود نزد قیصر روم رفت و از وی باری خواست و پیشنهاد کرد که اگر قیصر روم حبشیان را از یمن بیرون کند، یمن زیر فرمان قیصر خواهد آمد و هر فرماندهی را که یمن گسیل دارد، مردم یمن فرمایش را پیروی خواهند کرد.

قیصر روم بدرخواست سیف توجهی نکرد و وی نا امید از نزد او بازگشت و پیش نعمان بن منذر که از جانب خسرو انوشیروان فرمانده حیره (عراق) بود روانه شهر از حبشیان و تجاوز و ستم آنان به مردم بینوای یمن شکایت آغاز کرد. نعمان بن منذر بوی وعده داد هنگامی که نزد انوشیروان برای گزارش امور حیره برود او را با خود خواهد برد. چون زمان رفتن نعمان بن منذر انوشیروان فرار رسید سیف را با خود برد و او را به بارگاه باشکوه و جلال انوشیروان وارد کرد. انوشیروان بر روی تخت شاهی نشسته بود و تاج بزرگی که از زر و سیم ساخته شده بود و در آن دانه های درشت یاقوت و زبرجد در می درخشید و باز تجیری زرین از سقف کاخ آویخته بود، بر روی سر او قرار داشت و چنان باشکوه و هیبت و جلال مینمود که هر واردی پیش او بخاک می افتاد.

سیف بن ذی یزن نیز بخاک افتاد و گفت :

ورود سیف بن ذی یزن شاهنشاه ؛ ز اغان بر کشور ما حیره شده اند .

پیارگاه انوشیروان انوشیروان گفت : کدام ز اغان ؛ ز اغان حبشه یا ز اغان سنده ؟

سیف گفت : ز اغان حبشه . اینک آمده ام که شاهنشاه ایران مرا باری کند و

ستمکاران را از کشور من بیرون نماید و خود بر کشور یمن فرمانروایی فرماید .

انوشیروان گفت : کشور یمن از ایران دور است و خاک آن خیر و برکت زیاد

ندارد و مخصوص گوسفندان و شتران است ما را بدان نیازی نیست و شایسته نمیدانم

لشکری از ایرانیان را برنج و مشقت اندازم و بداندسوی گسیل دارم .

پس فرمود از خزانه دهمهزار درهم به سیف جایزه دادند و جامه‌های نیکو بروی پوشانیدند. چون سیف از نزد شاهنشاه بیرون شد، درمها را میان مردم میریخت و کودکان و بندگان و کنیزان آنها را میربودند.

این خبر بگوش انوشیروان رسید. فرمان داد سیف را نزدش بردند و از وسبب پخش کردن بخشش پادشاه را در میان مردم پرسید. سیف در پاسخ گفت: بازروسیم پادشاه کاری نداشتم. اگر نظری بسیم‌وزر داشتم کوه‌های کشورم همه دارای زر و سیم است؛ (قصدهش از این سخن آن بود که علاقه و توجه انوشیروان را بسوی بن‌معلوف داود). من بدان جهت نزد شاهنشاه آمدم که بدادم برسدوستم و تجاوز حبشیان را از سر مردم بیچاره بین دور کند و خواری و مذلتی که از این راه بین وارد شده است جبران فرماید.

انوشیروان فرمود که او را در پایتخت نگاه دارند تا درباره کوش رسیدگی نمایند.

آن گاه دستور داد که مرزبانان و وزیران در بارگاه جمع شدند
و درباره کلاسیف بن‌ذی‌یزن و گسیل داشتن لشکر یمن
با آنان بشورت پرداخت و از آنان رای خواست، یکی از
در باره کاریمن مشاوران گفت: در زندان گروه یشماری زندانی هستند

اگر شاهنشاه آنان را بکیمک مردم یمن گسیل دارد کاری سودمند است، زیرا اگر اینان کشته شوند مقصود بعمل آمده است و اگر بر مردم حبس پیروز شوند و آنان را از یمن بیرون کنند کشوری بر کشورهای شاهنشاه افزوده خواهد شد.

انوشیروان را این رای پسند آمد و دستور داد که زندانیان را شماره کنند. پس از شمارش معلوم شد، هشتصد تن میباشند شاهنشاه گفت: جستجو کنند که در میان آنان کدام يك از جهت حسب و نسب و خاندان از همه شریف‌تر است تا او را بر آنان فرمانروا کنند. پس از رسیدگی مردی سالخورده را بنام «هرزه» برگزیدند و او را

بست فرمانده سپاه باسیف بن ذی یزن و هشتصد مرد آزاد شده بسوی یمن روانه کردند .

چون خط مسیر آنان از دویا بود ، هشت کشتی برای عبور آنان فراهم آوردند و در هر کشتی صد تن نشستند و بسوی مقصد روانه شدند . در میان راه دو کشتی با مردمش غرق گردید و شش کشتی دیگر ساحل عدن رسید و شصدهن مردم کشتی با دوهرزه و سیف بن ذی یزن از کشتی پیاده شدند .

چون ایرانیان در خان یمن قرار گرفتند ، فرمانده ایرانی پیاده شدن لشکر ایرانی به سیف بن ذی یزن گفت : چه کمکی میتوانی انجام دهی ؟
سیف گفت : هر چه از مرد عربی و اسب عربی بخواهی آماده میکنم و آن گاه خودم از تو جدا نیشوم (بایم را پاید می بندم) مگر اینکه هر دو شربت مرگ را باهم بچشیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم .

دوهرزه سخن او را پسندید و گفت : انصاف داری و سخن بر راستی گفتی پس از آن سیف بن ذی یزن تا آنجا که توانست از کسان خود جمع آوری کرد و با فرمانده ایرانی لشکر را مرتب و آماده جنگ کردند .

از آن سوی مسروق فرمانده حبشیان در یمن ، از آمدن ایرانیان و پیاده شدن در خان یمن آگاه شد و لشکر خود را بیاراست (۱) .

چون دولشکر در برابر هم قرار گرفتند و چشم مسروق به لشکر ایران افتاد از کمی عدد آنان بطمع افتاد و بفرمانده ایرانی پیغام داد که : با این کمی سپاه که تراست

۱- طبری در ذکر حوادث و فضایای تاریخی ، سند خود را منتهی بر اوایان و سوره خان میکند . در داستان کمک خواستن مردم یمن از انوشیروان دو گونه روایت ذکر کرده است که باهم در مواردی اختلاف دارند . یکی از دو روایت از ابن اسحاق و دیگری از هشام بن محمد است . آنچه در اینجا ترجمه شد از مجموع دو روایت میباشد . تا این قسمت از روایت ابن اسحاق و ازین قسمت بعد از روایت هشام است .

و با زیادی لشکر حبش چه امری تر ابرانگیخته است که بجنگ آئی و سپاهیان را بخطر اندازی؟ گویا دستخوش فریب شده و گول خورده‌ای؛ با این وصف اگر بخواهی اجازه ات میدهم که بسوی کشورت برگردی و هیچگونه تعرضی از من و سپاه من بتو و سپاهیان تو نخواهد شد، و اگر بخواهی هم اکنون نبرد را کار بندیم، و اگر هم میخواهی مهلتی دهم تا در کار خود بیندیشی و با یارانت مشورت کنی.

فرمانده ایرانی در کار جنگ اندیشناك شد و پاسخ داد که مهلتی در میان باشد و پیمان استوار بسته شود که در مدت مهلت هیچك از سپاهیان دو طرف یکدیگر تعرض نکنند تا مدت معهود سپری گردد و درین میان تصمیم قطعی گرفته شود. مسروق این پیشنهاد را پذیرفت و هر يك از دو لشکر در لشکر گاه خود اقامت گزید.

چون ده روز از مدت مهلت سپری شد، روزی پسر فرمانده گفته شدن پسر فرمانده ایرانی بدست حبشیان سوار شد و از لشکر گاه خارج گردید، قضا را اسبش سر کشی کرد و او را بیان لشکر دشمن برد. حبشیان چون او را دیدند بیدرنگ در میانش گرفتند و بقتلش رسانیدند. وقتی خبر بفرمانده ایرانی رسید کسی نزد مسروق فرستاد و او را از شکستن پیمان و کشتن فرزندش ملامت کرد و سبب را جویاشد. مسروق پاسخ داد که فرزند تو داخل لشکر گاه ما شد و بسپاهیان ما حمله کرد، ازین جهت گروهی از نادانان و سفیهان سپاه او را کشتند و من از کرده آنان ناخرسندم. فرمانده ایرانی گفت: به مسروق بگویند که این جوان فرزند من نبوده است بلکه پسر زنی روسی بوده است. اگر پسر من بود شتاب نمی‌کرد و محل خود را ترك نمی‌گفت مگر پس از تمام شدن مهلتی که در میان بود. پس فرمان داد که نقش او را در میان ریگها انداختند چنانکه لشکریان او را به بینند. آنگاه سوگند خورد که تا مهلت سپری نشود، می‌نیاشاند و روغن بر سر خود نمالد.

چون از مدت مهلت يك روز باقی ماند ، و هرزه فرمان داد که
 آغاز جنگ ایرانیان کشتیها را آتش زدند و آنچه از پوشاك ، افزون از جامه های
 با حبشیان و دلاوری نشان بود سوختند . پس از آن دستور داد آنچه خوردنی و
 و غذاکاری شگفت انگیز توشه در لشکر بود فراهم آوردند و بشکریان گفت آنچه
 « و هرز » فرمانده ایرانی و پیروزی میتواند بخورند . چون از خوردن کنار نشستند فرمان داد که
 ایرانیان مازاد خوردنیها را در دریا ریختند ، آنکاه مانند خطیبی در
 میان لشکریان پیا ایستاد و چنین گفت :

آگاه باشید ؛ اینکه کشتیهای شما را سوختم برای آن
 خطبه فرمانده ایرانی بود که بدانید دیگر هرگز برای شما راهی بیازگشت
 نیباشد ؛ و اینکه پوشاك شما را سوختم برای آن بود که بر من دشوار است که مردم
 حبش بر شما پیروز شوند و جامه های شما را بیضا برند ؛ و اینکه توشه شما را بدریا
 ریختم برای این بود که هیچکس از شما امیدوار نباشد که برای يك روز توشه ای دارد
 که با آن زندگی کند ؛ بنا برین اگر شما مردمانی هستید که صبر را پیشه خود قرار
 میدهید و تا آخرین رقیق جنگ میکنید مرا آگاه سازید تا با دشمن مردانه بجنگیم ،
 و گرنه هم اکنون شمشیر خود را در شکم خود فرو میکنم چنانکه از پشتم در آید و
 پیش از آنکه دشمن بر من دست یابد دست از زندگی بشویم ، زیرا من هرگز ندهن
 بتسلیم نمیدهم و زیون دشمن دهن نمیشوم . نيك بیندیشید که حال شما چگونه خواهد
 بود که فرمانده شما با خود چنین کند ؛

همگی در پاسخ فرمانده شجاع خود فریاد زدند : ما همگی در رکاب تو جنگ
 خواهیم کرد ؛ یا همگی مردانه در راه میهن جان دهیم و یا شاهد پیروزی را در
 آغوش گیریم و مایه سربلندی و افتخار کشور و شاهنشاه خود شویم .

مدت مهلت سپری گردید . بامداد روزی که مهلت تمام شد ، و هرزه یاران و
 سپاهیان خود را بسیج کرد و در حالی که دریا را در پشت سر قرار داده بود دوبآنان
 کرد و ایشان را بصبر و ثبات سفارش نمود و گفت ؛ کار ما از دو گونه بیرون نیست ؛
 یا بردشمن پیروز میشویم و تاج سرافرازی و افتخار بر سر مینهیم و یا با بزرگی و مردانگی

درد راه شرف و مبین جان میسپاریم و نلم نیکی از خود بیاد گلر میگذاریم .
 پس بهمگی مردان سپاه فرمان داد که کمانهایی خود را منظم کنند و در دست
 گیرند و تا وی فرمان دهد بید رنگ همه یکبار دشمن را با پنجگان (۱) تیرباران
 کنند .

از آن سوی مسروق در میان سپاه عظیم خود که آخر آن دیده نمیشد ، پدیدار شد .
 وی بریلی کوه بیکر سوار بود و بر سرش تاجی قرار داشت و در میان پیشانی او یاقوت
 سرخ بزرگی که با اندازه تخم مرغی بود میدرخشید . باد نفوت و غرور در دماغش
 جای گرفته بود و جز بیروزی قطعی خیال و اندیشه‌ای در سر نداشت .

« و هرزه فرمانده دلاور و سالخورده ایرانی ، چون پیر بود ، چشمش بزحمت
 میدید از نیرو از اطرافیان خود پرسید که فرمانده حبشیان را باو نشان دهند . گفتند :
 آنکه بر پیل سوار است فرمانده میباشد . طولی نکشید که مسروق از پیل پائین آمد
 و براسی سوار شد . به و هرزه گفتند که مسروق براسب سوار گردید . وی بیارانش
 گفت ابروهای او را که از زبانی سن بر روی چشانش افتاده بود بلند کنند . ابروهایش
 را بلند کردند و با دستمالی بستند . آنگاه تیری از ترکش در آورد و در کمان خود
 گذارد و گفت مسروق را بمن نشان دهید . او را بوی نشان دادند : پس سپاهیان
 خود فرمان داد که دشمن را یکباره تیرباران کنند . خود نیز تیری در کمان گذارد
 و کمان را بسختی کشید . و ناگهان کمان را رها کرد و نیر مانند آهومی از کمان بیرون
 کشته شدن فرمانده جست و بر چهره مسروق فرو نشست و آن را از هم درید .
 حبشیان به تیر فرمانده مسروق از اسب بر زمین افتاد و مردم جان داد .
 ایرانی از تیرباران لشکر ایرانی ، گروه بسیاری از مردم

۱- در متن کتاب طبری « پنجگان » با بای یک نقطه نوشته شده است که البته معرب
 پنجگان با پای سه نقطه است . در فرهنگ برهان قاطع در ذیل لغت : پنجه چند معنی ذکر
 کرده است که بی تناسب با این مورد نمیشد از آن جمله : « . . . و گلوله های سنگ باشد
 که دیده بانان برای جنگ نگاه دارند و سنگ . . . جنیق را نیز گفته اند . . . »

حبش و یمن کشته شدند و رشته سپاه دشمن از هم گسیخت ، چون حبشیان فرمانده خود را کشته دیدند همگی دو بهمزیست نهادند. توبین هنگام وهرزه فرمان داد که نعش پسرش را از میان ریگها برداشتن و دفن کردند و بجای آن نعش مسروق را در میان خاک افکندند تا عبرت بینندگان باشد .

ایرانیان توبین جنگ از دشمن غنیمتهای بسیار گرفتند که افزون از شمارش بود . سواران ایرانی ، از مردم حبش و یمن پنجاه تن و شصت تن میگردفتند و شانههای آنان را می بستند و آنان هیچگونه مقاومتی نمیکردند .

فرمانده ایرانی دستور داد که عربها و مردم یمن را آزاد گذارند و کسی بآنان تعرضی نکند ولی همگی مردم حبش را بقتل رسانند از نیرو ایرانیان بجان حبشیان افتادند و از آنان درین جنگ جزئی چند ، کسی جان سلامت بیرون نبرد .

وهرزه پس ازین فتح داخل شهر صنعاء پایتخت یمن شد و تمام شهرهای یمن را بتصرف آورد و بهر یک از شهرها از جانب خود عامل و حاکمی گسیل داشت .

یکی از شعرای معروف عرب بنام ابوالصلت امیه بن ابوالصلت تقی ، درباره این داستان و کمک خواستن سیف بن ذی یزن از قیصر روم و نا امید شدن او و کمک خواستن از انوشیروان و انجام دادن انوشیروان تقاضای او را و شجاعت و دلاوری ایرانیان چنین گفته است :

رِيمَ فِي الْبَحْرِ لِلْأَعْدَاءِ أَحْوَالاً	لَيْطَابُ الْوَتْرِ امْثَالُ ابْنِ ذِي يَزِينَ
فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ بَعْضَ الَّذِي قَالَ	أَتَى هِرْقُلَ وَقَدْ شَأَلَتْ نَعَامَتَهُمْ
مِنَ السَّنِينَ لَقَدْ أَبْعَدَتْ أَيْغَالاً	ثُمَّ أَنْتَحَى نَحْوَ كَسْرِي بَعْدَ سَابِعِهِ
إِنَّكَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَطَوَّلْتَ قَلْقَالاً	حَتَّى أَتَى بَنِي الْأَحْرَارِ يَجْمَلُهُمْ
أَوْ مِثْلَ وَهْرَزِ يَوْمِ الْجَيْشِ أَصْلاً	مَنْ مِثْلُ كَسْرِي شَهْنشَاهِ الْمَلُوكِ لَهُ
مَا إِنَّ تَرَى لَهُمْ فِي النَّاسِ أَمْثَالاً	لِللَّهِ دَرَاهِمٌ مِنْ عَصِيَةِ خَرَجُوا

غُرٌّ جَحَاجِحَةٌ بَيْضٌ مَرَازِيَةٌ أَسَدٌ تَرِيْبٌ فِي الْقَيْضَاتِ أَشْبَالًا
 يَرُّ مَوْنٌ عَنِ شَدِيفٍ كَانَتْهَا عَبِطٌ فِي رُمْحٍ يُعَجِّلُ الْعَرْمَى اعْتِجَالًا
 أَرَسَلْتُ أَسَدًا عَلِيَّ سُوْدِ الْكَلَابِ قَدَّ أَضْحَى شَرِيْدُهُمْ فِي الْأَرْضِ فُلَالًا
 فَاشْرَبْ هَنِيئًا عَلَيْكَ التَّاجُ مَتَكِيٌّ فِي رَأْسِ عُمْدَانِ دَارِ أَمْنِكَ مِحْلَالًا
 وَأَطْلِرْ بِالْمَسْكِ إِذْ شَالَتْ نَعَامَتُهُمْ وَأَسِيلُ الْيَوْمِ فِي بَرْدِيكَ إِسْبَالًا
 يَلُوكَ الْمَكَارِمُ لِأَقْعِبَانِ مِنْ لَبَنِ شَيْبًا بِمَاءِ فَعَادَا بَعْدَ أَبْوَالًا

چون امیه بن ابی الصلت که یکی از شعرای مشهور عصر جاهلی است ، در اشعار فوق خلاصه ای از يك داستان تاریخی را که از مفاخر و مآثر ایران است برشته نظم در آورده و این سند از زبان يك تن شاعر عرب گفته شده است نه از زبان و قلم يك تن ایرانی ، ازین جهت تمام اشعار بهمان ترتیب که طبری در تاریخ خود آورده است ، درین رساله آورده شد .

«امیه بن ابی الصلت» در ابتدای اشعار اشاره برقتن «سیف بن ذی یزن» نزد هراکلیوس امپراطور روم و نا امید شدن او میکند آنگاه شرحی در باره انوشیروان و ایرانیان میگوید مفاد و خلاصه اش این است . سیف پس از هفت سال سرگردانی و نومیدی ، بسوی خسرو انوشیروان شاهنشاه ایران روی آورد . انوشیروان گروهی از «آزادگان» (۱) را با او بجانب یمن فرستاد . چه کسی مانند خسرو انوشیروان شاهنشاه شاهان بفریاد او رسید ؛ و چه فرماندهی مانند «وهرز» در روز جنگ او را یاری کرد ؛ خدای پادشاهان این مردم آزاده و شریف را ؛ هرگز در میان سایر مردمان مانند آنان را نمی بینی . مردمانی دلاور و شجاع و مرزبانانی سیدرو و بزرگوار هستند .

۱ - ایرانیانی که یمن رفته بودند و از آنان فرزندان بی وجود آمد در یمن و در نزد عربها

به «بنی الاحرار» یا «آزادگان» شهرت یافته بودند .

شیرانی هستند که دریشه‌ها، بچه‌شیران پرورش می‌دهند؛ در تیراندازی مانند نرند
و تیرآنان خطا نمی‌کند.

ای شاهنشاه، نوشیری را بسوی دشمنان فرستادی که آنان را در هم شکست و
در روی زمین پراکنده کرد اینک، گوارا آباد بتو تاج‌شاهی یمن، بر آوردنگ غمدان (۱)
تکیه‌زن و آنجا را همچون کشور خود بدان ... :



اینک سخن را در باره تاریخ گرانهای طبری خانه می‌دهیم و بیعت در بلره
تفسیر نفیس و مشهور او و ذکر سایر مؤلفات وی می‌پردازیم.

ازین پیش گفته شد که تفسیر بزرگ طبری مسمی به جامع
۴- تفسیر بزرگ طبری البیان عن تأویل القرآن، میباشد دانشمندان و محققان اسلامی،
و گفتار بزرگان این اثر سودمند و نفیس محمد بن جریر را بهترین و بزرگ‌ترین
در باره آن آثار او دانسته‌اند.

ابو حامد اصفرائینی که یکی از دانشمندان و فقهای بنام اسلام است در باره
تفسیر طبری چنین گفته است :

« اگر کسی برای بدست آوردن تفسیر طبری به چین مسافرت کند کاری
بزرگ نکرده است ».

سیوطی در کتاب اتقان گفته است :

« کتاب تفسیر طبری بهترین و بزرگ‌ترین تفسیر است زیرا طبری در آن کتاب
گفته و روایات مختلف را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و آنچه را صحیح بنظرش
آمده انتخاب و همچنین در باره اعراب و قراءات بهترین اقوال را پیروی کرده است .
ازین جهت کتاب او بر کتب پیشینیان ترجیح دارد ».

نووی گفته است : « تمام علمای اسلامی اتفاق دارند که کتابی در تفسیر مانند
کتاب تفسیر طبری تألیف نشده است » (۲)

۱- غمدان بضم غ قصر یللاقی و خوش آب و هوای ملوک حمیر و یمن بوده است .

۲- کشف الظنون .

کتاب تفسیر طبری در سال ۲۷۰ پیاپی رسید و بزودی صیت شهرت و آوازه آن در ممالک غربی و شرقی اسلام بلند شد و تمام کتب و آثار دیگر طبری تحت الشعاع آن قرار گرفت. (۱)

فقها و علمای شهرهای مختلف، کتاب مذکور را قرائت و مطالعه کردند و همگی تصدیق کردند که این کتاب بر سایر آثار و مؤلفات طبری برتری و فضیلت دارد.

ابو جعفر طبری خود درباره این اثر نفیس چنین گفته است :

«... از زمان کوچکی این معنی بنهن من خطور کرده بود... سه سال پیش از آنکه بتألیف تفسیر خود پردازم، باخدای استخاره کردم و از مردم خواستم و آنگاه بنوشتن پرداختم و خدا مرا در تألیف آن یاری کرد...»

نوشته‌اند که یکی از بزرگان در خواب دید که گویا در مجلس درس ابو جعفر طبری نشسته است و مردم برو کتاب تفسیر میخوانند. درین میان شنید که هاتقی در میان زمین و آسمان میگوید: «هر کس میخواهد قرآن را چنانکه نازل شده است بشنود باید این کتاب را گوش دهد.»

ابو بکر بن مجاهد همواره مقام بلند طبری را در علوم ستایش میکرد و میگفت کتابی در تفسیر مانند کتاب طبری نوشته نشده است و هو میگفت: «هیچکس را در معراب نماز از ابو جعفر طبری عالمتر بقرائت قرآن ندیدم.»

صاحب قلموس الاہلام گفته است: «کتاب تفسیر حاوی مطالبی است که حکایت از فراوانی علم و تحقیق و تتبع طبری میکند.»

طبری در کتاب تفسیر نهضت بر عادت و رسم مؤلفان اسلامی خطبه‌ای در ستایش خدای یگانه و نعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان و عترت آن بزرگوار آورده، آنگاه

چگونگی تألیف
تفسیر بزرگ

شرحی درباره اختصاصات و مزایای قرآن مجید از بلاغت و فصاحت و اعجاز ذکر کرده است. پس از آن شرحی بعنوان مقدمه درباره تفسیر قرآن و انواع و اقسام

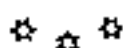
تأویل و آنچه تأویل آن بر ما معلوم است و آنچه دربارهٔ جواز و منع تفسیر وارد شده و نیز دربارهٔ کلام منسوب به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله که قرآن به هفت حرف نازل گشته، و در خصوص اینکه چچه زبانی نازل شده و رد بر کسی که گفته است در قرآن کلام غیر عربی وجود دارد و مطالب و کلیات دیگر ابراد کرده است.

طبری در کتاب تفسیر باقوال و آراء و اخبار کسانی که در نزد او امین و ثقة بوده‌اند از قبیل: محمد بن سائب کلبی، مقاتل بن سلیمان و محمد بن عمرو اقدسی اعتماد نکرده و فقط با اخبار و احادیث صحاح و موردونوق اکتفا کرده است ولی در نقل تواریخ و سیر و اخبار عرب از قول مورخان مذکور و نظایر آنان استفاده کرده است.

یا قوت حموی نوشته است: «کتاب تفسیر مشتمل است بر ده هزار ورق یا کمتر از آن بر حسب گشادی یا تنگی خط»؛ و هم‌اوقات قول عبدالعزیز بن محمد طبری نقل کرده که وی گفته است: «نسخه‌ای از تفسیر را در بغداد دیدم که مشتمل بر چهار هزار ورقه بود».

طبری در کتاب تفسیر خود، از کتب تفسیری که قبل از او تألیف شده بوده است نام میبرد و بدانها استناد میجوید از جمله از ابن عباس پنج طریق و از سعید بن جبیر دو طریق و از مجاهد بن جبیر سه طریق و از قتاده بن دعامة سه طریق و از حسن بصری سه طریق و از عکرمه سه طریق و از ضحاک بن مزاحم دو طریق و از عبدالله بن مسعود یک طریق نقل میکند.

همچنین از تفسیر عبدالرحمن ابن زید و از تفسیر ابن جریر و از تفسیر مقاتل بن حیان و از چند تفسیر دیگر نام میبرد.



کتاب تفسیر بزرگ در مصر چاپ شده و دارای ۳۰ جزء است
 در ۷ مجلد بزرگ، این کتاب نیز مانند کتاب تاریخ بزرگ
 در زمان امرای دانشمند و دانش پرور سامانی و فرمان
 منصور بن نوح (۲۵۰-۳۶۵ هـ ق) بهسازی جمعی از دانشمندان و فضیای عصر
 ترجمه فارسی تفسیر
 طبری

بفارسی ترجمه شده است و خوشبختانه ترجمه مذکور که از قدیمترین آثار نشر فارسی است در دست می‌باشد.

این کار یعنی ترجمه تفسیر محمد بن جریر با ترجمه تاریخ ظاهراً در یک زمان ابتدا شده و باید در حدود ۳۵۲ یا سالی پیش و پس باشد. این ترجمه در ۱۴ مجلد گرد آمده و سپس آنرا بهفت مجلد کرده‌اند؛ هر مجلدهی سبعی از قرآن و نسخه نفیسی از آن که تحریرش سال ۶۰۶ هجری است در هفت مجلد در کتابخانه سلطنتی ایران موجود است که از کتب مقبره شیخ صفی‌الدین بوده و جلد چهارم آن مفقود است (۱) اینک در اینجا برای مزید فایده نمونه‌ای از ترجمه تفسیر طبری می‌آوریم (۲) از مقدمه تفسیر

« این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه بزبان پارسی دری راه راست (۳) و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود نوشته بزبان تازی، و باسادهای دراز بود، و بیاوردند سوی امیرسید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی و چنان خواست کی مرابن را ترجمه کنند بزبان پارسی، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؛ گفتند روا باشد خواندن و نوشتن قرآن پارسی مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت:

ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه، گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او، و آن زبان کایشان دانستند، و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روز گلر آدم تا روز گار اسمعیل (ع) و همه پیغامبران و ملوکان زمین پارسی سخن گفتندی و اول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل (ع) پیغامبر بود

۱- و ۲- جلد دوم سبک شنسی ملکه الشعراء بهار

۳- یعنی دری ساده و همه کس فهم.

وینفامبر ماصلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب برو فرستادند و این بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند .

پس بفرمود ملک مظفر ابو صالح تا علمای ماوراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابو جعفر محمد بن علی [و] از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی را و ابو الجهم خالد بن هانی السقفهرا و از شهر سیبچاپ و فرغانه و از هر شهری کی بود در ماوراء النهر و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کی این راه راست است . پس بفرمود امیر سید ملک مظفر ابو صالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمترا اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردند ...



۳- کتاب اختلاف علماء الامصار فی احکام شراعی الاسلام ، مشهور به کتاب اختلاف الفقهاء . این کتاب چنانکه یاقوت حموی نوشته است از جهت فضل و بلندی مقام در میان علمای شرق و غرب شهرت دارد . طبری در این کتاب اراده کرده است که اقوال و عقاید فقهای مشهور را که مورد اعتماد او بوده اند بیان کند و آنان عبارتند از :

مالک بن انس فقیه مدینه و عبدالرحمن بن عمر و اوزاعی فقیه شام و سفیان ثوری فقیه کوفه . پس از آنان محمد بن ادریس شافعی آنگاه از اهل کوفه ابو حنیفه نعمان بن ثابت و ابو یوسف یعقوب بن محمد انصاری و ابو عبد الله محمد بن حسن شیبانی ، پس از آنان ابراهیم بن خالد کلبی .

طبری درین کتاب موارد اجماع و موارد اختلاف فقها را بیان میکند مثلاً در باب جهاد و قتال با اهل شرک ، فصول و مباحثی بدین ترتیب دارد :

اجتماع فقهاء درباره سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و الله در دعوت مشرکان .

اختلاف آنان در واجب بودن دعوت برای مسلمانانی که در عصر پیشبر بوده اند

در هنگام جنگ با اهل شرک .

اجتماع آنان در اینکه مسلمان بتوانند مشرکان را تیرباران کنند هر گاه در میان مشرکان مسلمانانی آسیرویا کودکان و زنان نباشند .

اختلاف آنان درین مسئله که اگر با مشرکان کودکانی از کودکان مسلمانان و یا اسرائیلی از مسلمانان باشند ، وهم چنین در موردی که ممکن باشد تیربکسانی بخورد که قتل آنان عمداً جایز نیست .

اختلاف آنان درین موضوع هر گاه مسلمانان با مشرکان در جنگ باشند .

اجتماع آنان در اینکه کشتن مشرکان محارب جایز است الخ (۱) طبری درین کتاب از بیان عقیده خود خودداری کرده است زیرا مذهب و عقیده خود را در کتاب دیگرش بنام لطیف القول ذکر کرده است .

کتاب اختلاف نعمتین تألیف طبری است و خود وی بسیار می گفته است : و برای من دو کتاب است که هیچ فقیهی بی نیاز از آن دو نیست : یکی الاختلاف و دیگری اللطیف . . . کتاب مذکور در حدود سه هزار ورق بوده است .

این کتاب باهتمام و تصحیح مستشرق آلمانی ژوزف شاخت Joseph Schacht در لیدن سال ۱۹۲۳ چاپ شده است .

۴- کتاب لطیف القول فی احکام شرایع الاسلام . این کتاب شامل مجموع عقاید و آراء مخصوص محمد بن جریر طبری است که پیروان و اصحاب او بر آنها اعتماد و استناد دارند . چنانکه خود طبری نیز گفته است این کتاب از آثار بسیار نفیس و سودمند او میباشد . هر کس بدقت و تحقیق این کتاب را مطالعه کند ، اذعان میکند که در میان کتب فقها کمتر کتابی از حیث اشمال بر اصول و امهات عقیده و مذهب بخوبی و نقاست این کتاب نوشته شده است .

ابوبکر بن رامید گفته است : تا کنون کتابی در باره مذهب و عقاید مانند کتاب طبری که درباره عقاید و مذهب خود نوشته ، تألیف نشده است . این کتاب نسبت بکتاب اختلاف کتب و ابواب ذیل را اضافه دارد :

۱- نقل از کتاب اختلاف الفقهاء چاپ لیدن .

کتاب لباس - کتاب امهات اولاد - کتاب شرب .

نباید توهم شود که مقصود طبری از تمییز و لطیف، کمی اوراق و کوچکی حجم کتاب است بلکه مقصود وی دقت در معانی و تحقیق در مطالب و مباحث آن است . این کتاب مشتمل بر مبحث بسیار سودمندی است در شروط بنام اهتله عدول و درین کتاب رساله‌ای است که در آن از اصول فقه و از اجماع و اخبار آحاد و ناسخ و منسوخ در احکام و مجمل و مفسر اخبار و اوامر و نواهی و خصوص و عموم و اجتهاد و ابطال استعسان و نظایر اینها بحث شده است .

۵- کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام . این کتاب مختصر کتاب اللطیف است و از کتب خوب و سودمند طبری میباشد .

این کتاب را طبری بخواهش یکی از دوستانش بنام ابوالاحمد عباس بن حسن عزیزی که میخواست خلاصه‌ای از احکام را در دست باشد تا مورد مطالعه و استفاده‌اش باشد تألیف کرد . این کتاب برای هر خواننده‌ای اعم از عالم و مبتدی قابل استفاده و سهل‌التناول است و مشتمل بر اصول احکام و مسائل میباشد . عدد اوراق کتاب خفیف در حدود چهار صد ورقه است .

۶- کتاب بسیط القول فی احکام شرائع الاسلام . طبری کتاب سودمند دیگری بعنوان کتاب هراتب العلماء بعنوان مقدمه این کتاب نوشته و در آن پس از خطبه شرحی در بارة فواید طلب علم و تفقه در احکام و اخبار نوشته و از کسانی که فقط بنقل مطالب کتاب لویی آنکه در آنها تمسق و تفقه کنند اکتفا کرده‌اند نکوهش کرده است . پس از آن بذکر علما و فقهای که بینهب او تفقه کرده‌اند پرداخته و ابتدا کرده است از علمای مدینه زیرا ینعبر صلی الله علیه و آله از آن شهر مقدس هجرت فرمود ، پس از آن بذکر علمای مکه پرداخته است زیرا در آنجا حرم شریف قرار دارد . آن گاه بذکر علمای عراقین (کوفه و بصره) و بعد بذکر علمای شام و خراسان پرداخته است .

درین کتاب بذکر اختلاف و اتفاق فقها در موارد استقصاء و تبیین و دلائل هر یک اشاره کرده و آنچه در نظر خودش صواب بوده اختیار کرده است : این کتاب در حدود

دو هزار ورق بوده است .

از کتاب مذکور کتابی بنام آداب قضات، استخراج کرد و این از کتب بسیار مفید و مشهور بفضل خوبی است .

پس از بیان خطبه شرحی در مدح قضات خوب و نویسنده گان آنان و آنچه باید قاضی در مستند قضا، بدان عمل کند آورده و نیز درباره سجلات و شهادت و دعاوی گواهان بتفصیل بحث کرده است .
این کتاب در حدود هزار ورق بوده است .

طبری باصحاب خود سفارش و تأکید میکرد که همواره دو کتاب بسیط و تهذیب را با خود داشته باشند و در مطالعه و فهمیدن مطالب آن دو کوشش کنند .

۷- کتاب تهذیب الآثار و تفصیل الثابت عن رسول الله (ص) من الاخبار، درباره این کتاب نوشته اند که بر علما دشوار است که بتوانند مثل آن را تألیف و با آن را تمام و تکمیل کنند .

ابوبکر بن کامل گفته است : پس از ابو جعفر طبری دانشمندی را نیافتم که از جامع تر در علوم و کتب علماء و شناسائی موارد اختلاف فقهاء باشد . خود من سالها ریاضت کشیدم و رنج بردم تا در مستند عبدالله بن مسعود در باره حدیثی از آن نظیر آنچه ابو جعفر فراهم آورده بود ، بنویسم و موفق با انجام آن نشدم و فکرم یاری نکرد .

۸- کتاب: ادب النفوس الجیة و الاخلاق النفیة که گاهی بنام ادب النفس - الشریفة و الاخلاق الحمیة خوانده شده است . این کتاب چنانکه از نامش هویدا است درباره تهذیب نفس و تزکیه اخلاق است و در نوع خود کم نظیر بوده است .

طبری درین اثر تقییس و ممتنع خود از علوم دین و فضل و با رسانی و اخلاص و شکر سخن گفته و نیز درباره ثریاء و کبر و خضوع و صبر و امر معروف و نهی از منکر بحث کرده است .

در ابتدای کتاب شرحی در معنی وسوسه و اعمال قلوب و دعا، و فضیلت قرآن

وارقات اجابت دعا و دلائل آن و آنچه درباره مستحبات و سنن از صحابه و تابعان روایت شده ذکر کرده است. آنچه از این کتاب پاکنویس شده در حدود پانصد ورق بوده است.

۹ - کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام درین کتاب طبری از صحیح بودن حدیث غدیر خم (۱) سخن رانده و پس از آن بند کرفضائل حضرت علی علیه السلام پرداخته ولی موفق با تمام کتاب نشده است.

۱۰ - کتاب فضائل ابی بکر و عمر. این کتاب نیز نا تمام مانده است و علت تألیف کتاب مذکور آن بود که چون طبری بطبرستان برگشت، دید شیعیان آنجا در مذهب تشیع غلو کرده و بصحابه و خلفاسب میکنند، ازینرو بتألیف کتاب مذکور پرداخت.

کتاب دیگری نیز در فضائل عباس نوشت ولی آن هم نا تمام ماند.

۱۱ - کتاب رد بر صاحب اسفار (الرد علی ذی الاسفار)

طبری درین کتاب آراء و عقاید سست دین علی اصفهانی را رد کرده است. داود بن علی از دانشمندان و فقهایی همزمان با طبری و از علوم نظری و فقه و حدیث و سنن باخبر بود ولی در آنها زیاد تبحر و تعمق نداشت در مقابل زبانی فصیح و بیانی شیوا و دلنشین داشت برخلاف طبری که از تمام علوم زمان خود باخبر بود و در آنها تبحر و مهارت کامل داشت.

روزی بین ابو جعفر طبری و داود بن علی اصفهانی در مسئله ای سخن بیان آمد و کار بسباحه و مناظره کشید و داود در مقابل ابو جعفر از آوردن دلیل عاجز شد و ناچار خاموش گشت اصحاب داود که مردمانی بد زبان و اهل هزل بودند ازین پیش آمد خشکین شدند و یکی از آنان سخن ناهنجاری درباره طبری بر زبان راند. طبری از آن مجلس بلند شد و پس از آن شروع بتألیف این کتاب کرد و قسمت قسمت از آن را پاکنویس میکرد تا صد ورق نوشت و آنچه نوشته بود در نهایت تقاضا و استحکام

بود. درین هنگام چون آگاه شد که داود وفات یافته است، از اتمام کتاب خودداری کرد و آنچه نوشته بود نیز در دسترس مردم قرار نگرفت مگر آنچه را برخی از اصحاب او قبلاً نوشته بودند.

یکی از اصحاب دارد نقل کرده است که داود سخن کسی را که با ابو جعفر اهانت کرده بود قطع کرد و يك سال با او سخن نگفت.

بعد از داود، پسرش بنام محمد کتابی در رد کتاب طبری بطرفداری از پدرش نوشت بنام الرد علی ابی جعفرین جریر.

خود محمد بن داود گفته است که از آنچه میان پدرم و ابو جعفر طبری گذشته بود، همواره در خاطرم چیزی بود تا آنکه روزی بر ابو بکر بن ابو حامد وارد شدم و ابو جعفر طبری را نزد او دیدم ابو بکر ب طبری گفت این محمد بن داود اصفهانی است. طبری چون مرا شناخت، بن خوش آمد گفت و شروع کرد بستایش پدرم چنانکه من از آنچه در دل داشتم و میخواستم ب طبری بگویم، خودداری کردم:

۱۲- کتاب رساله البصیر فی معالم الدین - این کتاب را برای اهل طبرستان

که درباره اسم و مسمی اختلاف کرده بودند و در رد مذاهب بدعت تألیف کرد.

۱۳- رساله معروف به کتاب صریح السنة - درین رساله طبری مذهب و

معتقدات خود را نوشته است.

۱۴- کتاب المنرشد فی علوم الدین و الفرائض (۱)

۱۵- کتابی در تعبیر رؤیا (اتمام)

۱۶- کتاب مختصر مناسک حج .

۱۷- کتاب مختصر القرائض .

۱۸- کتاب الموجز فی الاصول .

❖ ❖ ❖

اینک بتوفیق خدای توانا این رساله مختصر را در اینجا ختم میکنیم و در پایان آن برخی از مرانی را که شعرا و فضلا درباره مرگ ابو جعفر طبری گفته اند و معرف مقام شامخ علمی او میباشد، می آوریم . (۱)

ابن اعرابی :

نَحَدَّثُ مَقْطَعٌ وَخَطْبٌ جَلِيلٌ	دَقُّ عَنِ مِثْلِهِ اصْطِبَارُ الصَّبُورِ
قَامَ نَاعِي الْعُلُومِ أَجْمَعِ لَمَّا	قَامَ نَاعِي مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ
كُتِبَتْ أَنْجُمٌ لَهَا زَاهِرَاتٌ	مُؤَدِّنَاتٌ رَسُومَهَا بِالذُّنُورِ
يَا أبا جَعْفَرٍ مَضَيْتَ حَمِيداً	غَيَّرَ وَإِنْ فِي الْجَدِّ وَالتَّشْمِيرِ

محمد بن رومی

كَانَ بَحْرًا مِنَ الْعُلُومِ فَلَمَّا	فَاضَ بِالنَّفْسِ غَاضَ بِحَرَمَعِينِ
مَنْ لَهُ بَعْدَهُ إِذَا هُوَ لَا	هُوَ مِثْلُهُ غَيْرُهُ عَلَيْهِ أَمِينٌ

درباره آرامگاه طبری از بن پیش گفته شد که در بغداد در خانه خودش بخاک سپرده شد ولی ابن خلکان مؤلف کتاب نفیس و فیات الاعیان در کتاب مذکور نوشته است که : در مصر قبری دیدم که مورد احترام مردم است و زیارت آن میروند و بر روی سنگ قبر نوشته شده است که : «این قبر ابن جریر طبری است» و مردم میگویند که ابن جریر همان صاحب تاریخ مشهور است .

پس از ذکر این قسمت خود ابن خلکان مینویسد که این عقیده مردم مصر صحیح نیست زیرا قبر ابن جریر در بغداد است .

چنانکه در آغاز این رساله نیز اشاره شد مأخذ عمده نویسنده این رساله در گردآوری مطالب آن ، کتاب معجم الادبا، یا قوت حموی بوده است و یا قوت نیز چنانکه خودش تصریح کرده است مأخذش دو کتاب نفیس و معتبر بوده است . یکی

۱- نقل از مقصد جزء اول تفسیر طبری چاپ مصر .

کتابی که پسر طبری بنام عبدالعزیز در سیرت و اخلاق و احوال پدر نوشته بوده است و دیگری کتابی که شاگرد طبری ابوبکر بن کامل درباره زندگانی استاد تألیف کرده بوده است . والحمد لله اولاً و آخراً .

تهران شهریورماه ۱۳۱۴

تجدید نظر ۱۳۳۴ - علی اکبر شهابی

فہرست اعلام

<u>صفحہ</u>	<u>نام</u>	<u>صفحہ</u>	<u>نام</u>
۲۰	ابن طرار		آ
۸۱-۳۷	ابن اعرابی		
۴۲	ابن واضح (یعقوبی)	۷۲-۵۷-۴۵	آدم، حضرت آدم
۴۷-۴۳	ابن اثیر جرجزی (شیخ عزالدین)	۳۶	آل ہویہ
۴۵	ابن جوزی		الف
۷۳	ابن جریح		
۷۳	ابن عباس	۷۵	ابراہیم
۲۲-۱۵-۱۴-۱۱	ابن خلیل	۵-۱	ابن کامل قاضی
۶۲	ابرحہ	۷۸-۲۹-۷-۵-۴	ابن کامل (ابوبکر)
۴۵	ابلیس	۶	ابن حمید
۵-۴	ابوبکر بن کامل - ابن کامل	۴۰-۶	ابن المنذیم
۷۸-۲۹-۷-		۱۲	ابن وہب
۵	ابورقاعہ	۱۳-	ابن خزیمہ (محمد بن اسحاق)
۵۶-۵۵-۵۰-۴۹-۴۸-۱	ابوعلی بلعمی (محمد بن محمد)، بلعی	۱۶-۱۴	
۵۸-۵۷		۸۱-۲۷-۲۰	ابن خلکان

صفحه	نام
۸۰	ابوبکر بن ابوحامد
۷۵	ابوالمعجم خالد بن هانی متفه
۷۵	ابوحنیفه نعمان بن ثابت
۷۵	ابویوسف یعقوب بن محمد انصاری
۷۶	ابوبکر بن رامید
۷۷	ابو احمد عباس بن غزوی
۵۶	ابوصالح منصور بن نوح سامانی
۵ - ۵ - ۵	ابوعلی سینا
۵	ابوریحان بیرونی
	ابوجعفر محمد بن جریر طبری، طبری، پسر جریر، تا آخر صفحات (بجز چند صفحه) ۵ - ۵ - ۱۰
۱۲-۱۱-۱-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳	
۲۲-۱۵-۱۲-۱۱	احمد بن حنبل
۲۸	احمد بن عیسی
۶	احمد بن حماد دولابی
۹	ازد (قبیله)
۸	ارسطو
۷۲	اسماعیل
۷	اسماعیل بن ابراهیم مزنی
۴۲	امیر مؤمنان
۴۳	امیر تیمور
۵۰ -	انوشیروان، خسرو انوشیروان
۷۰-۶۹-۶۲-۶۳-۶۲	
۳۵	اوزاعی

صفحه	نام
۲	ابوحاتم سجستانی
۵	ابویعلی
	ابوبکر (محمد بن علاء همدانی)
۱۱-۸	
۱۲	ابوالحسن علی بن سراج مصر
۱۸-۱۳	
۱۵	ابوعبدالله جصاص
۱۷	ابوالعباس نحوی
۲۰	ابوالفرج نهری
۲۵	ابوالنهیجاء
	ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی، کاتب
۲۵	
۲۵	ابوعلی محمد بن عبدالله وزیر
۳۵	ابوعلی
۳۵	ابوبکر
۴۱	ابو سعید ابوطین یحیی
۴۱	ابوعبدالله محمد بن عمرو اقدی
۲۱	ابوالحسن علی بن محمد مدائنی
۲۳	ابوالفداء
	ابوبکر بن محمد بن خزیمه - ابن خزیمه
۱۹-۱۹	
	ابوالصلوات امیه بن ابی الصلت ثقفی
۷۰-۶۹	
۷۱	ابوحامد اسفرائینی
۷۲	ابوبکر بن مجاهد
۷۵	ابوجعفر محمد بن علی

نام	صفحه	نام	صفحه
		ب	
		پ	
		ت	
		ث	
		ج	
		د	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	
		چ	
		ح	
		خ	
		ط	
		ظ	
		ع	
		ف	
		ق	
		ک	
		گ	
		ج	

صفحه	نام
	ش
۱۲	شافعی
۵۵	شبه‌یز
۵	شمس المعالی
۶۰-۵۴	شهریار
۵۵-۵۴-۵۳-۵۲	شیرویه
۵۶-۵۵-۵۴	شیرین
۵	شیخ الرئيس
۷۴	شیخ صفی‌الدین
	شیخ عزالدین علی بن محمد جوزی
۲۷-۲۳	(ابن اثیر)
	ص
۵	صدرالدین
	ض
۷۳	ضحاك بن مزاحم
	ط
	طبری همه صفحات (بجز چند صفحه)
۱۳	طرماح
	ع
۱	عام الجذب
۱	عام الفیل
۷۹	عباس

صفحه	نام
۲۹	دوبو Dubeaux
	ر
۱	رؤبه
	ز
	زادان فرخ. زوتمبرگ Zotenberg
۵۳	
۵۰	زین
	ژ
۷۶	J. Schacht زوزف شاخت
	س
۲۲	سامانیان
۱۳	سراج (ابوالحسن)
۳۱	سعدی
۷۳	سعید بن جبیر
۷۵	سقیان ثوری
۲۶-۲۵	سلیمان
۲۰-۳-۱-۰	سمعانی
۳۵	سید محمد یاقر چهارسوی
۶۳-	سیف بن ذی یزن، ابن ذی یزن
۷۰-۶۹-۶۵-۶۲	
۷۱	سیوطی

صفحہ	نام	صفحہ	نام
	ق		عبدالعزیز بن محمد طبری، ابو محمد
۵۳	قباد	۷۳-۳۳-۲۲-۱۷-۲	عبدالعزیز
۷۳-۴۶	قتادہ	۷۸-۷۳	عبداللہ بن مسعود
۱۲	قریش	۴۱	عبدالرحمن بن عمرو ادزاعی
۶۹-۶۳	قیصر روم	۷۵	عبدالرحمن بن زید
	ق	۷۳	عبدالرحمن بن زید
	ق	۴۰	عبدالملک بن هشام
	ق	۵	عبدالوہاب
۵۶	«گنج باداوردہ»	۳۵	عثمان
	ل	۷۳-۴۶	عکرحہ
۱۶	لیث	۱۲	علی علیہ السلام، حضرت علی
	م	۷۳-۷۲-۵۵-۴۶-۴۵-۳۵-۳۰	
	م	۷۷-۷۵	
۱۲	مالک بن انس	۵۶	عمان
۷۳-۱۶	مجاہد، مجاہد بن جنید	۳۵	عمر
۱۰	مثنیٰ بن ابراہیم ابلی		غ
	محمد بن حمید رازی (ابن حمید)	۵	غزالی
۱۱-۱۰-۶	محمد بن اسحاق بن خزیمہ، ابن خزیمہ		ف
۱۶-۱۴-۱۳		۵	فادابی
۶۵-۴۰	محمد بن اسحاق، ابن اسحاق	۹	فرغانی
۱۳	محمد بن نصر مروزی	۵۶	قرہاد
۷۳	محمد بن سائب کلابی	۵۳	فرخان بڑاد
۱۴-۱۳	محمد بن ہرون رویانی	۷۵	فقید حدن بن علی مندوسی

صفحه	نام
۴۳	تجم‌الدین طارمی
۵	نظام‌الملک، خواجه نظام‌الملک
۲۱-۱۹	نظامی
۶۳	نعمان بن منذر
۶۶	نوزاد
۲۸	نولدکه M. Noldeke
۷۱	نروی
و	
۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴	وهرز
ه	
۷۰-۵۳	هرقل (هراکلیوس)
۶۰-۵۰-۴۹	هرمز، ملک هرمز
۶۵-۵۴-۵۲-۵۰	هشام بن محمد
ی	
۱۳-۱۱-۴-۳-۱	یاقوت حموی
۴۵-۲۹	
۵۲	یزدجرد
۱	یزید بن کثیر بن غالب طبری
۶۳-۶۲	یک‌برم

صفحه	نام
۷۳	محمد بن عمرو اقلدی
۸۰-۸	محمد بن واور
۴۰	محمد بن مسلم زهری
۸۱	محمد بن رومی
۵	محمد زکریای رازی
۵۱-۵۰	مروزان
۵۵	مریم
۸-۷	مزنی
۶۹-۶۸-۶۶-۶۵-۶۳	مسروق
۴۷-۴۲-ب	مجرودی
۷۳	مقاتل بن حیان
۳	المقتدر بالله
۴۹	ملك الشعرا بنهار
ج	منتکیو
	منصور بن نوح سامانی، ابوصالح
۷۵-۷۴-۷۳-۴۸	
۲۳	میرزا میرانشاه
ن	
۱۶	نازوک
۴۵-۴۰	نبی اکرم (ص)، نبی خاتم

نام كتابها

صفحة	نام	صفحة	نام
	ارشاد الارب الى معرفة الاديب		٢
٢٩-٤-٣		٧٨	آداب قضاء
٢٠-٩-١٥	انساب سيماني، الانساب		الف
	ب	٧١	اتقان
٦٨	برهان قاطع	١٧	احكام قراآت
	بيضا، بيضا لقول في احكام شرائع-		اختلاف علماء الامصار في احكام
٧٨-٧٧-١٧	الاسلام	٧٥	شرائع الاسلام
	ت		اختلاف الفقهاء ، اختلاف الاختلاف
	تاريخ طبرى ١-٤٤-٤٥-٢٧-٤٨	٧٤-٧٥	
٦٢-٥٦-٥٥-٥٣-٥٠-٢٩			التخفيف في احكام شرائع الاسلام،
	تاريخ الرسل والملوك و اخبارهم و...	٧٧	تخفيف
٢٧			ادب النفوس الجيدة و الاخلاق النقيه
			(ادب النفس الشريفه و الاخلاق-
		٧٨	الحميله)

صفحة	نام
	ر
۷۹	رد بر صاحب اسفار (الرد علی صاحب اسفار)
۸۰-ج	الرد علی ابی جعفر
۳۵	رساله
۸۰	رسالة البصیر فی معالم الدین
ج	روح القوانین
۳۶-۳۵	روضات الجنات
	س
۸۴-۶۱-۴۹	سبک شناسی
۲۰	سیرة ابن هشام
۲۴	سیر الملوك (شاهنامه)
	ش
۳۵	شهادات
	ص
۹	صله
	ع
ج	عقل عظمت و انحطاط روم قدیم
۹	العین
	غ
۳۶	غدير خم (کتاب)

صفحة	نام
	التاریخ الكبير (تاریخ بزرگ)
۲۲-۳۷	
۴۳-۴۰	تاریخ تمدن اسلامی
۲۲	تاریخ یعقوبی
۴۶	تاریخ بزرگ
	ترجمة فارسی تاریخ طبری، ترجمة بلعمی ۱-۲۸-۲۹-۵۵-۵۷-۶۱
۷۲-۷۳	ترجمة فارسی تفسیر طبری
۸۰	تعبیر الرؤیا
۷۱-۴۶	تفسیر طبری، تفسیر بزرگ
۷۳-۷۲	
	تهذيب الآثار و تفضیل الثابت عن رسول الله من الاخبار، تهذيب
۷۸-۱۷	
	ج
۳۷	جامع البیان عن تأویل القرآن
	خ
۴۱	خبر بصره و فتح آن
	د
۹	دائرة المعارف اسلامی
	ENCYCLOPEDI DE L'ISLAM
	ذ
۴۶-۳۵	ذیل المذیل

<u>صفحة</u>	<u>نام</u>
	ل
٧٦	لطيف القول، اللطيف، لطيف
	م
١٢	مبسوط
٧٢-٤٩-٢٨	متفكران اسلام
LE SPENSEUR DE L' ISLAM	
٨٠	مختصر القرائن
٨٠	مختصر مناسك حج
٩	المذيل
٧٧	مراتب الطماء
٤٧-٢٢-ب	مروج الذهب
٢٨-١٣-٩-٤-٣	معجم الادباء
٨١-٢٦-٢٥-٢٣-٣٠-٢٩	
٨٠	المسترشد
١١	مسند
٨٠	الموجز
	و
٨١-٢٧-٢٠	وفيات الاعيان

<u>صفحة</u>	<u>نام</u>
	ف
٢١	فتوح بيت المقدس
٢١	فتوح البلدان (فتح الامصار)
٢١	فتوح خراسان
٢١	فتوح الشام
٢١	فتوح العراق
٢١	فتوح مصر و مغرب
	فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام
٧٩	
٧٩	فضائل ابي بكر و عمر
٤-٦	الفهرست
	ق
٨٠-٧٢	قاموس الاعلام
٧٤-٧٣-٧٢-٥٦-١٣	قرآن
	ك
٢٧-٢٣	كامل التواريخ
٤٥-٢٤-٢٣-٢٠	كشف الظنون

نام جاها

صفحه	نام	صفحه	نام
۷۵	باب الهند		آ
۵۴-۵۳	باغ هندوان		آمل
۷۵	بلخ	۱۰-۱	آمو
۷۷-۱۲-۱۱-۱۰-۹	بصره	۱	
۱۴-۱۲-۱۱-۱۰-۳	بغداد، بغداد		الف
۸۱-۷۴-۱۶-۱۵			
۵۳	بهرمیر	۱۰	ایاه
	ب	۵۶	اورمستان
۴۷-ب	پاریس	۵۲	آفریقیه
	ت	۴۳-۴۲	اندلس
۵۳	تیسفون	۶۲-۵۳-۵۱-۴۵-۴۲-ج	ایران
	ج	۷۰	
۱	جیحون	۵۳	ب
			بابل

صفحه	نام	صفحه	نام
	ع		ح
۶۵	عدن	۶۹-۶۶-۵۶	حبشه، حبش
۷۷	عراقین (کوفه و بصره)	۷۱-۵۱-۵۰	حمیر (یمن)
۶۳-۶۲-۵۸-۵۵-۴۲	عراق	۶۳-۶۲-۵	حیره
۵۷	عماره		خ
	خ	۷۷-۵۶	خراسان
۷۹	خلیج روم		د
۷۱-۷۰	خمدان	۱۱-۶	دولاب
	ف		ر
۵۷	قرات	۵۷-۵۶-۵۳-۴۵-۴۲-ج	روم
ج	فرانسه	۷۰	
۷۵	فرغانه	۱۱-۱۰-۶	ری
	ق		س
۵۲	قسنطنیه	۷۵	سیپچاپ
۱۴	قنطرة البردان (مخله)		ش
	ک	۷۷-۷۵-۵۸-۱۲	شام
۷۷-۵۷-۱۲-۱۱	کوفه		ص
	گ	۶۹	صنعا
۵۶-۳۰	گیلان		ط
	م	۱۵-۱۴-۲-۱	طبرستان، تبرستان
۱۷-۱۰-۱	مازندران	۸۰-۷۹-۳۰	

صفحة	نام	صفحة	نام
	و	٧٥	ماوراءالنهر
١١	واسط	٥٨-٥٧-٥٣-٥٢	مدائن
	هـ	١١	مدينة السلام (بغداد)
٢٨	حلانك	٧٩-٧٧-٥٥	مدينة
٥٢	صداق	٥١-٥٠	مصانع
	س	٢٢-٢٠-٢٨-١٢-١٢-٨-٧	مصر
٦٨-٦٥-٦٣-٦٢-٥١-٥٠	يمن	٢٧	
٢٢	يونان	٧٩-٥٥	وكه

فہرست ماخذ و منابع

- ۱- مروج الذهب و معادن الجواهر تألیف مہودی - چاپ پاریس .
- ۲- ارشاد الارباب الی معرفة الادیب معروف بہ معجم الادباء . مؤلف : یاقوت حموی - چاپ مصر جلد ششم .
- ۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانہ مجلس شورای ملی .
- ۴- وفيات الامیان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ایران .
- ۵- تاریخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .
- ۶- کامل التواریخ ابن اثیر - جلد اول - چاپ مصر .
- ۷- مقدمہ جزء اول تفسیر طبری . چاپ مصر .
- ۸- تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیله مستشرق معروف د . خوہ . G.D.Goez .
- ۹- . . . مصر
- ۱۰- تفسیر طبری . . .
- ۱۱- مرآة الاطلاع - مؤلف یاقوت حموی - چاپ ایران .
- ۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .
- ۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .
- ۱۴- المكتبة الازهریہ . . .
- ۱۵- روضات الجنات چارسومی چاپ ایران .
- ۱۶- كشف الظنون حاجی خلیفہ - چاپ ترکیہ .
- ۱۷- سبک شناسی بہار چاپ ایران .
- ۱۸- اختلاف الفقہاء طبری چاپ لندن .
- ۱۹- الفہرست ابن الندیم - چاپ مصر .
- ۲۰- تقریرات اصول آقائی شہابی چاپ ایران .
- ۲۱- Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux .
- ۲۲- Encyclopedic de l' islam

بعد از انتشار دوره ۱۷ جلدی

تاریخ طبری

انتشارات اساطیر ارمغان ارزشمندی
دیگری تقدیم دوستداران
تاریخ ایسران و اسلام می‌کند

تاریخ کامل ابن اثیر

ترجمه دکتر سید محمد حسین روحانی

در ۲۰ جلد

- ☐ نهج البلاغه / سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴
- ☐ تاریخ کامل (جلد دوم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ گزارش نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴
- ☐ مبادی العربیه جلد دوم / رشیدالشرتونی / چاپ چهارم ۱۳۷۴ /
- ☐ تاریخ طبری جلد هفتم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۲
- ☐ مبادی العربیه جلد چهارم / رشیدالشرتونی / چاپ سوم ۱۳۷۴ /
- ☐ تاریخ کامل (جلد هفتم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ روزنامه خاطرات عین السلطه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه) / قهرمان میرزا سالور / ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ شعرو شعر / نقد فلسفی شعر از نظر عطار / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول ۱۳۷۴
- ☐ تعبیرات عرفانی از زبان عطار نیشابوری / عبدالکریم جریده دار / چاپ اول ۱۳۷۴
- ☐ اندیشه های عرفانی پیرهرات / علی اصغر بشیر / چاپ اول ۱۳۷۴
- ☐ دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الایات / عبدالکریم جریده دار / چاپ پنجم ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ گزیده منطق الطیر / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴
- ☐ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکی / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- ☐ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ هشتم ۱۳۷۴ /
- ☐ روزنامه سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه / میرزا قهرمان امین لشکر / ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ اخلاق الاشراف / عیدزاکانی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری / دکتر رضا اشرف زاده / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور

- ☐ ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله) / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲ / گالینگور
www.golshan.com
- ☐ تاریخ اسماعیلیه (هدایة المؤمنین الطالبین) / محمد بن زین العابدین خراسانی / الکاآندر سیمونوف / چاپ دوم / ۱۳۷۴ گالینگور
- ☐ رفتار من با کودک من / دکتر جواد فیض / چاپ سوم / ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ زمینه چینیهای انگلیسی برای کودتای ۱۲۹۹ / امیل لوسوئور / دکتر ولی الله شادان / چاپ اول / ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ سالم برای زیستن / هاروی و مریلین دیاموند / دکتر بهروز تابش / چاپ اول / ۱۳۷۴
- ☐ میان / هرمان هه / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول / ۱۳۷۴
- ☐ تاریخ تحلیلی اسلام / دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی / چاپ سوم / ۱۳۷۴
- ☐ آدولف هیتلر (۲ جلد) / جان تولد / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول / ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ ادبیات معاصر ایران / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ عین القضاة و استادان او / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول / ۱۳۷۴
- ☐ پندنامه / شیخ فریدالدین عطار نیشابوری / سیل وستر دوساسی / ع. روحبخشان / چاپ اول / ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ سایة گریزان / گراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ چنین گفت بودا / براساس متون بودایی / دکتر هاشم رجب زاده / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ تأثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم / ۱۳۷۴
- ☐ علاج شهید تصوف اسلامی / طه عبدالباقی سرور / حسین درایه / چاپ اول / ۱۳۷۴ / گالینگور
- ☐ مبادی العربیه جلد اول / رشید الشرتونی / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ مبادی العربیه جلد سوم / رشید الشرتونی / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد دوم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ دوم / ۱۳۷۴
- ☐ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم / امام فخررازی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول / ۱۳۷۳ / گالینگور
- ☐ تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول / ۱۳۷۳

☞ شرح باب‌الحادی عشر از علامه جلی / نوشته قاضی مقداد / ترجمه و تصحیح و توضیح دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ گزیده تفسیر کشف‌الاسرار ابوالفضل رشیدالدین میبیدی / باهتمام دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ خلاصه‌اشعری معنوی / استاد بدیع‌الزمان فروزانفر / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ گزیده‌متون تفسیری فارسی / دکتر سید محمود طباطبائی (اردکانی) / چاپ چهارم ۱۳۷۳

☞ اساطیر هند / ورونیکا ایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☞ اساطیر چین / آنتونی کریستی / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☞ اساطیر ژاپن / ژولیت پیگوت / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☞ رنج و سرمستی (۴ جلد) / ایرونیکا استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ گزیده‌مفاهیم قصیده ناصر خسرو قبادیانی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ تاریخ کامل (جلد ششم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمدحسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☞ رباعیات خیام / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمدعلی

فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جریریه‌دار / چاپ دوم ۱۳۷۳

☞ جغرافیای تاریخی بروجرد / ع. روح‌بخشان / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ قوم سایر / مارک تواین / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ حکایت شیخ صنعان / فریدالدین عطار نیشابوری / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ سلمان و اقبال / نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ لوایح / نورالدین عبدالرحمان جامی / تصحیح و توضیح یانوشار / چاپ اول ۱۳۷۳

☞ آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۳

☞ سیدارتا / هرمان همه / پرویز داریوش / چاپ چهارم ۱۳۷۳

☞ واژه‌یاب (۳ جلد) / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابره‌های پارسی آن / ابوالقاسم برتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☞ بانو باسک ملوس / آنتوان چخوف / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰